



Islam & Socialism

اسلام و سوسالزم

تالیف

علامہ مولانا سید شمس الحق افغانی

ترجمہ

محمد انور بدخشانی

شیخ الحدیث بجامعة العلوم الإسلامية
علامہ یوسف بنوری ٹاؤن کراتشي



Banuri
بنوری

www.islaminsight.org



Islam & Socialism

اسلام و سوسالزم

تالیف

علامہ مولانا سید شمس الحق افغانی

ترجمہ

محمد انور بدیشانی

شیخ الحدیث جامعۃ العلوم اسلامیۃ
علامہ یوسف بنوری ٹاؤن کراچی



Banuri
بنوری

www.islamsight.org

جميع الحقوق محفوظة للناسر

2004

Email: umaranwer@gmail.com

Cell: +923333900441

نَحْنُ قَمْنَا بَيْنَهُمْ مَّعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

اسلام و سوسيالزم

مذہبی کتب خانہ عقب قصہ خوانی پشاور

تألیف

علامہ مولانا سید شمس الحق افغانی مدظلہ

ترجمہ

محمد النور بدخشان

استاد مدرسہ جامعہ علوم اسلامیہ بنوری ٹاؤن کراچی

فهرست

موضوع	صفحه	شماره	موضوع	صفحه
۱ لغات مصنف کتاب	۱	۱۸	۱۹ علم الاقتصاد	۱۹
۲ نام و نسب و تحصیل علم	۲	۱۹	۲۰ اصنام علم الاقتصاد	۲۰
۳ تدريس	۳	۲۰	۲۱ اقسام حكومت هاى جهانى	۲۱
۴ تبليغ و مناظره	۴	۲۱	۲۲ اقسام جمهوريت	۲۲
۵ بيعت و ارشاد	۵	۲۲	۲۳ جمهوريتهاى وفاقى و صدارتى	۲۳
۶ مبشرات غيبية	۶	۲۳	۲۴ جمهوريت صحيح	۲۴
۷ تصنيف و تاليف	۷	۲۴	۲۵ موازنه در ميان نظام جمهورى و شخصى	۲۵
۸ تقرير بمولانا مفتى محمود مظفر	۸	۲۵	۲۶ نظام حكومت اسلامى شخصى نه جمهورى	۲۶
۹ مقدمه مترجم	۹	۲۶	۲۷ ديباچه مصنف	۲۷
۱۰ تحقيق لفظ سوشلزم	۱۰	۲۷	۲۸ تمهيد	۲۸
۱۱ " " كميونزم	۱۱	۲۸	۲۹ نظام استناريت	۲۹
۱۲ فرق در بين سوشلزم و كميونزم	۱۲	۲۹	۳۰ عياشى و ديگر مفاسد استناريت در	۳۰
۱۳ تحقيق لفظ فاشلزم	۱۳	۳۰	۳۱ شعبه هاى مختلف زندگى	۳۱
۱۴ تحقيق لفظ كيسپيولزم	۱۴	۳۱	۳۲ (۱) دساكولات	۳۲
۱۵ اشتراكيت كى در معرض وجود آمده؟	۱۵	۳۲	۳۳ (۲) در مشروبات	۳۳
۱۶ باعث ترويج اشتراكيت چه بود؟	۱۶	۳۳	۳۴ (۳) در ملبوسات و غيره	۳۴
۱۷ كميونزم از دوازه اقتصاد دخل مى شود	۱۷	۳۴	۳۵ (۴) مسكن و ديگر ذرائع معاش	۳۵
			غير فطرى	

شماره	موضوع	صفحه	شماره	موضوع	صفحه
۳۳	(۵) در تقارن بازی و سگریته نوشی	۳۴	۵۲	(۲) نقصان دوم سیاسی	۴۵
۳۵	(۶) در ملک گیری و استعمار	۳۵	۵۳	(۳) نقصان سوم سیاسی	۴۶
۳۶	(۷) صرف دولت در تیار آلات حرب	۳۶	۵۴	(۴) نقصان چهارم سیاسی	۴۷
۳۷	جذب اکتنازیت و سود خوری	۳۷	۵۵	نظام سرمایه داری و اطمینانی	۴۸
۳۸	خساره اکتنازیت از نگاه مذرب	۳۸	۵۶	سر حشیم اصل نظام اکتنازیت	۴۹
۳۹	(۱) زوال محبت الهی	۳۹	۵۷	یهود است	۵۰
۴۰	(۲) زوال محبت انسانی	۴۰	۵۸	رعیت دولتها سر و دار بعثیه فلسطین	۵۱
۴۱	اثر اکتنازیت در اخلاق	۴۱	۵۹	اشر اکیت زاده اکتنازیت است	۵۲
۴۲	(۱) ایشار	۴۲	۶۰	بانی کمونزم نیز مثل بانی سرمایه داری	۵۳
۴۳	(۲) شفقت و رحمت و سرمایه داری	۴۳	۶۱	یهودی بود	۵۴
۴۴	(۳) همدردی و خیر خواهی	۴۴	۶۲	توصیه عیسائی و پولوس یهودی	۵۵
۴۵	(۴) شجاعت و سرمایه داری	۴۵	۶۳	نظام اشتراکی	۵۶
۴۶	نقصانات اقتصادی نظام	۴۶	۶۴	محركات تاریخی کمونزم	۵۷
	سرمایه داری		۶۵	سلطنت روم	۵۸
۴۷	(۱) نقصان اول اقتصادی	۴۷	۶۶	انقلاب صنعتی	۵۹
۴۸	(۲) نقصان دوم اقتصادی	۴۸	۶۷	کارل مارکس	۶۰
۴۹	(۳) نقصان سوم اقتصادی	۴۹	۶۸	نقصانات کمونزم	۶۱
۵۰	نقصانات سیاسی سرمایه داری	۵۰	۶۹	خون ریزی	۶۲
۵۱	(۱) نقصان اول سیاسی	۵۱	۷۰	نقصان معاشی	۶۳

شماره	موضوع	مهر	شماره	موضوع	مهر
۴۰	بندش در ارتقای معاشی	۵۷	۸۹	نتایج امور پنجگانه	۷۹
۴۱	کیونرم سلب شرف انسانیست	۵۸	۹۰	از اراء شبیه	۸۰
۴۲	کیونرم جنگ است خلاف فطرت	۵۹	۹۱	نظام اشتراکیت و فطرت انسانی	۸۳
۴۳	اشتراکیت جنگ است بخلاف اخوت انسانی	۶۲	۹۲	تنظیم تمدن وابسته به حاجت باهی است	۸۵
۴۴	سوشلزم دینیه مذہب و اخلاق	۶۳	۹۳	اشتراکیت ضد اخلاق انسانی است	۸۶
۴۵	کاشتکاری	۶۴	۹۴	تفاوت فطری است	۸۷
۴۶	مساوات	۶۶	۹۵	جنگ است در مقابل توجه الی الله	۸۸
۴۷	سوشلزم و آزادی	۶۸	۹۶	تنقید بر اصول اشتراکیت	۸۹
۴۸	اشاعت اشتراکیت نتیجه ظلم است	۷۱	۹۷	اصل اول	۹۰
۴۹	ظلم بر غریبار	۷۲	۹۸	دوم و تنقید بر آن	۹۱
۵۰	زمینداران	۷۳	۹۹	سوم	۹۲
۵۱	بر عقیده دینی	۷۴	۱۰۰	چهارم	۹۳
۵۲	ادغام عقیده شرقی یا غربی نیست	۷۵	۱۰۱	تنقید بر اصل چهارم	۹۴
۵۳	طریق مسلط کردن کیونرم	۷۶	۱۰۲	انکار روحی و صدقتهای ابدی	۹۵
۵۴	خدا	۷۷	۱۰۳	اصل پنجم و تنقید بر آن	۹۶
۵۵	مذہب	۷۸	۱۰۴	غلطیهای بنیادی افکار دودر حاضر	۹۷
۵۶	اخلاق	۷۹	۱۰۵	مقصد جستجوی عقلی و عملی	۹۸
۵۷	ملکیت شخصی و آزادی	۸۰	۱۰۶	اقتلاب	۹۹
۵۸	عصمت	۸۱	۱۰۷	مثال بی اطمینانی	۱۰۰

شماره	موضوع	صفحه	شماره	موضوع	شماره
۱۰۸	مادیات	۱۰۱	۱۲۷	مقتل و فطری بودن نظام اسلام	۱۲۶
۱۰۹	ماده در نظر فلاسفه قدیم	۱۰۲	۱۲۸	برقراری امور فطری و تردید در شریعت	۱۲۷
۱۱۰	جدید	۱۰۳	۱۲۹	تردید بی انصافی سرمایه داری	۱۲۸
۱۱۱	از نیستی بهت شدن	۱۰۴	۱۳۰	اسلام خاسته از اشتراکیت دور کرده است	۱۲۹
۱۱۲	آرای قائم شده راجع به انسان	۱۰۵	۱۳۱	قرآن لفظاً و معنیاً متواتر است	۱۳۰
۱۱۳	اعتراض و جواب آن	۱۰۶	۱۳۲	حریت تجزیه را قبول نمیکند	۱۳۱
۱۱۴	نسوان و کشورهای غربی	۱۰۷	۱۳۳	موانع سود در میان کافرو مسلمان	۱۳۲
۱۱۵	لواطت	۱۰۸	۱۳۴	وموئی و غلام جائز نیست	۱۳۳
۱۱۶	عقلیت جدید و ماوراء الطبیعیات	۱۰۹	۱۳۵	اسلام حریت شخصی را برقرار داشت	۱۳۴
۱۱۷	مبدأ عالم	۱۱۰	۱۳۶	حکمت در تفاوت مالی	۱۳۵
۱۱۸	منتهای انسان	۱۱۱	۱۳۷	احتیاجی بلباس	۱۳۶
۱۱۹	روحانیات	۱۱۲	۱۳۸	احتیاجی مسکن	۱۳۷
۱۲۰	نظریه لامارک و تردید آن	۱۱۳	۱۳۹	تفاوت درجه اقتصاد و انسان فطری است	۱۳۸
۱۲۱	تردید نظریه دارون	۱۱۴	۱۴۰	حریت شرط جذب به عمل است	۱۳۹
۱۲۲	اعتراض بر نظریه هر دو مذکور	۱۱۵	۱۴۱	حرکت دولت	۱۴۰
۱۲۳	حاجت فکر انسانی در مسائل تمدنی	۱۱۶	۱۴۲	حرکت ماده حیوان در میان غایبی و باطنی	۱۴۱
۱۲۴	نارسانای فکر جدید	۱۱۷	۱۴۳	قانون عشر و نصف و ربع عشر	۱۴۲
۱۲۵	عقل را وحی ضرورت است	۱۱۸	۱۴۴	فنی و فنیست اصل غریب را پوری است	۱۴۳
۱۲۶	یک نظر اصولی و سیاسی	۱۱۹	۱۴۵	قانون نذر و کفارت	۱۴۴

شماره	موضوع	منبره	شماره	موضوع	منبره
۱۴۵	مال حرام را صدقه بایکدر	۱۴۲	۱۶۳	شعبه نفسیات انسان	۱۵۴
۱۴۶	لقطات و اموال لا وارث	۱۴۵	۱۶۵	کائناتی	۱۵۸
۱۴۷	احیاء اموات	۱۴۳	۱۶۶	الهی	۱۵۹
۱۴۸	خمس الرکاز	۱۴۴	۱۶۷	حد بندی در انفاق	۱۶۰
۱۴۹	خراج و عشر	۱۴۸	۱۶۸	تقسیم دولت	۱۶۱
۱۵۰	قانون احکام عایت فوائد	۱۴۹	۱۶۹	ضرورت افراد محتاج بخدمت حکومت	۱۶۳
۱۵۱	تقسیم مال اغنیاء بر فقرار	۱۴۴	۱۷۰	دوره داری ضروریات حیات	۱۶۵
۱۵۲	مسادات قانون شاه و گدا	۱۴۶	۱۷۱	سرکاری نمودن مقبضات ناجائز	۱۶۶
۱۵۳	اشیای مشترکه نظام محاشی اسلام	۱۴۷	۱۷۲	دخول افکار غربی در کشورهای اسلامی	۱۶۸
۱۵۴	مراقب بله	۱۴۸	۱۷۳	ترکیه و مصر	۱۷۱
۱۵۵	فنا و عامه ملکیت مشترکه است	۱۴۹	۱۷۴	شام و عراق و ایران	۱۷۰
۱۵۶	معادین هر ملکیت رعیت است	۱۵۰	۱۷۵	اندوزیا و تونس	۱۷۱
۱۵۷	حق عوام در خراج و مالگذاری	۱۵۱	۱۷۶	الحبزار	۱۷۲
۱۵۸	نصفه فقرای غیر مسلم بخدمت حکومت	۱۵۲	۱۷۷	علاج افکار غربی	۱۷۳
۱۵۹	ادار کفایت	۱۵۳	۱۷۸	کشورهای اسلامی و تهذیب غربی	۱۷۴
۱۶۰	نظام تفصیلی معاشیات اسلام	۱۵۴	۱۷۹	تصادم اسلام با ایرانی و رومی	۱۷۵
۱۶۱	حل محاشی اسلام عمومًا	۱۵۵	۱۸۰	تصادم اسلام با تهذیب تباری	۱۷۶
۱۶۲	اجتماعیت	۱۵۶	۱۸۱	تصادم باسلام با تهذیب غربی	۱۷۷
۱۶۳	شعبه روحانی انسان	۱۵۷	۱۸۲	وحدت اسلامی	۱۸۰

شماره	موضوع	صفحه
۱۸۳	اتحاد اسلامی	۱۸۱
۱۸۵	قوت عدوی مسلمانان	۱۸۲
۱۸۶	قوت پتروول و تیل	۱۸۱
۱۸۷	فوقیت بلحاظ رقبه	۱۸۱
۱۸۸	اتصال خجسته افیانی	۱۸۱
۱۸۹	جذبہ شجاعت	۱۸۱
۱۹۰	نارتیخ قابل فخر ماضی	۱۸۳
۱۹۱	مرکزیت	۱۸۱
۱۹۲	اشتراک کشورها در امور ذیل ضروری است	۲۸۵

کتاب ذیل عنقریب بزیور طباعت
آراسته شده در میدان مطالعه
نمودار خواهد شد

- ۱ - "الشرح والتفصیل فی الجرح والتقیل" (اصول حدیث عربی)
- ۲ - "آئینه اسماعیلیه" در بیان فرق و مذاهب و عقائد و فریب باطنیه (فارسی)
- ۳ - "حیات خضر" علیه السلام (عربی)
- ۴ - تعلیم الاطفال - مصنفه مولانا مفتی کفایت الله (فارسی)
- ۵ - "النفاس المرغوبه فی الدعاء بعد المكتوبه" از مفتی کفایت الله (فارسی)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تعارف مصنف کتاب

نام و نسب | حضرت الاستاذ علامہ سید شمس الحق افغانی از اولاد سید جلال الدین حیدر اند، کہ سلسلہ حصینی ایشان در کتاب اعجاز الحق قدوسی "کتاب صوفیای پنجاب" ص ۵۵ درج است. نسبشان این است: شمس الحق بن غلام حیدر بن خان عالم بن سعد اللہ. والد محترم شان شاگرد مولانا عبدالحلیم لکھنوی و جدّ شان خلیفہ سید احمد شہید بریلوی بودند. آن مشاہیر کہ برای نفاذ شریعت در افغانستان و سرحد کوشیدہ بودند نام جدّ ایشان نیز در ان فہرس مندرج است۔

(سیرت نیاجی شہید را ملاحظہ فرمائید (از غلام رسول ہند)

ولادت۔ جناب مولانا در مورخہ ۴ رمضان المبارک ۱۳۱۸ھ ستمبر ۱۹۰۰ء بمقام قصبہ ترنگ زئی تحصیل چارسدہ ضلع پشاور تولد شدند۔

تحصیل علم | از ہمہ پیش تعلیم کتب ابتدائی و وسطانی را از والد ماجد خود مولانا غلام حیدر حاصل کرد بعد ازان از علماء و مشاہیر سرحد و افغانستان تمام علوم و فنون نقلیہ و عقلیہ را تکمیل کرد، در ۱۳۳۹ھ مطابق ۱۹۲۱ء در دارالعلوم دیوبند کہ منبع علوم و معارف است از امام العصر حضرت مولانا سید انور شاہ کشمیری نور اللہ

مرتبه دوره حدیث خوانده سند تکمیل حاصل کردند در سال ۱۳۳۳ مطابق ۱۹۲۲
برای حج بیت الله شریف بردند. بعد از حج ده ماه در حجاز مقدس قیام نموده
از کتب خانه های مختلف جوایز علمی حاصل کردند.

تدریس از سال ۱۳۳۱ مطابق ۱۹۲۳ تا ۱۳۵۵ مطابق ۱۹۳۴ در مدارس

مختلف خدمت تدریس را انجام میدادند. در مدارس ذیل بمنصب صد المدرسین
فاز بوده تشنگان علم را سیراب کردند. مدرس مظهر العلوم کعبه کراچی، ارشاد
العلوم ضلع لارکانه سندھ، قاسم العلوم لاہور، دارالرشاد جھندہ ضلع نوابشاہ
سندھ، دارالفیوض ہاشمیہ سجادول سندھ، مدرس دارالعلوم دیوبند بحیثیت شیخ

التفسیر علوم قرآنی را نیز اشاعت کردند. در جامعہ اسلامیہ دابیل سورت

بحیثیت شیخ الحدیث احادیث نبوی صلی اللہ علیہ وسلم شائع کردند. از سال ۱۳۵۴

مطابق ۱۹۳۹ تا ۱۳۴۳ مطابق ۱۹۵۵ (که تمام ده سال ہفت ماہ میشود) در

ریاست قلات وزیر معارف شرعیہ بودند. بعداً در دانشکدہ علوم اسلامیہ

کومتہ صدر مدرس مقرر شدند کہ بعد از آن بجامعہ اسلامیہ بہاولپور منتقل شدند

و در اینجا تا الحال بحیثیت شیخ التفسیر و اشاعت دین مصروف اند. حج با سند

تبلیغ و مناظرہ علاوہ بر خدمات تدریسی بذریعہ مواعظ و تقاریر و مناظر

خود نیز ہر باطل و تحریک طاغوتی را بعون اللہ بکلی مٹا دیں. خصوصاً در سال ۱۹۲۶

بلایۃ انداد تحریک ارتداد لہر دہا مہر جمع دیگر علماء از طرف دارالعلوم دیوبند

فرستادہ شدند. در مناظرات متعدد پندت ہای سرکردہ این تحریک را شکست

فاش دادند کہ از اثر آن تعداد کثیر از ہنود در حلقہ اسلام داخل شدند.

بیعت و ارشاد از سلسلہ اربعہ صوفیای کرام جناب مولانا را اجازت و

بیعت سلسلہ طیبہ حاصل است. سلسلہ عالیہ قادریہ کہ بحضرت شیخ

قبل

الحکومت

کر

میخ کنی

کر

۲

عبد القادر جیلانی ^{رحمۃ اللہ علیہ} است خلافت را درین از والد ماجد خود مولانا غلام
حیدر حاصل کرده اند. سلسله نقشبندی که بحضرت بهاء الدین نقشبندی وابسته
است در عرصه حج بیت الله از حضرت مولانا علاء الدین عراقی رحمۃ الله علیه بیعت
حاصل کردند و اجازت بیعت نیز گرفتند. سلسله بر بانیه چشتیه که بحضرت معین الدین
چشتی اجمیری منسوب است، منازل این طریقه تعالی را از حکیم الامت حضرت مولانا
اشرف علی تھانوی طلی نموده بنوسط حضرت مفتی محمد حسن رحمۃ الله علیه مجاز بیعت
شدند. علاوه بر اشاعت علوم شرعیہ جناب مولانا در فیض رسائی طالبان

طریقت نیز منہک اند. ^{پس در}
مبشرات غیبیہ جناب مولانا بار بار بر رویای صالحہ سرفراز شده اند که از
آنها چند مبشرات درج ذیل است :-

۱ - ہر گاہ کہ بمقابلہ تحریک ارتداد آریہ سماج حضرت مولانا از طرف
دیو بند فرستادہ شد، چونکہ اولین مناظرہ بود لہذا قدری پریشانی لاحق
شد. در خواب یک مسجد خام بنظر آمد و در نزد آن مسجد در قریب منبرش یک مرد
پیر نشسته بود آن مرد گفت کہ بگیر مرا در بالای منبر بنشان. مولانا بسیار کوشش
کرد ولی آن مرد را با وجود ضعف و کمزوری بالا کردن نتوانست آخر بسم الله گفتہ آنرا
بالا کر و بوقت تمام آنرا بالای منبر نشانید. نام آنرا کہ پرسید گفت نام من محمد قاسم
است این خواب را مولانا نوشتہ بدیو بند فرستاد. از دیو بند جواب آمد کہ این
بشارت کامیابی شماست آن مرد بزرگ حضرت مولانا محمد قاسم صاحب
نا فوتی بودند و ثقل ایشان التوجہ علم شان بود و شما کہ آنرا برداشتید معلوم
می شود کہ علم آن شما نصیب خواہد شد.

۲ - در مہین سلسلہ چند عصر بعد بشارت دوم دادہ شد، مولانا در خواب

دید که بایک بزرگ کناره دریا روان است آن بزرگ بطرف یک قبه اشاره کرده گفت به من که این مزار امام عظیم است، وقتی که پیشتر رفتند یک جماعت از مردم بنظر میآمدند و جمع شدن مردم را دریافت کردند معلوم شد که امام غزالی اراده خطاب کردن دارد لهذا مردم جمع شده اند. (مولانا باریق خود) بغرض استفاده از تقریر امام غزالی بالای ریگ بر زمین بنشستند. درین اثنا امام غزالی از منبر پائین شد و از اجتماع بیرون آمده از دست مولانا گرفت که بیا تقریر کن حضرت مولانا عرض کردند که اولاً تقریر عربی از راه بی مشق بر من دشوار است دوم اینکه در نزد شما تقریر من سوادب است. امام غزالی فرمود که تو را از تقریر مغری نیست. مولانا میفرماید که برای تمهیل حکم وقتی که بر منبر نشستم باران شروع شد و مجمع متشرگشت و امام غزالی رحمه الله علیه نیز غائب شد.

این خواب را نیز نوشته بدیوبند فرستاد جواب آمد که بر مسند تقریر نشاندن امام غزالی دلیل است برین که شما را بطور وراثت از علم آن نبیند شمارا نصیب است. این هم بشرت کامیابی است.

۳ - در زمان وزارت خود مقیم کراچی بودند که یک وفد از جماعت تبلیغی حاضر خدمت شدند و بغرض حصول هدایت درخواست کردند که تقریر کنید. مولانا از دست خنجره و زکام مبتلای تکلیف بودند ولی باز هم تشریف بردند و در حقیقت سوره و العصر تقریر فرمودند بعد از خواب دیدند که یک بزرگ بان ملاقات کرد آن بزرگ دست مولانا را گرفته هر دو بطرف آسمان پر واز کردند. آن بزرگ مقامات مختلف را نشان داده گفت که این مقامات جنتیان است بالاخر تا صبح جنت را سیر کردند. حضرت میفرمایند که ازان روز یقین من زیاده مضبوط شد که راه جماعت تبلیغی مقبول و موجب دخول جنت است.

تصنیف و تالیف | با وجود ضعف بدن و مصروفیات گوناگون سلسلہ

تصنیف و تالیف نیز جاریست تا حال کتب طبع شدہ درج ذیل است :-

- (۱) آئینہ آریہ (اردو) (۲) اسلام دین فطرت است (اردو) (۳) اسلام مذہب عالمگیر است (اردو) (۴) اسلامی جہاد (اردو) (۵) ترقی و اسلام (اردو) این در زبان بنگالی ترجمہ شدہ در مشرقی پاکستان شائع شدہ است ۔
- (۶) معین القضاۃ والمقتبین (عربی) (۷) شرعی ضابطہ دیوانی (اردو) (۸) اثر مدارس عربیہ در معاشرۃ اسلامی (اردو) (۹) کیونزم و اسلام (اردو) این نیز در زبان بنگالی ترجمہ شدہ شائع شدہ است ۔ (۱۰) علوم ہفتہ آن (اردو) بحمد اللہ مترجم این را نیز در فارسی ترجمہ کردہ بر طباعت رسانیدہ است ،
- (۱۱) سوشلزم و اسلام (اردو) کہ این اضافہ و ترمیم شدہ کیونزم و اسلام است ۔

دعا میرود کہ اللہ تعالیٰ این سہ حق را ہمیشہ طالع و درخشان دارد ۔
احقر لطافت الرحمن سواتی افغانی استاذ الحدیث جامعہ اسلامیہ بہاولپور



تقریظ

مفکر اسلام، علامه مولانا مفتی محمود شیخ الحدیث
مدرسہ قاسم العلوم ملتان. سابق وزیر اعلیٰ صوبہ
سرحد و حال صدر اتحاد صلی — پاکستان

این یک امر واقعی است که اسلام بنیاد یک نظام کامل و دارای
تمام ضروریات و حاوی بر تمام شعبی حیات بشری است. درجات
بشری گوشه نیست که راجع بآن دین مقدس اسلام اصول و هدایات
عالمیه صادر نکرده باشد. عصر دو صد سال است که طاقت های
عربی مسلمانان را مورد غلبه و تسلط خود قرار داده اند. تمام معاملاتی
کشورهای اسلام و شعبی حیات آنها را اسلام جدا نموده در وضعی
پیش می کنند که طبق هدف خودشان باشد. آن وضع سیاسی و تمدنی
و اخلاقی و معاشرتی و تعلیمی و اقتصادی هرگونه می باشد. در حصول
این مقصد از سعی بلیغ نیز کار می گیرند.

قیام و جریان نظام حیات اسلامی بدون این ممکن نیست که تمام
اوضاع عربی که به ضد اسلام است سلب نموده بجای آن مطابق
اصول و هدایات اسلام یک نظام حیات کامل رائج کرده شود، نیز بعد از
حصول آزادی و استقلال فیض اہم در پیش روی مسلمانان ملت همین
است مگر حالات تغیر پذیر سیاسی و معاشرتی و اقتصادی طاقت های عربی که

مقابله آن ضروری بود از میان خود یک نظام مخالف تولید کرد که آن را بنام اشتراکیت
یاد می کنند حالا از نصف بزرگتر اروپا گرفته تا چین بلکه وسط آسیا حاوی شده است
این نظام همیشه در سعی و کوشش است که پای خود را در مقام استعمار غربی محکم کند
پس باین طور علاوه از تضاد طاقتهای استعماری این فتنه اشتراکیت نیز مورد
استحسان برای مسلمانان قرار گرفت -

درین شک نیست که برای قیام نظام کامل و خالص اسلام چنانکه استیصال
و بچگنی استعمار و آثار تسلط آن ضروری است این نیز ضروری است که اشتراکیت
را موقع داده نشود تا که بعد از فزونی استعمار غلای آنرا برکند، بلکه بعوض اشتراکیت
اسلام را باید قیام کرد - چنانچه تیغ و بیداری در مقابله فتنه استعمار ضروری
است تا هر مسلمان را معلوم شود که حقیقت استعمار چیست ؟ و اثرش برای اسلام
چه خواهد بود ؟ نیز ازین بی خبر نباید بود که اشتراکیت چیست و برای مسلمانان چه خطرات
لاحق خواهد کرد ؟ از امر اول غالباً اکثر مسلمانان واقف اند، اما امروز را صحیح
به حقیقتش ندانند - کتاب زیر نظر حضرت مولانا شمس الحق افغانی مد ظله صرف برای
حکام همین مرام ترتیب داده اند تا که مسلمانان ازین فتنه جدید خبردار شوند و بوقت ضرورت برای مقابله
و مسدود ساختن آن تیار باشند - حضرت مولانا محمد رفیع این کتاب را سلی و سرسری تحریر
کرده آن امور را زیر بحث آورده اند که عموماً در پیشش است یا در پیش خواهد آمد - ازین
نقطه نظر فائده مندی این کتاب بهر کسی عیان است - مزید برین بے حد ضروری است
که تمام زاویه های فکری و فکری سرمایه داری و اشتراکیت را که تعلق بمسائل اقتصادی
و معاشی عصر حاضر دارد در نظر داشته یک تنقید معقول تحریر کرده شود. افکار و نظریات
اعیان قدیم و جدید اشتراکیت و تجار و زاهدان را از مأخذ و منشاء اصلی و صحیح نقل کرده

اغلاط و حیل آنها را نمایان کرده شود، از طرف دیگر همه گیری در بتری اصول و مبادات اسلام واضح نشان داده شود تا حقیقت اشتراکیت که مسائل حاکمه را مورد اشکال نشان داده است بر مردم ظاهر شود. در تقادم موجوده سرمایه داری و اشتراکیت قوت اسلام در یک لباس جداگانه و قشنگ در نزد مردم عصر حاضر نمودار شود. این پرت عظیم را نیز در حقیقت علامه ممدوح از وسعت علم و مطالعه خود بنجام رسانیدن می تواند. بعد از این کتاب تکمیل ضروریات مذکوره از بس ضروری است. اگر چه کتاب زیر بحث خمبیلی خدوخال اشتراکیت را ظاهری سازد و از گوشه باطنی معنی اسلام مردمان را خبر داری کند. بعد از مطالعه این کتاب لیل جدید مسلمان خود را از اثرات فکری اشتراکیت خبیلی محفوظ کردن می توانند.

فقط محمود عفا الله عنه

مقدمه از مترجم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي قسم بيننا معيشتنا في الحياة الدنيا،
وفضل بعضنا على بعض في الرزق - والصلوة والسلام
على سيد المرسلين وخاتم النبيين، سيدنا محمد الذي
جعل المال للوارث وكفل العيال بنفسه، وعلى آله
 واصحابه ومن تبعهم باحسان الى يوم الدين.

اما بعد !

چونکه کتاب لاجواب « اسلام و اشتراکیت » مصنفه حضرت مولانا
شیر شمس الحق افغانی مدظلہ در افادیت و احتوای مباحث ضروریہ، و اندراج
اس بن نظام ہائی غیر اسلامی، و موازنہ آنها با دین مقدس اسلام و نظام
عادلانہ آن، و تنقید فاضلانہ و مفکرانہ بر ہر اصلی از اصول موضوعہ آنها، و
برداشتن پردہ فریب از چشم مردمان ناواقف درین فن یک جوہری
بود بیش قیمت ولی بہ نسبت اینکه زبانش بہ لغتہ اردو بود از فوائد و
عوائد آن صفت مردمان پاکستان و امثال شان استفادہ می توانست کرد۔ ما
مردمان متعلقہ افغانستان و دیگر فارسی زبانانی ایران و بھارا و وسط آسیا
از آب زلال آن محروم بودیم۔ لہذا کتاب موصوف را بزبان فارسی وری
کہ متداول مردمان بدخشان است ترجمہ نمودیم، بعد از اختتام ترجمہ معلوم
شد کہ بسیار اصطلاحات و کلمات دران واقع است کہ افرادیکہ با
مکاتب و مدارس عصریہ تماس ندارند از ادراک مطالب آن کلمات و
اصطلاحات قاصر اند۔ پس طبعاً معلوم شد کہ انضمام یک مقدمہ کہ

دارای تشهیر اصطلاحات غریبه و کلمات مشکله، و مشتمل بر تار و پود
 کمیونیزم و تفصیل انواع حکومت که راه عبور این نظام با همی لادینی است
 بی حد ضرورت نیست، لهذا صفحات آینده را بطور مقدمه ترتیب داده منضم
 نمودم خدا کند که تار و پود گرامی آن را مورد پذیرائی قرار دهند و در
 صورت اغلاط بنده را مطلع فرمایند.

لفظ سوشلزم کمیونیزم فاشلزم کیپیتالزم سیکولار ازم

سوشلزم

لفظ سوسائیتی (society) که

بمعنی معاشره است و سوشل (social) که

مفهومش معاشرتی است و سوشلزم (socialism) که معنای لغوی آن

معاشره پرستی است و سوشیا لوثری (sociology) که مفهوم آن با همی

زندگی است (در اصل تمام این الفاظ از یک کلمه لاطینی «سایو»

(socio) مأخوذ اند که بمعنای اسپ یا تربیه آن مستعمل می شود اگر چه

باعث با اصل در حیوان یا تربیه آن استعمال می شدند لیکن اصطلاحاً برای

تربیه و اصلاح انسان استعمال کرده شده اند.

پس مفهوم عربی و اصطلاحی سوشلزم عبارت است از یک قانون

اساسی اشتراکی که تعلق داشته باشد با صلاح معاشره بشری و بنیادش بر انکار

دین سمادی و انکار خالق کائنات استوار باشد سوشلزم (socialism)

یک لفظ جدید است که از همه پیشتر در یک جریده فرانس که بنام

«گلوپ» یاد می شد در ۱۸۳۲م مورد استعمال اهل اروپا قرار گرفت.

(۲۱) کمیونیزم

در اصل از لفظ کم (COM) مأخوذ

است و لفظ کم اگرچه در اینگریزی

بمعنای آمدن استعمال می شود مگر در حقیقت این لفظ لاطینی است که مفهوم آن مشترک یا اشتراک است از همین سبب است که دولت مشترکه را در انگلیسی کومن ویلت (COMMON WEALTH) می گویند پس مفهوم اصطلاحی سوشلزم و کمیونیزم تقریباً یک است البته در طرز عمل فرق دارند زیرا که ما هرین و تانن کمیونیزم را آخری مرتبه سوشلزم قرار داده اند گویا که مردمان شرقی و غربی اشتراکیت را قبل از بلوغ بیایه کمال سوشلزم می نامند و بعد از بلوغ کمونیزم.

اما لفظ سوشلسٹ و کمیونسٹ با اصطلاح طلبه مدارس عربی اسم فاعل لفظ سوشلزم و کمیونیزم اند که معنای هر دو تا بعد از و پرستار اشتراکیت است یعنی کسی که خیالات و افکار اشتراکی داشته باشد از سوشلسٹ یا کمیونسٹ گفته میشود.

فرق در میان سوشلزم و کمیونیزم

۱- سوشلسٹ از نقطه سیاست جمهوریست را پسند نموده رأی اکثریت را فیصله کن قرار می دهد کمیونسٹ میخواهد که حکومت مزدوران تمام شود تا که اقتدار اعلیٰ بدست ایشان باشد.

۲- سوشلسٹ انقلاب جمهوری را پسند می کند که حکومت از راه جمهوریست بدست آید.

کمیونسٹ می خواهد که بذریعہ کشش کمش طبقاتی و برانگیختن آنها به زبردستی حکومت را قابض شود.

۳- سوشلیست ضروری نمی پندارد که بمجرد قبضه اقتدار موسسهائی صنعت و حرفت را سرکاری کند. مگر کیونست می خواهد که فوراً بمجرد قابض شدن اقتدار وسائل پیداوار را سرکاری نماید اگر چه بذریعۀ خون ریزی باشد.

۴- سوشلیست طرح آزادانه را تا یک اندازه گریه نمی داند مگر کمیونست می خواهد که این سلسله را با الکل ختم کند یعنی کسی باختیار خود چیزهای را خریدن و فروختن نتواند.

۵- سوشلیست میخواهد که تا حد الامکان قیمت اشیا را در نظر داشته شود کیونست می خواهد که هر چیز را بدون قیمت حاصل کند. خلاصه اینکه عملاً دشمن یک دیگرانند با وجودیکه در عقیده و نظریه لادینی سگ زرد برادر شغال است.

(۳) فاشیزم این لفظی است که از یک کلمه لاتینی (فاست) گرفته شده است و معنای

اصلی آن قوت و اتحاد است. عرفاً فاشیزم (FASCISM) آن نظام با قانون اساسی را گویند که به غلبه و زبردستی مثل جانوران جنگل زور آورمال کمزور را قبضه کند یعنی در سلسله تقسیم اموال هیچ قانون وضعی یا استعنائی را تسلیم کرده نشود. در حقیقت نظام فاشیزم بدترین دشمن سوشلزم و کمونیزم است در ۱۹۲۲ء میسولینی زعيم سياسی ایتالیا یک حزب تشکیل داد بخلاف سوشلزم و آن حزب را فاشیست (FASCIST) نام نهاد یعنی گروهی که تقسیم قانونی را قائل نیستند.

(۴) کیپلزم این لفظ که مرکب است از کیپل و ازم کیپل بدو معنی استعمال میشود

نیکی دارالخلافه دوم دولت و سرمایه و ازم بمعنی نظام و تابعداری استعمال
میشود پس معنی کیپتلیزم (CAPITALISM) تابعدار و پیرو
نظام اکتنازیت و ذخیره اندوزی قرار یافت. اصطلاحاً این لفظ یعنی
کیپتلیزم اسم آن نظام معاشی و قانون اساسی است که ذخیره دولت
را بطرز حرام و ظلم و غصب و حق تلفی جائز قرار می دهد تا آنکه غنی بمرتبّه
فقر و بی می رسد و غریب مصداق او مسکیناً ذامترتبه می گردد.

در کلمات گذشته نیز مفهوم لفظ "ازم" را مرعی باید داشت چونکه آن هرگز نیز مرکب انداز لفظ شول
و کمیون و فاشس و ازم که مجموعه سوشلزم، کمیونزم، فاشلزم بوجود می آید
(خلاصه از ماهنامه الحق صف ۵ جلد ۱۲ شماره ۹)

۵- سیکولر ازم

قبلاً ذکر شد که «ازم» بمعنی نظام یا
طرز و طریقه یا تابعداری استعمال می
شود (مالفظ «سیکولر» (SECULAR) مفهومش جدا کردن و علیحدّه
نمودن سیاست است از مذهب یعنی لادینی. در اصل منشا استعمال این
لفظ چنین بود که در کشور بای عیسائی کلیسامرکز مذهب و سیاست
بود که سیاست را جز مذهب و دین عیسوی پنداشته می شد و قیاس
سیاست از مقام خود تنزل نموده بمرتبّه کذب و منافقت و ماده پرستی
و ایفائی شهوات رسید مردمان سیاست مدار دیدند که مذهب منافی و سدّ
راه سیاست است لهذا یک تحریک آغاز شد برای علیحدّه نمودن مذهب
از سیاست تا که اهل آن مقاصد مادی خود را بپایه تکمیل رسانیده
بتوانند و آن تحریک را نام نهادند. سیکولر ازم (SECULARISM) یعنی
نظام لادینی بعداً بر تحریک و جنبش که برای ختم نمودن قیود مذهبی از
دولت آغاز شد آن را سیکولر ازم گفتند. پس تعریف اصطلاحی سیکولر ازم

چنین قرار یافت که هر آن قانون ملکی و اساسی که پائی بند مذهب نباشد
آن را سیکولر ازم و واضعین آن را سیکولست و آن کشور را سیکولر
سٹیٹ (حکومت) گفته میشود این بود آن تنج نظام لادینی که دنیا
را در جنگهای خون آلود مبتلا کرده تعلیمات سماوی را از بین برده اند و
سکان بسیط زمین را در بلاک های مختلف تقسیم نموده اند و بشریت را
از مقام خود نازل نموده بمرتب حیوانی رسانیده اند. ان الله
عند الله الاسلام من یبتغی غیر الاسلام دیناً فلن یقبل منه.

اشتراکیت کی در معرض خود آمد و باعث چه بود؟

این سوال مشتمل بر دو اجزا است

(۱) ابراز تاریخ اشتراکیت (۲) محرکات و اسبابیکه باعث وضع
این نظام گردید. راجع باول از مطالعه تاریخ انقلاب جهانی و جنبشهای
مذهبی معلوم می شود که این نظام در پنجم صد هجری میلادی از سعی و
کوشش "مزدک" ایرانی در اقلیم خسر و مورد پذیرائی قرار گرفت تا
آنکه سرایت نموده بوی بدش به روم نیز رسید در حالیکه اهل فارس
در آن عصر آتش پرست بودند و اهل روم متدین بدین عیسوی پیشوایان
و پارسایان ایران اگر چه در قیام عدل مطابق صواب دید خود با تاحدی
می کوشیدند مگر اصحاب اقتدار که از نشه چوکی مست بودند باین تحریکات
جزئی و انفرادی نمی پرداختند چنانچه از کثرت و غلبه مردمان اکتنازیت
پرست دل داده گان اشتراکیت در مرام خود با نائل نشدند. بلکی از دست
ظلم اغنیایا دسرمایه داران غریب بجدی بلاکت رسیده بود که حفاظت بفری
خود را می توانست کند و نه حفاظت جان خود را این همه به هر کس معلوم

است که متمدن ترین اقوام عالم در بیط زمین همین دو فوق الذکر بشمار می رفتند چنانکه در عصر ما شوروی و امریکا را مورد تقلید قرار داده اند. بالاخره تا یک صدی این نظم خفیه تربیه می یافت و می سر خود را بالا کردن نمی توانست تا آنکه دین مقدس اسلام عالم را بانوار عدل و انصاف خود منور ساخت نه قصر روم ماند و نه کاخ خسرو. نه ظلم اکتنازیت را گذاشت و نه کفر و الحاد اثر اکیت را حتا که مردمان از ظلم و جبر و استبداد نظامان فراموش کردند. این سلسله عدل و انصاف معاشی و اقتصادی وضع کرده اسلام تا هشتاد و پنج سال پیش از میلادی که در جهان معمول بود کسی را نوبت نرسید که حتی دیگر را تلف کند بلکه آقا و مزدور مثل پدر و فرزند متفق بوده پیداوار را مطابق شرط وضع شده تقسیم می کردند. بعد ازین تاریخ مذکور که ظلم و حق تلفی مالکان با مزدوران و جبر و استتصال اغنیا با غر با آغاز شد طبقه مزدور یک حزب اتحادی تشکیل داده بغرض ایفای حقوق خود در میدان مبارزه درآمدند. بطور جمله معترضه یاد باید داشت که از همه قبل این ظلم و آغاز تحریک بخلاف آن در المانیا (جرمنی) در معرض وجود آمد که نه در آنجا اسلام بود و نه قانون اسلامی. اگر چه تا اوایل نوزدهم صدی میلادی در بدو خود با کامیابی نمایان حاصل نه کردند لیکن بعد از در میدان آمدن «کارل مارکس» ۱۸۱۸-۱۸۸۵ م و تعاون و هم کاری «انجلینز» این تحریک مرده زنده شد و از زاویه اقتصادیات و معاشیات خروج نموده باوج مذهب و سیاست انقلاب جهانی رسید. چنانچه در نوزدهم صدی میلادی کارل مارکس در «بروسلز» با یک جماعه از مزدوران حقیقه ملاقات نموده همکاری خود را تقدیم کرد و برای ایشان مشورهای بزرگ انقلابی داد این جماعه که قبلاً خود را

« اخوان العدل » می گفت بعد از بدست آوردن راه نمائی بزرگ (مارکس) نام سابق را تبدیل نموده خود را (COMMUNEST) کمیونسٹ نام کردند. در آن وقت مفهوم کمیونسٹ این بود که یک جماعه که با اتحاد مزدوران عالم یک حکومت اشتراکی قائم کردن بتوانند. در آشنائی که حزب را ضرورت منشور و قانون اساسی بود « انجلییر » نامی شخصی که مذهباً عیبی بود و در فن اقتصادیات دسترسی کامل داشت با مارکس عهد اتحاد کرد. مارکس موقع را غنیمت شمرده فی الحال انجلییر را حکم داد که راجع بمقاصد و اغراض حزب و سبب وضع و تأسیس آن یک دستور اساسی که ترجمان اشتراکیت مادیت باشد تألیف کند مذکور چنانچه در ۱۸۴۸ م آن دستور را بنام (COMMUNEST MANIFESTO) شایع گردانید این بود بنیاد و اساس دیوار اشتراکیت و تار و پودش که از وحی آسمان مقدس ترش می پندارند درین روزها ۱۸۴۸ م شاه جرمنی از اختشاش اندوختنی مجلس شورا را برخاست کرد از روی « شر خیزد که خیر ما در آن باشد » نان مارکس در روغن زرد بخلاف حکومت وقت و پادشاه یک جنبش آغاز کرد که مردم محصول ادا نه کنند و از حکومت وقت مخالفت کنند.

با ترائین بغاوت مارکس را از جرمنی فرار کردند که از آن جا رفت به برطانیا و از آنجا بفرانسه. درین عرصه حزب کمیونسٹ را قدر و مرتبه و شهرت بین المللی حاصل شد، چنانچه یک شاخ این حزب که بنیادش در « برسلز » نهاده شده بود نام حزب خود را « انجمن مزدوران بین المللی نهاد که در انگلیسی بنام (INTERNATIONAL ASSOCIATION) یاد می رشت و مارکس را رئیس آن حزب مقرر کردند مارکس در ۱۸۶۳ م یک « نزنس طلب کرد که آن اولین کانفرنس »

جبهانی پیروان اشتراکیت بود مگر از اختلاف و بد نظمی کارکنان و مندمین کافرنس ناکام شد که بدون وصول به یک بدت اساسی با ختم رسید باز در ۱۸۸۹م یک کافرنس عالمی دیگر منعقد کرد که این هم از اثر جنگ عظیم که در ۱۹۱۴م رونما شده بود به سبب اختلافات بعضی شاخهای حزب ناکام شد و بکدام نتیجه صحیح نرسید. بالاخر در ۱۹۱۹م یک کافرنس بزرگ سوم منعقد کرد که در آن یک اساس محکم و بنیاد قوی برای اشتراکیت تعمیر شد همین کافرنس بود که پروگرام و پروژه بایستی مستقبل را وضع کرد و پائی چوبین خود را بقولاد ظلم مستحکم ساخت (از همه قبل در کج اشتراکیت شکل یک قانون اساسی را اختیار کرد؟ اگر چه این تحریک لادینی و جنبش مادیت در هر عصر و هر خطه مثل آب زیر کاه یا آتش درون لحاف در گردش بود و می خواست که عالم را در چنگ استعمار خود قبضه کند مگر از همه قبل قدم نامبارکش به بخارا رسید که مرکز دین و اسلام و منبع علم و علماء و سرچشمه ثقافت شرق و آسیا بود چنانچه در ۱۹۰۵م در مقابل زار روس و حکومتش لینن (۱۸۷۰-۱۹۲۴م) یک شورش عظیم برپا کرده بود که از اثر آن در بخارا انقلاب آمد و حزب کمیونسٹ که اسم مقابلی آن بالشویک بود بر سر اقتدار آمد. در ۷ جنوری ۱۹۱۸م لینن (LENIN) بر طرفی حکومت و مجلس شورئ اسلامی را اعلان نموده به چوکی ریاست جمهور قابض شد. بعد از وفات لینن در ۱۹۲۴م ستالین (STALIN) به مسند خلافت لینن نشست که بعد از آن نوبت خروشیف آمد این بود ابتدای مراحل سوشلزم در شوروی. همایه جغرافیای و رفیق اشتراکی و معاون بزرگ مادی آن که امروز خود را عظیم ترین طاقت عالمی می داند یعنی چین مرتبه کمیونزم را خیلی بلند کرده

است حاکم کشور بامی غربی و ریاستهای کوچک اسلامی عرب نیز ازین طوفان مادیت و زلزله و هزیت متاثر شده اند.

ما در استقصای این نیستیم که در چندین کشور بامی عالم این نظام نافذ است و تا کدام اندازه داعیان آن صادق معلوم شده اند. راجع به جزر دوم سوال که باعث ایجاد این تحریک چه بود؟ اگر چه از ملاحظه مندرجات بالا معلوم می شود لیکن حسب وعده اگر تصریح شود زیاده بهتر باشد. باعث بروی کار آمدن این نظام تفاوت معاشی و ظلم اقتصادی و لعنت اکتناریت و غفلت سربران کشورهای اسلام بود که از یک طرف غربا برود مزدور در آسیا ظلم و حق تلفی آردی شدند و از طرف دیگر فرمان روایان عیش و پرست و آرام طلبان دوازدهم صد هجری یک خطه مخصوصه را بنام اسلام برای خود محدود کرده در آنجا ریاست خود را بی پایه کمال رسانیدند دیگر بطرف تعلیمات اسلامی و سیاست و اقتصاد و طرز معاش و جنگ و صلح آن نه غور کردند و نه بدیگران رسانیدند اگر مساوات و عدل اسلامی در عالم منتشر می شد حق هر کس را مناسب و موافق تقسیم شرع داده می شد انجام سخن باین جا نمی رسید این یک تجزیه مادی بود در حقیقت از کثرت معاصی مسلمانان و ظهور فساد در بحر و بر و بر الله تعالی یک نظام ظلم و غلامی را بر مسلمانان مسلط کرد اگر از روی "ان تنصروا الله ینصرکم" ماعمال خود را اصلاح کنیم ضرور بالضرور آن وقار و عظمت گم شده ما بدست خواهد آمد. لیکن این نصرت دین الله کار یک فردود و فرد نیست بلکه از روی "ولتکن منکوامة" الایة یک تحریک مذهبی مربوط و منظم در کار است که این خواب غفلت چند ساله را دور کند.

کمبوزم از ذکر و اژه اقتصاد داخل میشود

چونکه اسباب ظاهری این نظام های لادینی اکثراً بیشتر لایمجل
شمرده مشکلات اقتصادی ست لهذا اگر یک شمه از علم الاقتصاد درج شود
خالی از دلچسپی و تارتین نخواهد بود.

علم الاقتصاد

اقتصاد در لغت میانه رومی و میانه خرجی

وزندگی در میانه را گویند و در اصطلاح تحقیق و دریافت و سائلی که
معاون باشد در پیدا کردن دولت و ثروت، و راه نمائی کند در استعمال
و خرج دولت بطریقه صحیح و محافظ باشد از تباهی و نیست و نبود شدن
سرمایه آن را علم الاقتصاد گویند یا چنین باید فهمید که آن علمیکه از طریق
حصول دولت و سرمایه و طرز مصرف آن ما را آگاه میسازد آن را علم
الاقتصاد و اموریکه در مال و دولت بشمار می رود آنرا اقتصادیات می
گویند. اگر چه ماهرین فن اقتصاد را ج به تعریف و تعیین موضوع
اقتصادیات خیلی بحث طویل و اختلافات نظری دور از کار ذکر کرده اند
لیکن ما در صدد ایفای آن نیستیم. بل یکفینا هذا.

اقام علم الاقتصاد

اگر چه نظر به زندگی بشری این

علم را دو حصه است یکی اقتصادیات شخصی یا منزلی دوم اقتصادیات
اجتماعی مگر موضوع بحث مفکرین همیشه قسم دوم قرار گرفته
است چونکه اصلی بنیاد زندگی و دلیل راه اقتصاد شخصی همین اقتصاد

اجتماعی است. در جهان علم و فرهنگ مفکرین قدیم و جدید و مبصرین بر عصر
 بدو و طریق در حل معضلات اقتصادی کوشیده اند (۱) علمی و (۲) عملی
 چنانچه تا حال آن کوششها در رنگهای مختلف جاری است فلاسفر
 مشهور یونان افلاطون نیز در کتاب خود که نامش جمهوریه (REPUBLIC)
 بود راجع به این مسأله نقطه نظر خود را ذکر کرده است و از علمای جدید
 کیل، مل، اسمت (SMITH) دیکارد و جون نیز در حل مشکلات
 این فن علماً و عملاً کوشیده اند که تصانیف ایشان نمایندگی از افکار
 شان می کنند و در آخر کارل مارکس (KARL MARK) در تعمیل
 و حل عملی مشکلات این فن کوشیده نظام اشتراکیت (SOCIALISM)
 را بروی کار آورده چنانکه از رنگ عملی نمودن آن در اروپا انقلابی برپا
 شد که نتیجه اش تقسیم خطه ارضی در دو بلاک یعنی شرقی و غربی منجر
 شد و حرب های شبا روزی که در میان کشورهایی کوچک جارت از اثر
 همین تقسیم است که چیزی را شوروی در زیر اثر خود گرفته پشت و
 پناهی آن را می کنند و چیز را امریکا که اسرائیل یک نمونه بزرگ آن است.

انواع حکومت های جهانی

چونکه مطابق ذکر سابق این نظام و دیگر نظام های لادینی از
 دروازه اقتصاد بحفاظت و چوکی برای حکومت یا انقلاب داخل می
 شوند لهذا اگر از اتمام و طرز حکومت های که امروز رائج است بحث
 کرده شود بیفایده نخواهد بود موجوده نظام های حکومت مابین
 سیاست سه تقسیم کرده اند (۱) بادشاهت (۲) جمهوریت (۳) اشرافیه

نظام اقتصادی اسلام از مولانا حفظ الرحمن

(۱) بادشاهت (MONARCHY)

لفظ بادشاهت آنقدر کهنه شده است که نامش را مردم عیب می پندارند لیکن چونکه تا حال در دنیا رائج است لهذا از آن بحث میشود.

بادشاهت بذات خود دو قسم است (۱) بادشاهت محدود - (۲)

و بادشاهی مطلق العنان. اول الذکر آن است که اختیارات مخصوص به پادشاه داده شده است یعنی مجلس شورای در هر چیز از آن سوال کردن

نمی توانند بلکه اکثر اختیارات بدست پارلیمنت است چنانچه در برطانیای و جاپان

رائج است قسم دوم آنست که تمام اختیارات بدست خود شاه می باشد.

بلکه خود را در مقام «لَدِیْسْتَلْ عَمَّا یَفْعَلُ» می بیند. مجلس شورای برای نام

است عزل و نصب موقوف بر صواب دید اوست بر چه را او پسند کند

قانون است. چنانچه ظاهر شاه سابق پادشاه افغانستان در رضا شاه

پادشاه موجوده ایران و پادشاه خالد سعودی عرب و شاه حسین اردن.

(۲) اشرافیه :- در اصل آن حکومت را گفته می شود که نظام حکومت

حکومت جریان و نفاذ آن برست شرفای کشور باشد که آنها از شرافت اخلاق

و عدل و انصاف دل رعیت را از خود می کنند درین عصر این قسم

حکومت وجود ندارد زیرا شرفای سیاست مدار از میان رفت اشرافیه

از کجا می آید؟ بله در نظام قبایلی سابق یافته می شد.

(۳) جمهوریت (DEMOCRACY) این لفظ آن

قدر عام شده است که از زبان هر کس همین بیرون میشود اگر چه

مصدق حقیقی آن بسیار کم است عموماً بلفظ دیموکراسی زیاده یاد

میشود در اصل مرکب است از دو لفظ یونانی دیما و کریشیا که معنی

دیما رعیت است و معنی کریشیا طاقت پس مفهوم و مرکب این شد

که طاقت عوام در رعیت پس جمهوریت آن طرز حکومت را گفته میشود که اختیار و طاقت کلی بدست عوام در رعیت باشد. خواه بالذات باشد یا بواسطه وکلای شوری مراد از اختیارات اینکه حکومت بدون رضای عوام چپیزی کردن نتواند و رعیت هرگاه بخواهند بذریعۀ انتخابات حکومت را تبدیل کردن بتوانند تفرری هر منصب دار بمطابق خواستش ایشان باشد قانون اساسی مملکت مطابق رأی ایشان وضع شود. از هر فرد حکومت باز پرس کردن بتوانند که تو سرمایه ملت را چه کردی؟ و برای ملت چه نفع رسانیدی؟

اقسام جمهوریت:

در دنیا دو قسم جمهوریت رایج است. (۱) صدارتی، و (۲) قاننی در اصل هر حکومت مرکب می باشد از سه اجزاء -

(۱) مقننه یا مجلس قانون ساز که عبارت است از ارکان شورا.

(۲) انتظامیه یعنی افراد حکومت که نظم و نسق و تعمیل و تنفیذ قوانین

ملی بسپرد ایشان است.

(۳) عدلیه یعنی شعبه که قیام عدل و انصاف در کشور و فیصله بامی

حقوق و اجزاء مفوض بایشان باشد. اگر در میان رعیت و حکومت

تصادم واقع شود. بر دو عدلیه رجوع می کنند. لهذا اختیارات

عدلیه از همه زیاده تر باید بود.

در نظام صدارتی که تمام اختیارات نزد صدر مملکت می باشد

صدر را حقوق زیاده می رسد که مجلس شورا بدون توثیق آن هیچ

فیصله کردن نمی تواند. درین طرز حکومت سربراه مملکت را صدر

می گویند در نظام وفاقی اختیارات اعلیٰ بدست مقننه یعنی مجلس شورای می باشد که اگر خواهند وزیر اعظم را بر طرف کردن می توانند درین نظام صدر صرف برای نام می باشد. حکومتی که بزور قوه نظامی در معرض وجود می آیند و پابند کدام قانون ملکی و ملی نیستند از بادشاهت مطلق العنان بدرجه بالاتر اند زیرا که آرای شخصی ایشان حاکم کشور می باشد نه پروائی قانون آسمانی را دارند و نه قانون انسانی را لحاظ می کنند. از نگاه شرع و قانون حق سر برایی ندارند.

نمونه حکومتی فائی و صدارتی

- (۱) انگلستان بادشاهت محدود وفاقی و جمهوری.
 - (۲) امریکا :- جمهوری صدارتی.
 - (۳) شوروی :- جمهوری اشتراکی وفاقی پارلمانی.
 - (۴) فرانسه :- جمهوری صدارتی.
 - (۵) پاکستان :- جمهوری وفاقی فی الحال. صدارتی در پوین خان
 - (۶) هندوستان :- جمهوری وفاقی پارلمانی.
- وفاقی ازینکه قانون اساسی باتفاق نمایندگان تمام صوبها تصویب میشود
پارلمانی ازینکه اختیارات اعلیٰ بدست پارلمان یعنی مجلس
شورای باشد.

جمهوریت صحیح

جمهوریت خواهی صداری باشد یا وفاتی بر دو قسم است -

(۱) اسلامی (۲) مغربی جمهوریت غربی را ماهرین قانون چنین تعریف می کنند -

"DEMOCRACY IS THE GOVERNMENT OF THE PEOPLE BY THE PEOPLE FOR THE PEOPLE."

یعنی حکومت عوام بذریعہ عوام بعائده و خواہش عوام. درین جمهوریت حکومت و فرمان روائی رعیت معتبر است برحسب ذی راکه دلشان بخواهد بذریعہ حکومت جائز قرار می دهند و چیزیکه از اهلوائ ایشان خلاف باشد بآن بندش صادر میکنند این است جمهوریت که امروز در شرق و غرب دنیا رائج است و علمبرداران آن خود را در مسند عدل و انصاف می بینند در همین جمهوریت با اگر مجلس شورا که مرتبه شارع را دارد قانون تجویز کنند بجواز نکاح مرد با مرد یا تنسیخ کنند نکاح نسوان را حق دارد در جمهوریه اسلامی نه عوام حاکم است و نه شخصی منتخب کرده آن با بلکه از روی لای الحکمران لا اله الا الله حاکم اعلیٰ خدای متعال است که مجلس شورای جمهوری اسلامی راجع بطرز و طریقہ تنفیذ احکام سماوی غور و فکر می کنند چنانچه مفکرین اسلام جمهوریت اسلامی را چنین تعریف میکنند -

Islamic Democracy is The Government of God by The People For God

یعنی حکومت الهی بذریعہ عوام در رعیت برای رساناندن خدای متعال لهذا اگر دو نیم ارب انسان خطه ارضی جمع شوند و فیصله کنند که شراب حلال است یا خنزیر نیز یا گاو حرام است نه حرام حلال می شود و نه

حلال حرام این است اختیارات حکومت و جمهوریت اسلامی و آزادی
جمهوریت غربی پس آشفته گان جمهوریت که پوست شیر را پوشیده در
باغ مسلمانان درآمده اند از آوزشان در مقابله کشتورهای جمهوری
دیگر شناخته شده اند که اینها شیر نیستند. پس ما مردمان رعیت بشکل
مهیّب ایشان فریب نمی خوریم. (خلاصه از آذان محرکه جموع تقاریم و لایحه مفتی محمود)

موازنه در میان نظام شخصی و جمهوری

انسان که اشرف المخلوقات و مخدوم کائنات است مقتضای
فطرش همین بود که یک قوه قاهره و هستی فوق العاده را فرمانروا مقتدی
خود قرار دهد رهبری توحید باری تعالی و انحراف از غیر الله جذبه
همین تقاضای فطری است مگر یکی از فریب بائی شیطان همین بود که
قابلیت وزهد و تقوی و عدل و انصاف و دیگر صفات حسنه که از شرائط
حکومت و سلطنت اسلامی و انسانی بود تماماً را فراموش کنانیده ربط
نسبی و تناسب وراثت را شرط لازم بادشاهی نشان داد. ثمره این
شجره خبیثه چنین بیرون شد که کسانی که لیاقت سلطنت و فرمان
روای مسلمانان را نداشتند صرف به سبب وراثت و تعلق نسبی و نام
شهرادگی به کرسی عدل و انصاف چادر ظلم را هموار نموده نشستند و افراد
صلاحیت این خلافت الهیه را داشتند و در نظر ملت تحقیر و تذلیل آنها را
در یغ نه کردند ازین غلطی نوع انسانی هزار بار واقعه دلخراش در معرض
وجود آمد و هزار بار عزیز ذلیل شد و هزار بار جان ضائع شد. از ناحیه
دیگر افراد ملت را از علم و عرفان و فرهنگ دور داشتند تا که نسل
بصلاحیت و مستعد بیدار شده بخلاف نظام ما آواز بلند نه کنند. و از

طرف دیگر صنعت و حرفت و استخراج معادن و ارتقای مواصلات را باور می
 سپردند که در آن نفع شخصی خودشان مضمّن باشد پس رعیت حکومت
 شخصی از دین هم محروم اند و از دنیا هم قانون سفر و تعلیم و تجارت
 خارج را بحدی پیچیده و مشکل می سازند که کسی از رعایا بخارج رفته
 از عیوب ایشان خبردار نشود. بلی یک خوبی دارد که جنگ و جدال
 تنازع و حزب بازی، قتل و اختطاف، دزدی و بزد و رگری و نلایک
 یک دیگر در نظام شخصی کم بوقوع می آید نه ازینکه بادشاه عادل است
 بلکه از سستی قانون ملکی که برای تحفظ اقتدار خود چنین رویه را مناسب
 می داند. کابینه و اراکین شورا در هر معامله از خدا غافل گشته پذیرد
 ناپسند شاه را ملحوظ می دارند اشارات شاهی را حکم قطعی تصور میکنند
 جمهوریت غربی باشد یا شرقی به هیچیک در عالم رائج دست آن هم متکفل قیام
 عدل و انصاف و ایفای حقوق بشری نه می تواند شد، زیرا که رعایه
 حقوق بشری بدون ازکاء بدین سماوی - امکانی ندارد چونکه
 در نظام جمهوری معهود اختیارات در اول امر بدست رعیت و عوام
 است که آنها مطابق مفکوره و نظریات خود یکجای رأی داده آن را در مجلس
 شورا ارسال می کنند و از آنجا بکری وزارت و ریاست میرسد درین
 انتخاب و رأی دادن که فی نفسه توکیل است و باعتبار حضور و علم هر فرد
 به توکیل دیگر شهادت. جذبات رعیت را ملحوظ داشته در مجلس شورای بحث
 میکنند یعنی اگر رأی دهنده شراب را پسند کند وکیل آن مجبور است که
 در جواز و تکثیر شراب بکوشد. اگر آن قائل است وکیل در معاف کنانیدن
 سزای قتل می کوشد. از طرف سربراه جمهوریه که آنرا صدر اعظم و یا رئیس
 دولت گنّه می شود با تمام کابینه خود که قانوناً همه رکن مجلس شورا بودن

ضرورت در سل و فصل مسائل ملکی و تجویز و تردید نظریات داخلی خارجی
 پروجهای تعمیری کدام بنیاد و اساس معقول و مفید ملت را در پیش نه می
 گیرند بلکه رخ رعیت را می بینند که کدام طرف روان است و به چه چیز
 مائل است درین نظام غربی که رعیت خود را متصرف حکومت و بانی
 آن میدانند یک مرکز صاحب اقتدار که متکا و مستند بتواند شهنشیت
 بلکه عوام در ترصد است که کی این سربراه را انداخته حکمران دیگر مسلط
 کنیم ؟ در حقیقت بنیاد جمهوریتها عالمی بر لادینی قائم است زیرا که
 در نظام جمهوری اعتبار کثرت است مذهب را درین دخی نیست
 بلکه هر صاحب مذهب را حق آزادی تقریر و تحریر اجرای مجله و جرائد
 برای تبلیغ مذهب خود حاصل است. در حقیقت نظام جمهوری یک تحرک
 است بر قائم کردن دهریت اگر جمهوریت نه می بود سوشلزم و
 کمیونزم در شوروی و چین و دیگر کشور های مبنوای ایشان هرگز
 نه می آمد. خلاصه این که در ریختن خشک اگر مایه زندگی کردن نه
 می تواند و در زمین شوره زراعت نه می شود و در بیکی کرازه با خالی
 باشد انسان زندگی به سر بردن نمیتواند پس در تاریکی نظام جمهوری اسلام
 بر گز ترقی نه می کند شاید خواننده گان گرامی در دل بگویند که جمهوری فقط
 شخصی غلط اخرا آن نظام حکومتیکه اسلام پیش کرده است چیست و کدام است.

نظام حکومت اسلامی نه شخصی است نه جمهوری

جواب این سوال آنست که درین اسلام انتخاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و
 فرمانروای آن ذات مبارک بحکم الهی بود که در آن کفار هم شک نه می کنند.
 اما بعد از پیغمبر صلی الله علیه و سلم خلافت صدیقی و عدل فاروقی و فتوحات عثمانی
 به نتیجه یک ریاست و حکومت اسلامی بود در اسلام نه شخصیت محض امارت

است و نه جمهوریت شرقی و غربی را گنجائش زیر که در اول الذکر قانون اساسی و اختیارات همگی از طرف پادشاه و مطابق مرضی آن می باشد و در حکومت جمهوری تمام این چیزها از طرف عوام و مطابق خواست آنها می باشد مگر در حکومت اسلامی که نظامش بر اساس خلافت قائم است قانون از طرف خدا و رسول می باشد تنفیذ و اجرای آن مفروض بر حکومت است پس درین نظام اسلامی رعایه قانون خدای و دستور سماوی است. حکام در جستجوی حکمی می باشند که خلاف رضای خدا و رسول نباشد و خلاف کتاب الله و سنت نباشد. نه رأی شخصی را در تنفیذ احکام اسلامی دخل است و نه رأی مجامع را بلکه هر دو منقاد حکم و فیصله الهی اند نمونه ای آن را خلفائی راشدین پیش کردند و کلیات آن در کتاب و سنت موجود است و تا قیام قیامت حاکمان اسلام را هدایت است که مطابق آن وحی سماوی فیصله بای خود را صادر نمایند. در نظام حکومت اسلامی در رکن عظیم ضروری است که بدون آن اساس حکومت مستحکم نمی شود یکی صداقت دوم عدل و انصاف چنانچه ارشاد است «و تمت کلمة ربک صدقا وعدلا» البته انتخاب خلیفه در اسلام بطرز جمهوری میباشد که رضامندی اکثر اهل رأی ضروریست.

اللهم اجعلنا من الصادقین العادلین وسلط علينا

اهل الصدق والعدل ولا تسلط علينا من لا یرحمنا آمین

یا ارحم الراحمین

محمد انور البدخشانی (الوردوجی)

محرم الحرام ۱۳۹۸ھ

جامعہ العلوم الاسلامیہ نیوٹاون کراچی پاکستان

دیب‌اچه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ وَحْدَهُ ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى

مَنْ لَا نَبِيَّ بَعْدَهُ

اَمَّا بَعْدُ . در دنیای جدید از دست کثرتِ مواصلات و

(وسائل سفر) دایرهٔ تبادل به حد وسیع شده است، حتی که تمام اقوام عالم اندر یک خاندان معلوم میشوند. این تبادل فقط در اموال محدود نیست بلکه بر افکار و نظریات نیز حاوی است. امروز در میدان معاشی اقوام عالم سه نظریه با هم کش مکش دارند که آن حسب ذیل است :-

(۱) سرمایه داری و ذخیرهٔ دولت . (۲) اشتراکیت و مساوات .

(۳) نظریهٔ عادلانه که اسلام وضع کرده است . در تریج و حمایت دو نظریهٔ اول الذکر طاقت‌های بزرگ عالم و تصنیفات زنگارنگ و نظام تعلیم مخصوص ایشان موجود است . مزید قابل غور این است که حامیان و علمبرداران هر دو نظریهٔ اول بر مسلک خود یقین پخته و اعتقاد محکم دارند. و در زندگی ایشان آن نظریات عملاً نافذ است. مگر نظریهٔ معاشی اسلام از تمامی این امور محروم است از همین سبب این دو نظریه خصوصاً نظریهٔ اشتراکیت بعثت زودی در میان مسلمانان رُو بعروج است که از آن خطر زوال و جوئی و تاراج قومی ایشان لاحق می‌گردد. خوف است که این نظریه یهودانه کارل مارکس آتانه قیمتی متلی و مذهبی را

تنباه و برباد نکند۔ بنا برین من با وجود ضعف بدنی و مصروفیات بنی پایان این کتاب
را تحریر کردم تا کہ طبق تعلیم یافتہ درمیان این سہ نظریہ موازنہ و مقابہ نمودہ یک رای
صحیح قائم کنند۔ بدرگاہ خداوندی دست بدعالم کہ این کتاب را وسیلہ ہدایت
ناظرین و ذریعہ نجات آخرت من و تمام معاونین این کتاب گرداند۔ آمین
و صلی اللہ علی خیر خلقہ محمد و آلہ و صحبہ اجمعین

احقر سید شمس الحق افغانی
جامعہ اسلامیہ بہاولپور
۸ صفر ۱۳۸۸ھ

تمهید

حصول ضروریات و کسب وسائل معاش انسانی در دو حیات ساده و خالی از تکلف بسیار آسان بود، زیرا که تمدن آن وقت با محور ذیل وابسته بود. میوه درخت، گوشت شکار بحری و بری، لباس ساده، خیمه بومی کم قیمت، کپه ها و عمارت خام، ظروف و کاسه های چوبی و چرمی و خاکی تمام این اشیاء بسیار سهل الحصول بود که در بدست آوری آنها نه سرمایه زیاد را ضرورت بود و نه حب مال و حرص شدید را و نه درازاله آن تشنگی قفسه نمودن بر مملکت کسی ضرورت بود تا که نوبت تغییر ملک خود و بدست آوری منابع غیر می آمد. بعد از آن طرز حیات ساده چون تمدن شهری در معرض وجود آمد و آن رفته رفته شکل ارتقای دور حاضر را اختیار کرد که از سبب آن دایره ضروریات و حاجات معاشی وسیع تر شد حتی که خسرچ و ضروریات یک انسان متمدن امروز برابر مصرف صد افراد دور ساده و غیر متمدن گشت. ثمره اش این برآمد که برفقه متمدن رفتن اهم نمودن سرمایه و جمع مال از همه پیش تر سعی نمودن گرفت. بالاخر آن زندگی ساده در عیاشی تبدیل شد و آن قناعت و کفایت شعاری با سراف و حرص تبدیل گشت که در نتیجه سنگ بنیاد نظام سرمایه داری قرار گرفت و این زندگی عیاشانه عمل خود را در دوائر مختلف نمودار کرد

نظامِ اکتنازیت

عیاشی و دیگر مفاسد اکتنازیت در شعبه‌های مختلف زندگی

(۱) در مآگولات | راجع به طعام تعیش دتن پروری ظهور نموده طعام های مختلف در معرض وجود آمد و برای آن خوراک با ظروف و سامان رنگارنگ ایجاد کردند و برای ترتیب دادن آنها در بالای میز به ترتیب زیبا نوکر باغلامهای ماهر و با سلیقه را که به تنخواه کم دستیاب نمی شوند ضرورت افتاد. بلکه تنخواه بعضی آش پز با ماهانه به پنج هزار دالر رسید و سبیده است برابر تنخواه چیرچل که سابق رئیس جمهور برطانیه بود -

(۲) در مشروبات | عیش پرستی در دایره مشروبات نیز وسعت را تولید کرد که علاوه از شراب صد باقم بوتل در میدان استعمال آمد و رغبت شراب نوشی از اندازه بیرون شد -

۱۰. سالانه خرج امریکا فقط در شراب پانزده کروڑ دالر است -

راپور: سرکاری نیویارک ملاحظه فرمائید - مندرجہ (میزان کوئٹہ ۱۶ دسمبر ۱۹۵۲ء)

(۲) ملکہ الزبتھ (شاه برطانیہ) در محفل تاج پوشی سی و نهم خود بقیمت سه کروڑ دالر در شراب نوشی خرچ کرد - راپور - مندرجہ (امروز را ملاحظه فرمائید)
(۳ جون ۱۹۵۳ء)

عموماً خرچ سالانه شراب نوشی انگلستان چهار ارب و ہفتاد و چہار کروڑ دالر است

(۳) در ملبوسات وغیره | از برکت تمدن دور حاضر در لباس مردانه و زنانه چنان اضافگی بوقوع آمد که علاوه از انسان سگان و دیوارهای بیجان رانیز از لباس های قیمتی آراسته کرده اند و این را یک جزو لازم زندگی و تمدن خود میدانند. مزید بر ملبوسات محض خرج عطریات سالانه زنان انگلیس شش کروڑ و ہزارہ لک پونڈ است۔ (انجیم ۳ اگست ۱۹۵۸ء)

خرج سالانہ کمپل سگان در امریکا و دیگر اسباب تفریح آنها ۵۲ کروڑ و ۵۰ لک دلار است (نقارہ لاہور جولائی ۱۹۵۳ء)

در برطانیہ خرچ سالانہ برای تفریح یک ارب و ۵۲ کروڑ پونڈ است (زمسیندار ۳۴ فروری ۱۹۵۱ء)

(۴) در مکن و دیگر ذرائع معاش غریبہ | گروہ سرمایہ دار برای تسکین خواہشات خود با چنین عمارات ساختند و برآنها اسفند در رقم خرچ کردند کہ ضروریات حیات یک حصہ بزرگ نوآبادی دنیا از ان بتکمیل میرسید۔ علاوہ برین گروہ سرمایہ دار برای تسکین شہوت خود آن کسبہا اختیار کردند از زنا و رتالی و رقاصی کہ یک طبقہ علیا و عدۃ کثیری از صنف نازک را از کارہای ضروری معاشرہ جدا کرده در ان پیشہ ہای غیر فطری و مخرب اخلاق مصروف و مشغول ساختند بلکہ برای ازدیاد آرام و خوش کنی سرمایہ داران عالم افسانہ نویسی و بیہودہ گوئی و تصاویر فحش سینما نیز بوجود آمد۔ حتی کہ مسلمانان نیز از تقلب کردن آنان فخر محسوس می کنند کہ آن فخر را دیدہ اقبال مرحوم ناچار می گوید :-

وہی بت فروشی وہی بت گری سینما ہے یا صنعت آزری
وہ مذہب تھا اقوام عہد کہن کا یہ تہذیب حاضر کی سوداگری ہے

ترجمه :- همان بت سازی و بت فروشی دور جاہلیت است خواه سینما باشد یا کسب و کار آزر که بت تراشی می کرد آن (بت فروشی) مذهب اقوام ساقیه بود و این (سینما) سوداگری تہذیب و زندگی دور حاضر است - یعنی در حقیقت در میان این و آن هیچ فرقی نیست زیرا کہ ہر دو لادینی اند - آمدنی و پیداداری یک مسخرہ باز مشہور "چارلی چپلس" از آمدنی و زرا را اعظم تمام مالک دنیا زیادہ بود -

(۵) در قمار بازی و سگریٹ نوشی | ہر گاہ کہ خواہش سرمایہ داران در تمدن

قدیم خود از امور بالا پورہ نشد قمار بازی را در تمدن جدید با انواع مختلف آن جزو زندگی تدرار دادند - چنانچہ مطابق اطلاع سہ کاری کشور ہای اروپا فقط در قمار بازی قانونی ہر سال ۳۰ ہزار دالر خرچ می کنند کہ از یک کھرب روپیہ پاکستانی زیادہ است و تا چند سال کفایت زندگی تمام دنیا را می تواند کرد و قمار بازی غیر قانونی علاوہ ازین است -

(اخبار کوہستان ۳۰ دسمبر ۱۹۵۸ء را ملاحظہ کنید)

و از برکت تمدن دور حاضر خرچ سالانہ امریکا فقط در سگریٹ ۲ کھرب و ۲۳ ارب روپیہ می شود و خرچ جاپان ۹ ارب و از برطانیہ یک کھرب و یازدہ ارب و از فرانس ۳۶ ارب، و از مغربی حبشہ ۳۶ ارب و از اٹالیہ ۳۶ ارب و از میکسیکو ۲۷ ارب و ہشتاد کروڑ و از کنیڈا ۲۱ ارب و از کوریای جنوبی ۱۴ ارب ۳۰ کروڑ و از فلپائن ۱۳ ارب ۳۰ کروڑ در سگریٹ خرچ می شود کہ آن (مبلغ آخری) کم از کم ۵ ارب ۵۲ کروڑ ۵۰ لک روپیہ می شود کہ یقیناً ضروریات تمام دنیا را کفایت می کند مگر ہمین بہ شکل سگریٹ نذر آتش می شود باز ہم

ایشان را عقلمند شمرده می شود نه دیوانه. لکن اگر یک شخص فقط یک نوبت پنجه را در آتش بسوزاند مردم با اتفاق آزاد دیوانه می گویند. ع

ببین تفاوت راه از کجا است تا کجا

(۶) در ملک گیری و استعمار | چونکه پیدوار ملکی در اخراجات شیطانی نظام سرمایه داری کافی نبود لهذا این نظام استعمار و ملک گیری را تولید می کند تا که بر پیدوار کشور های دیگر قبضه نماید و آن اخراجات و ی پوره شود. علاوه برین خریداری مصنوعات ایشان در ملک خودشان کم و محدود است لهذا کشور های سرمایه دار برای فروخت نمودن مصنوعات زیادتی خود در کشور های دیگر جستجوی مندیهای تجارتی می کنند تا که از تجارت نفع بخش مصنوعات خود با ضروریات عیاشانه ایشان بکمال رسد چونکه هر کشور سرمایه دار درین کوشش مصروف است لهذا هر حکومت می خواهد که کشور های دیگر را بصورت استعمار در زیر تصرف خود آورده تجارت خویش را فروغ دهد و کشور های مقبوضه را برای مصنوعات خود مخصوص گرداند. همچنان محصول درآمد ممالک دیگر را زیاده می کند تا که قیمت اشیای درآمد شده قدری زیاده معلوم شود. و محصول مصنوعات خود را با کل برای نام و کم مقرر می کند تا که از راه ارزانی بمقدار زیاد آنرا فروخت کردن بتواند. از سبب همین کوشش مقاصد استعماری بسا اوقات نوبت بجنگ میرسد که اقوام استعمار پسند در میان خویش تصادم می کنند بالاخر استعمار مغضی بجنگ می شود که بعد از آن طاقت های استعماری بسرعت در تیاری آلات حربی می کوشند و آن سرمایه که برای ضروریات حیات بود در جنگ صرف می شود

(۷) صرف دولت در تیاری آلات حرب | مطابق نظام اکتنازیت هر ملک در اضافه نمودن قوت خود می کوشد تا که دولت های دیگر در مقاصد استعماری

عه ملک گیری و از دیاد آبادی خود ۱۲ فیروز اللغات

آن خلل نرسانند. نتیجہ اش آخر بہین می بر آید کہ اکثر حصہ خزانہ و دولت مملکت بشکل گولہ باری در خاک مبدہ می شود و ازان حالت معاشی اقوام عالم کمزور می گردد درین عصر حاضر مصارف جنگی حکومت ہای استعماری بدیشمار است مگر آن اخراجات جنگی کہ شانزدہ سال قبل بود آن ہم چندان کم نیست. در ۱۹۵۲ بودیجہ جنگی امریکا نو د کھرب دالر بود کہ ضروریات آبادی انسانی تا صد ہا سال ازان پورہ می شد. امریکا ہمین دولت کثیر را در مقاصد خیالی و استعماری خود صرف نمودہ نذر آتش کرد. اگر شخصی بجای نو د کھرب دالر فقط نو د روپیہ را بر باد کند مردم آزاد لیوانہ می گویند مگر امریکا کہ نو د کھرب دالر را بر باد می کند کسی آزاد لیوانہ نمی داند بلکہ آنرا ہمہ عقل مند می شمرند

ازین بیان چنین نباید فہمید کہ صرف کردن روپیہ برای سامان جنگ غلط است بلکہ مقصد ما این است کہ در جنگ ظالمانہ دولت خرچ نباید کرد زیرا کہ چنین جنگ یک حرم بزرگ انسانی است. نہ جنگ برای اقامت عدل کہ آن یک خدمت عالیہ انسانی است بلکہ راز تحفظ حقوق عالی دران مفر است۔
جنگ شاہانِ جہان غارت گری است جنگ مومن سنت پیغمبر است

جذبہ نظام اکتنازیت و سود خوری

در زیر سیاء نظام سرمایہ داری امروز آن وسعت کہ در کار و بار سودی بنظمی آید نظیرش در هیچ تاریخ انسانی دیدہ نشدہ است. نظام سرمایہ داری کار و بار سود را یک جزو لازم زندگی قرار دادہ است. حتی اینکه در مالک سرمایہ دار

یک فرد محتاج را پنج روپیه هم بطور قرض حسنه بدون سود دستیاب نمی شود. حالا ما آن نقصانات و تباہی سرمایه داری و اکتنازیت را مختصراً بیان می کنیم که از سبب این نظام آن نقصانات بشکل جراثیم مهلک در معاشره انسانی پیوسته شده است.

خساره اکتنازیت از نگاه مذهب

(۱) زوال محبت الهی | روح دین همین است که محبت خدا در دل راسخ و مضبوط شده قلب بخاطر جمعی بطرف الله متوجه شود و تسلیم را خم کند. نتیجه این سرخمی این است که در دل رنگ عظمت خدا و شفقت بر مخلوق پیدا می شود و ازان جذب و تحفظ حقوق خدا دهنده بوجود می آید و تمام زندگی در قالب هدایات الهی می درآید مگر (بعکس این) رخ محبت سرمایه داران بزیادتی مال سر می آید و تمام زندگی ایشان در اضافه نمودن سرمایه وقف می گردد. رشته محبت خدا و مخلوق آن کنده میشود بلکه مثل حیوانات بدون قبول کردن کدام پابندی هر آن فعل که سبب اضافه دولت باشد آن را می کنند، خواه آن سود باشد یا شوهت یا غضب و تمار بازی. گویا که سرمایه برای آن سبب نفست از دین می گردد. کَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّا مُرْكَبٌ اسْتَغْنَىٰ - چنین نیست بلکه انسان از قانون خدا باغی میشود. وقتی که خود را غنی می بیند

(۲) زوال محبت انسانی | از برای تکمیل انسانیت ارتباط با خدا و با انسان دیگر ضروری است که بنیادش بر محبت با هر دو قائم است لکن هرگاه محبت بر غالب آید محبت خدا و محبت دیگر انسان را ختم می کند و از سبب آن احساس ذمه داری حقوق الهی و انسانی هر دو فنا میشود و رشته محبت فرد از جماعت کنده میشود و از غلبه مفاد شخصی مفاسد بی شمار در معاشره پیدا شده آن مفاسد روز بروز اضافی

می شود. فلسفه تقابلی محبت همین است که چقدر محبت یک چیز زیاده می شود بهمان تناسب محبت از ضد آن کم می گردد بلکه بتدریج محبت آن چیز بقیام می شود. اگر یک شخص دوزن دارد وقتی که محبت یا یکی آنها زیاده شود محبت دیگرش یقیناً کم میشود از روی این فلسفه بر سر باید دار حب ذات و مال غالب می آید و حب انسان مغلوب می گردد حتی که اگر محبت انسان وقتی در دل آن پیدا شود از آن سبب پیدای می شود که بآن انسان کدام غرض و نفعی وابسته است گویا این یک محبت بالواسطه است. در حقیقت محبت آن انسان عمومی نیست بلکه حب ذات است که بآن ذات فائده را وابسته دیده است ورنه دل آن بغير از مفاد ذاتی بدیگر طرف نمیرود و بطرف خدا و نه بطرف بنی نوع انسان. پس در حقیقت قلب قلب نماند چونکه کار قلب و دل واپس شدن است. ه

وما للقلب الا لانه يتقلب
ترجمه :- انسان را از وجوه انس و الفتش انسان ناامیده اند و دل را از وجه تبدیلی قلب ناامیده اند.

هرگاه کمال انس و محبت و میلان دل بطرف مفاد دیگران باقی نماند در اصل آن انسان انسان نمی ماند. اگر چه صورتش صورت انسان باشد چنانچه اسپ کاغذی با وجودی که تصویر اسپ دارد لکن مستحق نیست که آنرا اسپ حقیقی گفته شود.
بقول عارف رومی ه

آنچه می بینی خلاف آدم اند نیستند آدم غلاف آدم اند

(۳) اثر اکتنازیت در اخلاق

ازین نظام اخلاق فاضله ختم و اخلاق رذیله مستحکم میشود. بنیاد اخلاق

بلند در انسان امور ذیل است :-

- (۱) ایثار یعنی مفاد خود را در مقابل مفاد دیگران فدا کردن -
- (۲) رحمت و شفقت - یعنی از حاجت و درد مندی دیگر انسانان متنأز شدن و بمطابق آن تأثر عمل کردن -
- (۳) همدردی - که آزاد در بی نصیحت گویند - معاشش آنکه نفع و نقصان دیگران را نفع و نقصان خود شمردن و بمقتضای آن عمل پیرا شدن -
- (۴) شجاعت - یعنی بهادری که از وجه آن برای مقاصد بلندترین انسانان جان را فدا بمان کردن -

(۵) سخاوت - برای حاجت برآری نوع انسان مال خود را قربان کردن -
 امور مذکوره بالا همان بنیاد اخلاق اند که بر حسن و خوبی شان تمام اقوام عالم متفق اند و آنان را کمالات فطری انسان تعبیر توان کرد - این اخلاق مذکوره آن خوبیهای روشن اند که لب لباب هدایات متفقه انبیاء علیهم السلام اند - از نظام سرمایه داری انسان در یک قالب می افتد که در آن اخلاق پنجگانه را هیچ گنجایش باقی نمی ماند -

۱- ایثار | هرگاه دولت دار به برادر خود یک پیسه را بدون سود نمیتواند داد پس ایثار در آن از کجا آید ؟ بلکه بجای ایثار و قربانی نظام سرمایه داری در دل آن نخم حرص و مفاد شخصی را کاشته است - مقتضای جذب حرص آنست که فقر و فلاس، محتاجی و مصیبت آن دو چندان شود تا که کار و بار سود آن خوب درخشان گردد -

۲- شفقت و رحمت و سرمایه داری | شخصی را که نظام سرمایه داری بسود

خودی عادی کرده باشد و آن از زیادتی دولت خود مستنیز باشد او کامیابی خود را در آن

منحصر میداند که تعداد فقرار و حاجت مندان روز بروز اضافه شود تا که بازار سود خوب گرم شود و از محتاجی مردم فائده گرفته دولت خود را اضافه کردن بتواند ممکن است که در دل دزد و دزدین یک وقت جذبه رحم و شفقت پیدا شده دزدی و راهزنی خود را بگذارد و ولی ممکن نیست که سود خور تا نباشد از سود خوری خود باز آید خصوصاً هرگاه که در قانون وقت دزدی جرم نباشد - لهذا دل سود خور از رحمت و شفقت انسانی خالی است -

۳- همدردی و خیرخواهی | آن سرمایه داری که روزی نفش موقوف و وابسته بمصیبت و غربت و افلاس دیگران باشد در دل آن جذبه همدردی چطور پیدا خواهد شد، مفهوم همدردی اینست که انسان نفع دیگران را نفع خود و ضرر دیگران را ضرر خود شمار کند - مگر اینجا سرمایه دار مطابق قول مستثنی مصیبت دیگران را فائده خود میداند -

مصائب قوم عند قوم فوائد

« در مصیبت یک قوم فائده قوم دیگر است »

۴- شجاعت و سرمایه داری | شجاعت آن است که یک انسان از برای منفعت عامه و ممت صدعالیه انسانی جان خود را قربان کند مگر یک سرمایه دار هرگاه که برای حاجت بر آری یک محتاج پنج رُپیه را بدون سود دادن نمیتواند پس او جان خود را کی قربان میتواند کرد؟ از همین سبب است که اقوام سود خور سخت بزدل و بی شجاعت اند چنین اقوام وقتی که فوج را بجنگ آراسته می کنند بند بیهوش را نوشی در ایجاد شجاعت مصنوعی می کوشند - مگر حقیقت هرگز تبدیل نمی شود از همه روشن ترین دلیل بر ثبوت این دعوی جنگ حکومت امریکا است که از بزرگترین سرمایه داران دنیا شمرده می شود آن جنگ از چند سال

گذشته تا اکنون جاریست. با وجود وسائل بی شمار خود یک ریاست کوچک پسمانده که کوریای شمالی و ویت نام شمالی است هر چند که تمام قوت خود را خرج کرد هیچ یکی را شکست دادن نتوانست نه ویت نام شمالی را نه کوریای شمالی را و نه شکست خواهد داد. این دو جنگ ثابت کرد که اقوام سرمایه دار تا جبر از شجاعت خالی اند. و این نیز معلوم شد که بذریعۀ طاقت مشینی بدون بهادری فیصله نمی تواند شد. لمخاط اخلاق امریکا صفت اکنون دیده شود که آلات سانس جنگ و دولت که قلعه حفاظتی خود میدانند این قوم صفت را تا کی محفوظ میدارد. غالباً وقتی که حرفت اسلحه سازی اقوام سرمایه دار در اقوام تنگ دست نیز منتقل شود اگر ایشان برابر امریکا و اروپا نباشند آنوقت وقت زوال این ممالک سرمایه دار خواهد بود. در جنگ میان انسانان هر قومیکه دارای اخلاق عالی باشد یقیناً آنها فتنه خواهند شد.

نقصانات اقتصادی نظام سرمایه داری

۱- نقصان اول اقتصادی | حالت اقتصادی یک قوم در آنوقت بهتر میشود شد که تمام افراد قوم را ضروریات زندگی میسر باشد و هیچ فرد از ضروریات حیات خود محروم نباشد. لیکن اگر دولت و ضروریات حیات در نزد چند افراد محدود آن قوم بهر دوایر باشد و اکثر افراد آن قوم از ضروریات زندگی خود محروم باشند این از نگاه اجتماعی اخطای اقتصادی شمرده می شود نه ترقی. خاصه نظام سرمایه داری این است که دولت را در چند افراد و خاندان محدود می دارد. با وجود اخراجات مسرفانه و مصارف شیطانی آن دولت را ختم کردن نمی تواند و باقی مانده قوم مغلوك الحال می ماند. وسعت دایره غریب و افلاس بقدر وسعت نظام سرمایه داریست کشور سرمایه دار بکدام اقوام و ممالک که قابض می شود خواه بالذات باشد یا بالواسطه

اکثریت آن ممالک مفلوک الحال و فاقه مست میشوند. نظام سرمایه داری در جذب کردن خون دولت مانند یک شلک طاقتور است. در جائیکه اثرش رسیدن دولت آنجا را مکیده ختم کرد. امروز در اکثر حصه دنیا بالذات یا بالواسطه اثر ممالک سرمایه دار باقی است. لهذا اکثر آبادی تمام دنیا در فاقه مبتلا اند. اگر چه بذریعہ آلات مشینی برای زراعت و وسائل سائنسی برای آبپاشی دراز دیا پیدا و از زمین بیکد کوشش کرده اند و هنوز کوشش جار است. لکن باز هم درد دور کردن قحط که نظام سرمایه داری زائده بود ایشان را کامیابی نصیب نشد، دلیل قوی و واضح اطلاع معاشرتی اقوام متحده مندرجہ انجام کراچی ۱۹۵۳ء است، در آن مندرج است که :-

” نصف حصه آبادی دنیا از فقر و نبودن ضروریات زندگی در بیماری مبتلا اند“

معلوم شد که در نصف آبادی دنیا نزد ایشان نه روپیه برای خوراک است و نه برای ادایگی قیمت دوا. چونکه از سبب نظام سرمایه داری مجموعی دولت زمین بهتر ضرورت در حصه تمام انسانان نیامده است بلکه در دست چند تاجر و کارخانه دار سود خور بند شده است. دولت برای زندگی اجتماعی چنان ضرورت است که خون برای زندگی شخصی اگر خون حاصل شده بدن در یک عضو بند ماند برای نشو و نما و دیگر اعضا چرمی ماند و درین صورت باقی اعضا را چه حال خواهد بود، بچنین انسانیت نیز یک بدن است و طبقات مختلفه بمنزله اعضا مختلفه اند. اگر طبقه واحده که امرار اند بر ماده حیات انسانی که وسائل رزق است قابض شوند پس محرومی طبقات دیگر یقینی است

مستمر آن بمیدمال را ماده حیات انسانی قرار داده است :-

وَلَا تَوَلَّوْا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا -

شما مال خود را بدست نادانان میدمید که زندگی شما بآن قائم است. امروز بر

طه کریم است در آپ که در کام حیوانات حیثیه خون امی مکد.

اموال انسانی تقریباً سه‌بار قابض اند که آن را بجا خرج می‌کنند چنانچه در آنچه بیان می‌کنیم - ماده حیات زندگی اجتماعی مال است چنانچه خون ماده حیات شخص است - پس بند بودن ماده حیات در چند افراد خاندان نامعقول است بلکه مثل خون گردش و حرکت آن ضروریست - قرآن مجید در سلسله تقسیم مال غنیمت تمام فوج فرمود کَلَّا يَكُونُ دَلَلًا بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ - تا که مال صرف در دست طبقه دولت مند شما چکر نزند بلکه افراد دیگر نیز از آن متمتع شوند

۲- نقصان دوم اقتصادی در نظام سرمایه داری بسبب کمائی ناجائز مثل رشوت، قمار بازی، عقود فاسده، غصب، غارتگری، در آمد کردن مال بطور ناجائز و غیر این امور در یک طبقه خاص انحراف زور پیدای شود که از آن قیمت اشیای ضروریات زندگی زیاده می‌شود عوام از دست عاجزی و ضعف مالی ضروریات خود را خرید کردن نه می‌توانند لهذا در غربت و افلاس و فقر و فاقه مبتلا می‌شوند فقط یک طبقه قلیل خردش حال میباشند و بس حالت عوام قابل رحم می‌شود - لهذا حالت اقتصادی عوام ناهموار می‌گردد -

نقصان سوم اقتصادی وقتی که رعیت بعد از محنت نیز ضروریات خود را خریدن نه تواند چونکه انحراف زور و قیمت بودن اشیای ضروری ایشان را عاجز کند و با وجود برداشت مشقت در گرسنگی و افلاس مبتلا شوند پس نوبت بمظاهره و احتجاج می‌رسد تا که تنخواه زیاده شود لیکن هرگاه از مظاهره نیز مقصد ایشان پوره نشد پس در جذب عمل و جوش محنت کمی پیدای شود که بسبب آن تحریک کسب و پیدادار مال کمزور می‌شود و از تعلیل بر آمد عموماً حالات معاشی خراب می‌شود، در ممالک سرمایه دار روزه این امور بمشاهده می‌آید -

له زیاده شدن است -

نقصانات سیاسی سرمایہ داری

نقصان اول سیاسی | حکومت مستحکم را این ضرورت است که رعیت آن مطمئن باشد و در میان ایشان تعصب و خصومت طبقاتی و منازعت نباشد. مگر خامه سرمایہ داری ہمیں است کہ روز بروز غنی غنی تر و غریب غریب تر شدن می گیرند تا آنکہ ازین جنگ طبقاتی برپای می شود۔ ہر گاہ بہ عوام معلوم می شود کہ سبب اصلی این جنگ و خستہ حالی خود حکومت است کہ محافظ این نظام قائم داندہ آنتا پس رنج نفرت عوام بطرف حکومت می گردد کہ در نتیجہ در میان رعیت و حکومت کش مکش پیدا شود و از روی بے تنگ آمدن جنگ آمد یک سلسلہ طویل تصادم در میان رعیت و حکومت قائم می شود۔

غلام گر سنہ دیدی کہ بروکھ آخر قبا شہ کہ زلین زخون مابودہ است
و آواز فمیر دہقان و زمیندار این می باشد

جس کیفیت سے دہقان کو میسر نہ ہو روزی

اُس کیفیت کے ہر خوشہ گندم کو جلا دو

ترجمہ :- از زراعت کہ روزی و آرزوی دہقان حاصل نہ شود ہر خوشہ گندم آتزا باتش بسوز۔ در ممالک کہ سلسلہ بغاوت و احتجاج بنظر شما میاید آن ہمہ نتیجہ این نظام معاش نامہوار است کہ حکومت نیز غیر مستحکم و کمزور شدن می گیرد۔

۲۔ نقصان دوم سیاسی | نظام سرمایہ داری رعیت را در دو حصہ تقسیم می کند ،

(۱) مالدار و (۲) غریب۔ ہر گاہ کہ در اغیاء بزدلی پیدای می شود چنانکہ نتیجہ لازمی مال است، و در غربا با از نظام غلط حکومت بددلی پیدای می شود در صورت در نز حکومت برای دفاع و تحفظ حکومت خود چیزی باقی نہ می ماند، چونکہ اغیاء

از بزدلی از دفاع حکومت محروم می شوند و غربا را از حکومت متنفر اند کہ بدفاع دلچسپی نہ

می گیرند. حفاظت حکومت بدون جذبه تسربانی دجاان نثاری ممکن نیست. لهذا حملہ آور خارجی به بسیار آسانی بچنین مملکت قابض می تواند شد. جنگ و قیام برین دلیل ظاهر است. آن بهادری را که عوام دیت کائنگ ثبوت می دهند عوام امریکا از آن جذبه محسوس اند نتیجه این است که امریکا با وجود بروی کار آوردن تمام وسائل جنگی به شمار در مقابلہ یک ریاست کوچک کامیابی نصیبش نشد بلکه در شکست است سبب این شکست اینکه آلات حرب در میدان جنگ بذات خود مقابله کردن نمی تواند بلکه قوه انسانی آن آلات را استعمال می کند. مدار فتح و شکست بر قوت قلبی که شجاعت است و بر جفاکشی و جذبه عمل وابسته است و این چیز با عوام امریکا صفر است فی الحال آلات حرب سائنسی و دولت قدری آنرا ستر کرده است مگر وقتیکه این آلات عام شود در آن لحظه انحطاط امریکا نمایان شده پرده اش چاک خواهد شد.

۲- نقصان سوم سیاسی | برای یک نظام سیاسی محکم این ضروری است که تمام افراد قوم و مملکت متحد و منظم باشند تفریق و کش مکش طبقاتی در میان ایشان نباشد، ورنه شیرازه نظام سیاسی درهم برهم می شود. و از سبب کمزوری داخلی قوم و مملکت ضعیف گشته ختم می شوند. در نظام سرمایه داری بالضرور این کش مکش می باشد و از دست همین کمزوری با حملہ آور خارجی هرگز مقابله نمی تواند کرد و خیال ادیب و مورخ عیسائی جرجی زیدان همین است که قوت اسلامی حکومت روم و فارس را ازین سبب شکست داد که از نظام سرمایه داری انہما اعمام و رعیت بدل بودند و چشم براه بودند که انصاف اسلامی کی خواهد آمد. این سخن اگر چه کلیه درست نیست لکن بالضرور نظام عدالتی و معاشی اندرونی مملکت اسلام مقابله معقول و مستحکم بود

۳- نقصان چهارم سیاسی | برای استحکام سیاسی کشور ضروری است که افراد

مملکت باوصاف ذیل متعسف باشند صحت بدن، پختگی کردار، اخلاق حسنه، محنت کش و از قتل و غارت بے خوف باشند تا کہ واقعات تلخ زندگی را بہ ہمت و استقامت کامل مقابلہ بتوانند کرد۔ مگر نظام سرمایہ داری کدام قسم زندگی عیاشانہ را کہ پیدای کنند آن خلاف این صفات است۔ آن اشیا کہ قوت اخلاقی و پختگی سیرت را تباہ می کنند حسب ذیل است :

شراب نوشی۔ سگریٹ، نواظت و اعتلام۔ زنا۔ دزدی۔ اکنون درندگی اخلاقی ممالک سرمایہ دار را ملاحظہ فرمائید۔

۱۔ شراب نوشی | در انگلستان سالانہ ۴ ارب ۵۰۰ کروڑ روپیہ شراب صرف می شود۔ این خرچ شراب قبل از چہل سال است۔

باشندگان امریکا سالانہ در شراب ۱۹ ارب ۵۰۰ کروڑ و از خرچ می کنند، اترقیت یک ڈالر بنج روپیہ پاکستانی باشد مجموعہ خرچ شراب از روی سکہ پاکستان ۴۵ ارب ۵۰۰ کروڑ روپیہ می شود۔ صرف ملکہ الزبتھ در سی و نہم مجلس تاجپوشی خود بقیت ۴۰ کروڑ روپیہ شراب خرچ کرد۔ (امروز ۳ جون ۱۹۵۳ء)

۲۔ سگریٹ | مطابق اطلاع مندرجہ انجم کراچی (۱۰ فرور ۱۹۵۵ء) ہمیں در ہشت ممالک سرمایہ دار سالانہ بر سگریٹ پنجاہ ارب و پنجاہ لک روپیہ خرچ می کنند

۳۔ زنا | مطابق اطلاع مندرجہ نوای وقت لاہور ۲ اکتوبر ۱۹۲۵ء در جنگ عظیم گذشتہ افواج امریکائی از زنان جاپانی علاوہ از خفیہ واسقاط حمل ۲۰ لک فرزند حرام زادہ گذاشتند بعکس افواج مسلمان کہ اکثر حصہ دنیا را فتح کردند۔ ولی یک واقعہ زنا ہم پیش نیامد۔ در امریکا با یک نوجوان ۲۱ سالہ دختران دوشیزہ ہفت مرتبہ زنا بالجبر کردند و پاسبان کوئٹہ ۴ مئی ۱۹۵۳ء

عہ سچ۔ ۴ مئی ۱۹۲۶ء عہ میزان کوئٹہ ۱۶ جولائی ۱۹۵۲ء

تاکنون در تاریخ انسانی زنای مرد را با عورت جبراً شاید شنیده باشید لکن مجبور کردن زنان مرد را بر نایک واقعه عجیب است در این عصر ترقی و تهذیب جدید (در ۳۱ اگست ۱۹۴۵) بمحوش و خوش وقتی شکستی و اسلحه انداختن جاپان در سان فرانسکو "افواج خوب شراب نوشیدند، دکان ها را چور کردند، دخترهای دوشیزه را بچه پرده کردند، و در میان مرگ آن عاجزان را لچ و برهنه کردند."

"نوائے وقت لاہور ۲۶ اگست ۱۹۵۳ء"

در برطانیہ تعداد آنکه عضو تناسل ایشان لچ است به پنج لک می رسد.

"نوائے وقت ۲۶ مئی ۱۹۵۳ء"

۴- لواطت و اغلام | منصب دار بزرگ در رئیس محکمہ تمیز عدالت عالیہ امریکا دو لک تصویرهای عاری و گنده را دیده گفت نیویارک سدوم و عمویا گشته است و در آئنده نیز خواهد گشت (سدوم و عموریا نام آن دیهای است که قوم لوط علیه السلام در آل جابجرم لواطت تباه شده اند) (صدق جدید ۲ دسمبر ۱۹۵۴ء)
اغلام بازی (بچه بازی) یک جنه تهذیب فرنگ گشته است

لندن ۲۶ اکتبر ۱۹۵۵ء

در ۳ جولائی ۱۹۶۶ در دارالعوام و دارالامراء انگلستان در مقابلہ ۳۱ رضا نامہ با کثرت ۴۹ رضا نامہ در جوشش آواز چک زدن این قانون تصویب شد که مردان بالغ با رضا مندی از یک دیگر تلمذ و بالمشل حاصل کردن می توانند. بر آن دستخط ملکہ الزبتھ نصب شده است اکنون جواز لواطت یک قانون قومی در کلیسا و دیرو مجلس شور بلکہ در تمام شعبہ ہا لواطت عام است (صدق جدید جنوری ۱۹۵۶ء)
سرقت | مطابق اطلاع محکمہ تحقیقات امریکا در ہر شانسیہ در امریکا یک جسم بزرگ بوقوع می آید. و در ہر ۲۴ ساعت ۴۲۳ موٹر و زودیدہ می شود.

پاسبان کوٹہ ۴ جنوری ۱۹۵۷ء

در تقریب و دعوتِ صدارتِ صدر کینیڈی کہ درواشنگٹن برپا شدہ بود -
 یازده هزار پیا لہشش ہزار نفر دین شیشگی ہشش صد و مال و یک مشین بزرگ
 دزدیدہ شد، این مشین نمونہ مخر و دار است، (ترجمان اسلام ۲۱ اپریل ۱۹۶۱ء)
 انہیں شہا اندازہ کردن می توانید کہ مرتبہ اخلاقی اروپا در بے لجامی تا کہ ام حد رسیدہ
 است انحطاط اخلاقی کہ ازین امور پیدا می شود آن ظاہر است

نظام سرمایہ داری و بے اطمینانی | خاصہ این نظام این است کہ رشتہ
 محبت خدا از قلب و ضمیر انسان منقطع گشتہ صرف بقوادادی مربوط می شود -
 ازاں سبب در اشخاص و افرادیکہ خواہشمند می این نظام مادی اند با اندازہ
 بے اطمینانی و بے آرامی یافتہ می شود کہ با وجود فردانی سامان مادی از زندگی
 خود بیزار شدہ باختتام آن آمادہ می شوند، چنانچہ دولت مندترین کشور ہا و پیرو
 این نظام مادی کہ امریکا است حالش قراریکہ از یک اطلاع ظاہری شود -

این است کہ در امریکا از یکم جنوری ۱۹۶۳ تا یکم نومبر ۱۹۶۳ یعنی در دوران ۱۲ ماہ
 دہ لک افراد خودکشی کردہ زندگی خویش را ختم کردند کہ این در تصدیق کلام ماکانی
 است (ملاحظہ کنید اطلاع مندرجہ روزنامہ پاکستان ۲۳ نومبر ۱۹۶۳ء)

لکن در ہیچ دور نظام معاشی اسلام یک واقعہ خودکشی مورخی را بدست نمی آید
 کہ الزاماً پیش تواند کرد

سہر چشمہ اصلی نظام اکتنازیت یہود است | نظام سرمایہ داری کہ امروز در
 زیادہ تر از نصف دنیا نافذ است مفسد و نقصاناتش مختصر بیان شدہ سہر چشمہ
 اصلی این نظام و بربادیہای پیدا شدہ ازاں در اصل قوم یہود است - اول مرکز
 ایشان فلسطین و جزیرہ العرب بود کہ کار و بار سودی ایشان تمام قوم عرب

مندرجہ اعداد مردم شماری، مئی ۱۹۲۶ء حسب ذیل است۔

در ملک مانگلستان چہارم حصہ آبادی تقریباً ایک کروڑ راست کہ بہ ناداری و فقر زندگی بسر می کنند از طرف دیگر یک کروڑ چہین است کہ دہالت نیم فاقہ کشی روز خود را می گذرانند و از نام و نشان آسایش ہم واقف نیستند و بہ پرورش مویشی ہم قدرت ندارند ہر گاہ در انگلستان برای فقراء و مساکین از خزانہ حصہ مقرر کردہ شد مردم گفتند کہ الحال افلاس کم شد۔ این سخن را شنیدہ ، ”دیلی ہیرلد“ نوشت کہ ہنوز چہین خانہا نہا موجود اند کہ از گوشت نیز محروم اند۔ و از سبزی علاوہ کچا لود دیگر چیزی ایشان را میسر نیست۔ از یک طرف این افلاس و از طرف دیگر طبقہ خوشحال و مت سالانہ ۳۰ ارب دہم، کرد و رد پیسہ را در شراب خرچ می کنند۔ قبط تولید از سبب ہمین فقر بوجود آمد۔

سچ لکھنؤ ۵ فروری ۱۹۲۶ء

این حال آن کشور سرمایہ دار است کہ از دست کشادگی در سلطنت آن آفتاب غروب نمی کرد۔ سالانہ در امریکا و سٹاک ایک لک راہ زنی و پنج لک دزدی بوقوع می آید کہ سبب عظیم این فقر و افلاس است

(سچ ۱۱ اپریل ۱۹۲۶ء بمجاہ سندھی ایکپریس پانیر الہ آباد)

از دست فقر شمارہ آمادہ شوندگان بخود کشی صرف در یک انگلستان سالانہ ہزار است
اشتراکیت زادہ اکتنازیت است | از نظام غیر فطری اکتنازیت، و

سرمایہ داری مفسد بے شمار بوجود آمد کہ یکی ازان جملہ اشتراکیت

است کہ برائے شکست و ازالہ این نظام نامعقول از شکش نظام حرام زادہ

اشتراکیت پیدا شد۔ از شکش پیدا شد ازیں سبب گفتیم کہ موجود بانی این

ہر دو نظام (سرمایہ داری و کمیونزم) غیر فطری بہود بودند بانی کمیونزم یا اشتراکیت

را مفلس و قلاش ساخته بود. و سر آن مجید نیز سرمایه داری و اکتنازیت ایشان را
مذمت شدید نموده ارشاد فرمود:

وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ
فَمِثْرُ هُمْ بَعْدَ آبِ أَلَيْمٍ إِنَّكَ طَلَاوَنَقْرَهُ رَاذِخِرَهُ مَي كُنْسَنَدُ وِدِر رَاه خِلَا خَرْج
نَه مَي كُنْسَنَدُ لَپْس خِرْدَه أَنَهَارَا بَعْدَاب دِر دَنَاك -

در بخاری کتاب الزکوة از حضرت معاویه رضی روایت است که این آیت در حق اهل
کتاب است. در سرزمین عرب خصوصاً در مدینه طیبه اهل کتاب یهود زیاد آباد بودند
و آنان مرتکب جسم سرمایه داری و اکتنازیت نیز بودند. وقتی که اسلام غالب شد
یهود در مقابل اسلام ایستاد شدن نتوانست بلکه از عرب بیرون شده در اروپا و بعد
از آن در امریکا منتشر شدند، کار و بار سودی و نظام سرمایه داری خویش را با خود
بردند و آن نظام خود را در تمام اروپا و امریکا شایع کردند. الحال نیز یهود دعوی دارند
که چهلم حقه دولت فی صد در قبضه ایشان است. از همین سبب یهود نصف دنیا
در چهلم کده نظام سود و سرمایه داری می سوزند. و این نظام یهودانه یک حقه
بزرگ دنیا را بشکل استعمار غلام تسلط داده است که بعد از بیدار شدن در
حصول آزادی با قاعده جنگ جاری است در قیام استعمار و حصول آزادی از آن
چقدر خون که ریخته شده و یامی شود و تمام نتایج نظام یهودانه است.
رعیت دولتمای سرمایه دار همیشه مفلس میباشند | آن نتایج مهلک که برای این
نظام ناهموار و غیر متوازن بیان نموده ایم عقلی و منطقی محض نیست بلکه واقعی و تجرباتی
است. آبادی برطانیه در ۱۹۲۹م کم کرد و سه لک بود و آمدنی فی کس به مقدار دویسم
بود. مگر درین تعداد بزرگ کمی صرف ۵۴۳۰۰۰۰۰۰ بود و در (المقطف مصر نو بر ۱۹۳۰م)
گویا که در مرکز اسراف همین چند اشخاص آسوده حال بودند و حال باقی افراد مطابق اطلاع

این سه اشخاص بودند، شوپن، هارمانی، کارل مارکس و لنین. این هر سه افراد نسل
و نژاد یهودی بودند. (تفسیر الجواب لطفاً در ج ۲ - را ملاحظه کنید) این دو تحریک
یهودانه تمام دنیا را در دو شعبه تقسیم کرد. شعبه شرقی و اشتراکی، شعبه غربی و
سرمایه داری. جنگ و دو اسلحه سازی درین هر دو شعبه جاری است و از کش مکش
این دو نظام کلبا و کور و با جان فانی شده است و می شود و مهلک ترین سامان
که ایتم بهم است آن سٹائن یهودی برای این مقصد ایجاد کرده بود
بانی کیونز م نیز مثل بانی سرمایه داری یهودی بود

این فتنه مادی عالم که دنیا را در دو حصه تقسیم کرده است و در هر دو حصه آن
کم یا زیاد همیشه جنگ جاری است این فتنه یهودی است. این قوم ملعون این دو
نظام را تشکیل داده بزور قلم خود در عالم آزا مقبول گناهند. امروز تمام
دنیا در دو آسیا سنگ یهودی و سرمایه داری و کیونز م (آرد می شوند) این قوم
لعین صرف علم بردار این فتنه معاش نیستند بلکه سرچشمه تمام فتنه های
دینی نیز بوده اند.

توحید عیسائی و پولوس یهودی | توحید که دین اصلی حضرت عیسی علیه
السلام بود پولوس یهودی بطور منافقت در عیسائیت داخل شده آزا به شکل
تثلیث و کفار و الوهیت تبدیل کرد که از سبب آن مسیحیت اصلی ویران شده
شکل صمیمیت جدید را اختیار کرد.

برائے تفصیل الجواب الفصیح لما تفرقه بعد المسيح "را باید ملاحظه فرمایند
و بعد از فراغت از بحث نظام سرمایه داری اکنون در نظام اشتراکیت بحث
می کنیم

نظام اشتراکی

محركات تاريخي کيونرم | در تقسيم منصفانه اسباب معاش و وسائل رزق مشعل نظريات کيونرم تا یک حدی در دورتدیم نیز بنظری آید. افلاطون که در چهارم صد قبل از مسیح گذشته است، جارج سول در کتاب مشهور خود — "نظريات معاشی عظماء" سه نظریه معاشی آن را نقل می کند باین طور که افلاطون مناسب نمی دانست که طبقه حکمران جایزداد از انداز ضروریات روزمره خود را قابض باشند. خیال افلاطون این بود که اصول شرکت ملکیت در تمامی جائیداد عام باید بود. ارسطو در مقابل پیش رو خود افلاطون زیاده مبغض و همیشیاری بود، نظریات که ارسطو از مشاهدۀ خویش پیش کرده است آن در نظریات ابستدانی سائیدانان دور جسدید روشنی می اندازد. ارسطو قرض بسود را بسیار گنده و ناپسندیده تترار داد. برعکس افلاطون نظریه ارسطو این بود که ملکیت مشترکه در جائیدادنه ممکن العمل است و نه بطبائع انسانی کدام مناسبتی دارد "معاشیات جارج سول ص ۸۷".

سلطنت روم | وقتی که اتحاد سلطنت روم منتشر شد نظام جاگیرداری در تمام اردیافاتم شده جاگیرداران در طبقات مختلفه تقسیم شدند که در پیدوار زمین بقدر مرتبه خود شریک بودند. هر جاگیردار بزرگ از جاگیردار خود حصه مقرره وصول می کرد. از غلامان و مزدوران کار گرفت می شد و درین نظام جاگیرداری لبطبقه کمزور از حد زیاده ظلم می کردند که ازاله آنرا صورتی نبود چونکه اقتدار در دست جاگیرداران بود و فائده مشترک ازاا حاصل می کردند. کلیارا اگر چه بر تمام اردیپا اختیار حاصل بود و با حکمرانان دنیوی در حصول اختیارات مقابلنه نیز شروع کردند. بخلاف دور سابق که ردیبه صرف ذریعه مبادل

است یعنی روپیه برای این است که آزاداده جنس دیگر حاصل کرده شود و اینکه
آنرا جنس قرار داده در پیدوار دولت استعمال نموده ذریعہ حصول آن قرار
داده شود. پیشوای کلیسا که قبل ازین سود را مذمت می کرد در معاشیات اروپائی
مندرجه ذیل سودگیری را جائز قرار داد.

۱- قرض دهنده روپیه اگر از نفع محروم شود.

۲- اگر قرض دهنده لانقصان غائم شود

۳- خطر نقصان در صورت که روپیه قرض را ادا کردن نتواند.

۴- تاخیر در مدت واپسی قرض از مدت مقرر.

این فتوی مذهبی کاربرد بار سود را در اروپا خوب رائج کرد که از آن بر طبقه غرب
اثر محکم واقع شد. قبلاً از کمال ثقل نظام سرمایہ داری دزدیر آن آرذمی شدند. اکنون
حملة سود خوری نیز شروع شد.

القلاب صنعتی | وقتی که بمرکت سائنس در اروپا انقلاب صنعتی بر روی
کار آمد و کارخانه ها و شرکت های بزرگ تاسیس در آن عرصه جاگیر داران
صنعت را از یاده نفع بخش دانسته دولت را در شرکت با صرف کردن
گرفتند. باین طور تا یک اندازه نظام جاگیر داری بنظام صنعتی تبدیل شد
این نظام غیر متوازن برابر جباری بود و از اشیاء تیار شده کارخانه
بقدر قوت لایموت مزدوران را می رسید. و باقی مصنوعات تیار
شده محنت آن ها را مالک شرکت خود منضم می کرد. چونکه بانی همین شرکت
در دارالحکومت بر سر اقتدار بود لهذا اثر نفع اندوزی آن صرف بطبقه
بلکه متکبران و جبارانه نرخ مقرر نموده اشیاء ضروریہ روزمره را از قیمت
اصلی زیاده فروخت می کردند که ازین طرز عمل نه صرفت مزدور بلکه معاشی

حالت تمام عوام متأثر می شد. هینگل که استاد مارکس بود بخلاف این
 بے انصافی آواز بلند کرد و انفرادی گر نیز کوشیدند که قیمت مصنوعات
 شرکت با غیر از مصرف اصلی باید که باقیمانده در میان مزدور
 و مالک برابر تقسیم شود. مگر در آن نقارخانه آواز طوطی را که می شنیدیم؛ آخر
 نتیجه اش این برآمد که شکم سرمایه چنان درم کرد که فطره پیداشدن یک فرزند
 حرام زاده که کیونز هم است ناگزیر بود. چنانچه آن تحریک نظریاتی تحریک
 عملی بلکه سیاسی اختیار کرد. خود هینگل موجود این فلسفه است که مثبت یک
 دعوی است و منفی جواب آن. و بعد از مرتبه مثبت و منفی مرتبه تطبیق
 آغاز می شود. این نظریه در خیال هینگل بر تمام شعبه زندگی از مادیات و روحیات
 و عقائد و اعمال حاوی است. سرمایه داری فرد را حق داد ولی حق جماعت
 را انکار کرد. کیونز هم ملکیت شخصی و انفرادی را نفی کرد و حق جماعت را ترجیح
 داد. بقول هینگل بعد از این دو نظریه متناقض سوم نظریه تطبیق ضرورت
 است. من می گویم که آن نظریه تطبیق و اعتدال نظریه معاشیات اسلام
 است که در آئینده ان شاء الله تعالی آن را تفصیلاً بیان خواهم کرد.

کارل مارکس | این از بزرگ ترین خدایه شنندان و داعیان اشتراکیت
 جدید بود و لهذا نام دوم اشتراکیت جدید مارکس ازم است. مطابق قول جارج
 سول مادر و پدرش یهودی بودند. در ۱۸۱۸م در برمنی پیدا شد و در زیر نگرانی
 هینگل سند دکتوری حاصل کرد. در ۱۸۴۰م جلد اول کتاب خود را که اش
 داس کیپتال بود شائع کرد. جلد دوم و سوم این کتاب بعد از وفات مارکس در
 ۱۸۸۳م شائع شد. مارکس روز خود را به بسیار خماری می گذرانید چونکه بے حد
 تنگ دست بود. اگر چه که اینجلاز او را چیزی مالی املامی کرد. با وجود اینکه اکثر

پیشگوینها مارکس در متعلق مزدوران دسرایه داران غلط برآمد لیکن باز هم یک
جماعه طاقت ور را با خود همراستاخت. این نظریات اگرچه در دور آن صورت
یک حکومت عظیم اختیار نه کرد مگر آن نظریات را یک داعی دیگر که آن هم
یهودی بود در روس (شوروی) بجامه حکومت کیونزیم پوشانید. آن مخالفت دین را
صرف از همین سبب در نصب العین خود شامل کرد که طبقه خواہشمند کیونزیم و برتراند
تعداد ارکان ایشان از ۳۶ لک زیادہ نبود. لہذا این احساس و خطرہ برایش لاحق
شد کہ مبادا طبقہ دین دار کہ تعدادشان زیادہ است بنا بر اکثریت خود انقلاب برپا کردہ
حکومت طاقتدارانہ بگیرند لہذا تمام وسائل محکمہ تعلیم و نشریات را بروی کار آورده
در مخالفت دین پروپاگندہ شروع کرد. در بعض مقامات از ظلم و جبر نیز کار
گرفت تا کہ نسل موجودہ اگرچہ پورہ کیونست نبودند مگر از وسائل بے شمار حکومت
کار گرفتہ نسل آئندہ را چنان تربیت دادہ شود کہ از دین بیگانہ شدہ کاملاً در
قالب کیونزیم داخل شوند و اقلیت نظریات ارباب حکومت و اکثریت تبدیل
شود. اگرچہ بنام حمایت مزدور در حکومت حاصل کردہ آن برای مزدوران
از صدر و پیہ سر و پیہ آمدنی ملک را تسرار دادند. و برباقی نو و ہفت روپیہ
خود حکومت قابض بود و در اجرت مزدور نیز برائے نام چیزے اضافہ کردند لکن براشتیا
صرف و ضروریات روزمرہ خود حکومت قابض بود کہ قیمت آنہا اضافہ کرد گویا کہ
آنچہ بنام زیادت تنخواہ برای مزدور مقرر کردہ بودند بریں بہانہ از دست دیگر
آن را گرفتند کہ قیمت از زیادہ کردند از یک دست دادند و از دست دیگر گرفتند.
دلیل بریں دورہ روس (شوروی) و فدریکارتی (ہندوستان) است کہ مدرش
کستور بھائی لال جی بودوی در مجلس شورئہ ہندیک بیان دادہ بود کہ در جبریدہ نوائے
وقت اشاعت لاہور ۳ جنوری ۱۹۵۵ء درج است رئیس و فدائیں دورہ روس

گفت که معیار زندگی در روس بسیار پست است چونکه قیمت یک پوند
 سکه ۲۱ روپیہ است و قیمت یک کرتہ یک صد و بیست روپیہ است
 قیمت یک سائیکل ہفت صد و ہشتاد روپیہ۔ لہذا بسیار افراد کم بائیکل دارند
 زندگی یک فسر دہندوستانی کہ ماہوار ہشتاد روپیہ تنخواہ دارد از زندگی یک ہزار
 روپیہ معاش دار او بدرجہا بہتر است۔

نقصانات کمیونزم

خونریزی | بنیاد ابتدائی اس تحریک بر قتل و تباہی انسانان نہادہ
 شدہ است۔ چنانچہ در روس برائے قیام کمیونزم ۱۹ لک انسان را
 سزائے موت دادہ شد، و ۲۰ لک دیگر را بانواع عذاب و سزا مبتلا کردہ شد
 و ۵ لک را جلا وطن و سزاوار کردند۔ ستالین برای قیام کمیونزم پنج کروڑ مسلمان
 را قتل کرد۔ کوہستان ۱۳ نومبر ۱۹۶۶ء۔

در ۳ دسمبر ۱۹۵۱ء نمائندہ چینی در مجلس شورائی اتحادی فرانس یک اعلامیہ
 پیش کرد کہ چین بغرض قیام کمیونزم یک ونیم کروڑ زمیندار را بدار کشید۔
 راپور۔ مندرجہ انجام ۵ دسمبر ۱۹۵۱ء۔

نقصان معاشی | مقصد اس تحریک نجات دادن انسانان عالم بود از ظلم
 سرمایہ داران۔ لہذا حکومتہائے کمیونسٹ بذرائع معاش قبضہ کردند۔ مگر در
 حقیقت آنان تمام سرمایہ داران را ختم نمودہ ذرائع معاش را بدست
 یک سرمایہ دار دادند کہ آن حکومت است۔ گویا سرمایہ داران متعدد را بہ یک
 سرمایہ دار تبدیل کردند کہ آن حکومت کمیونسٹ باشد۔ در صورت سرمایہ داران
 متعدد عوام را ہمیں فائدہ و آسانی بود کہ اگر از یکی برایشان ظلم می شد بدگر

رجوع نموده برای خود مزدوری و نوکری تلاشی می کردند لکن وقتی که سرمایه دار یک شد که آن حکومت است، پس رعیت در وقت ظلم بکجارجوع کنند؛ برای ازاله مظالم سرمایه داران علو ام بحکومت و عدالت رجوع می کردند تا که آن ظلم را انسداد بتوانند مگر وقتی که خود حکومت یک سرمایه دار واحد گشت برای محفوظیت از ظلم آن هیچ راهی باقی نماند. برای حصول نجات از مظالم سرمایه دار و مسائل نشرو اشاعت را بروی کار آورده بشکل احتجاج و مظاہره در عوام جذبہ اتحاد پیدا کرده ظلم را ازاله کردن می توانستند مگر حکومت کیونسٹ که خودش یک سرمایه دار واحد است، ازان این صورت ممکن نیست چونکه ذرائع نشرو اشاعت همه در قبضه حکومت است و تمام احتجاج و مظاہره خلاف قانون است بذریعہ احتجاج مزدور حق خود را از سرمایه دار وصول کردن نمیتوانست لیکن وقتی که نان بدست حکومت است آنجا از احتجاج سوالی پیدانه می شود چونکه در صورت احتجاج مظاہره کنندگان از کجایان می خورند؛ بظاہر این تحریک را تحریک مزدور نام نهاده اند، مگر مزدوران را از کمائی ایشان صرف ۳ فی صد میسر می شود باقی نود و هفت حصه سرمایه در قبضه حکومت کیونسٹ است (ملاحظه فرمایید ۵۳ سرمایه داری و اشتراکیت)

بندش در ارتقای معاشی

این تحریک فطرۃ در راه ترقی معاشی یک بندش است. تعلق ذواتی ترقی معاشی بر جذبہ منفعت شخصی است ترقی معاشی از محنت و جوش عمل بوجود می آید که آن در فطرت انسان سبب اضافگی ملکیت شخص و منافع و فوائد آن است، هر انسان فطرۃ خواہش دارد که محنت نموده منافع زیاده حاصل

کند و اموال مسلم که بخود را اضافه کند. اگر آن جذبه را ختم کرده شود و کمالاتی
ذریعه معاشش که از محنت پیدا کرده بود بران دولت حکومت یاریاست قبضه
کند درین صورت اگرچه از برای تعمیل محکم حکومت آن شخص محنت می کند مگر این
محنت ازان محنت که بخودش خودی و شوق اضافه ملکیت می کرد کم است با وجودیکه
حکومت مصارف و ضروریات زندگی محنت کش را هم پوره کند، چونکه محض جذبه
ضروریات حیات محرک اکتساب دولت و مجتهد و جهد معاشی نیست بلکه محرک اصلی
جذبه اضافه ملکیت است. از همین سبب نظام کیونسٹ این غلطی را احساس
کرده در نظریات سابقه کیونزم ترمیم کرد و یک اندازه ملکیت شخصی را اجازت داد که
برقرار باشد. انجم تمام تحریکهای غیر فطری همین است

کیونزم سلب شرف انسانیت است | اصلی شرافت انسان و حریت فکر
و عمل اوست. اگر این حریت ختم شود انسان از مقام شرف انسانیت افتد
یک حیوان تیار جوری شود زندگی حیوانی چه چیز است. حیوان مثل گاو، اسب
و غیره را هیچ اختیاری نیست بلکه آنها مطابق اختیار ما زندگی بسر می کنند. کدام
کاریکه ما بخوایم صرف آن را انجم می دهند بعد ازان ما آن را علف و دانه می خوریم
کیونزم هم از عوام همین طور کاری گیرد که انسان از حیوان می گرفت پس ازان
بند و بست طعام و لباس آن را می کند و در مقابل حکومت کیونزم آزادی
فکر و عمل انسان و قوه ارادیت او بکلی ختم می شود. قصد زندگی انسان صرف همین
می ماند که خواهش و منشاء ریاست را تکمیل کند. درین صورت اولیبت انسان
بوده کار حیوانی را برای حکومت می کند تا که منشاء و غرض آن تکمیل یابد. و در عوض
آن نان و پوشاک بدست می آرد. کیونزم خدای حقیقی را انکار کرده خدای چند
انسان را بر سر اقتدار حکومت کیونسٹ را ملقین نمود که این یک صورت بغاوت است

از خدائے حقیقی و اطاعت گذاری یک خدائے مصنوعی است که آن هم مانند خودش عاجز است۔ در میان این دو خدا زمین و آسمان فرق است، خدائے اصلی جهان و روزی می دهد و خدائے مصنوعی نان داده جان را می گیرد مراد از جهان شرف الانست

آن خدا نانی دهد جهانی دهد
این خدا نانی دهد جهانی برود

آن خدا یکتا است طایین صد پاره
آن همه چاره و این بے چاره

بنیاد کیونرم قائم بر نفی است نه بر اثبات حالانکه بجغش نفی تسکین قلب حاصل نمی شود تا که بوث خدائے اصلی نشود که سبب قوت تمام دها است۔ اگر این اعتماد ختم شود برای زندگی انسان ضعیف پر آلام و مصائب دیگر هیچ سبب قوت و اعتماد نمی ماند۔ حال کیونرم این است بقول اقبال

کردم اندر مقاماتش نگاه
لا سلاطین لا کلیه لا اله

شکر او در تند باد لا بساند
مرکب خود را سوئی الا زانند

اگر بنظر عیق دیده شود این سه ستون منفی کیونرم نیز غلط است۔ و الا
نکار خدای اصلی و قادر مطلق است مگر در کیونرم
بخدائی ذات قوی منکر

بخدائی ذات عاجز و ضعیف و فانی معترف است۔ همچنان در سلاطین از پادشاهان خوردا نکار است مگر به پادشاهی یک پادشاه بزرگ که منصب داران حکومت است اقرار دارد۔ مطابق مثال مشهور مارهای خور در خستم نمود و بجانش یک اثر بزرگ قائم کردن است یعنی از مذهب اصلی و خدائی انکار است مگر بمذهب مصنوعی و خود ساخته انسان اصرار که در اصول کیونرم شامل است و آن اصول را از مذهب بالاتر داشته آنرا لاکم زندگی خود گردانیده اند۔

کیونرم جنگی است بخلاف فطرت انسانی | خلاصه نظریات مفکرین اشتراکیت

قیام مساوات مصنوعی است در میان افراد۔ اگر چه این نیز یک پردپا گنده

است و خلاف حقیقت در رپور مندرجہ پاسبان کوٹہ ۲۰ دسمبر ۱۹۵۲ء
 کہ از رسالہ فرسٹ فسرٹیم گرفتہ شدہ است این است کہ "سالانہ آمدنی
 اسٹالن ہشت لک روپل "سکہ روسی" بود کہ تقریباً ۹ لک روپیہ پاکستانی
 می شود۔ و اشیاء ضروریہ اور از اصل قیمت ہشتاد فی صد کم بہست می آمد
 یعنی اگر قیمت چینی صدر روپیہ می بود سٹالین بہ ۲۰ روپیہ آن چینی
 را می خرید "بقیہ اخراجات سرکاری بود" آیا ہمیں رعایت تمام افراد
 شوروی را حاصل است؟ این است حال حکمرانان شوروی کہ مدعی مساوات
 اند۔ مگر خلیفہ المسلمین ابوبکر الصدیق با وجود اصل مسلمانان بزیادتی معاش تنخواہ
 سالانہ آن از دودہزار درہم زیادہ نبود کہ برابر پنج صدر روپیہ پاکستانی است
 سلطان عالمگیر خزانہ را حق رعیت دانستہ تنخواہ نمی گرفت بلکہ بعد از فراغت از
 مصروفیات حکومت در اوقات فارغ فتر آن نویسی کردہ روزی خود را حاصل می کرد
 لکن اگر این دعویٰ مصنوعی غیر فطری و واقعی سوشلزم را بر اصول فطرت انسانی منطبق
 کردہ شود سراسر از اصل فطرت خلاف است۔ ذریعہ حصول رزق و مال دوست
 یک قوت فکری یعنی قوۃ دماغی و دو قوت عملی یعنی طاقت بدنی۔ اہل قلم،
 وکلاء، و زمامدہرین وغیرہ از قوت ذہنی و دماغی مال حاصل می کنند۔ مزدور
 زمین دارد و غیرہ از قوت بدنی۔ خالق کائنات این دو قوت را در افراد انسانی
 برابر پیدا نہ کردہ است بلکہ مطابق کد امحکمتہ کہ از ادراک ما فاصریم "ہر دور
 متفاوت پیدا کردہ است نہ تمام افراد انسان در ذہن و عقل و قوۃ دماغی
 برابر اند و نہ در قوت بدنی۔ و نتیجہ در علت اکتساب رزق فطرۃ تفاوت
 است۔ پس در آثار و نتائج آن نیز تفاوت ضروری است۔ کس کم کسائی
 می کند و کس زیادہ۔ از ہمیں سبب در تاریخ انسانی از اول تا آخر مانند دیگر

امور فطری در افراد انسان تفاوت مالی نیز یافت می شود . بسادغات
 دو برادر جائیداد آبی را برابر تقسیم می کنند مگر بعد از چند سال از
 یک برادر اصل سرمایه هم نمی ماند و از برادر دیگر علاوه از سرمایه
 نفع و کمائی هم دو چند می شود ، این تفاوت نیست مگر از ان
 مندرق فطری است که در میان هر دو برادر موجود است
 از سبب همین تفاوت فطری مساوات موروثی برقرار نماند
 ازین معلوم شد که مساوات مصنوعی معاشی با تفاوت فطری
 رفتار کردن نمی تواند بلکه فطرت بر دوی آنرا پاره پاره می کند .
 پس معلوم شد که مساوات مصنوعی اشتراکیت در حقیقت
 جگ است بخلاف فطرت انسانی *اُنْظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا*
بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ ۝ (الْمَائِدَةُ الْكَرِيم)
 ترجمه . ببین چه گونه فوقیت داده ایم بعض را بر بعض
 دیگر در رزق .

این نیست مگر تفاوت فطری که از طاعت انانی بالاتر
 است ، زیرا که خلق و سائل رزق به قدرت و اختیار ما
 نیست بلکه استعمال آن از مقتدرات ما است که در کدام راه خرج
 کنیم ، ازین سبب در استعمال بی جا مواخذه است اما در تقلیل
 رزق گرفت نیست .

اشتراکیت جنگ است بخلاف اخوت انسانی

اشتراکیت و کمونزم در میان دو طبقه انسانی تخم عداوت و دشمنی پائیدار را می‌کارد و یک گروه را با دیگری جنگاوند که از آن اخوت انسانی و معاشره پاره پاره می‌شود. محبت با همی افراد انسانی بعد از عداوت با همی تبدیل می‌شود و طبقه را که قوت حاصل می‌شود ریزانیدن خون طبقه دیگر را عمل نیک می‌داند. در دور حاضر نیز آن دو نظریه خلاف فطرت "سرمایه‌مادری و کمونزم" آبادی انسانی را در دو شعبه عظیم تقسیم کرده است و هر حصه در اسلحه‌سازی از دیگر سبقت کردن می‌خواهد. اگر درین دور ایمنی در میان این هر دو بلاک جنگ واقع شود چنانکه ناگزیر است اکثر آبادی انسانی توده خاکستر خواهد گشت و تعمیرات صد سال قبل از جنگ پیدا کرده این دو نظام غیر فطری توده خاک گشته می‌بازند.

سوشلزم در آئینه مذمت و اخلاق

(۱) سوشلزم و مارکسیست ازین سبب قائم کرده می‌شود که انسان را با مذمت جنگاوند می‌شود. چنانکه در "واٹ کمونزم از ویب" ص ۸۳ درج است که رکن کمونزم بجز آن شخص که از صدق دل صاف صاف این سخن را اعلان کند که آن دهری و منکر خدا است دیگر کسی نتواند شد.

(۲) انجیل می‌گوید که طبقه کمونیست حزب با شعوراند و برای آزادی مزدور می‌کوشند چنین حزب از جهالت پیدا کرده اعتقادات مذهبی غافل نمی‌باشند مقصد بنیادی

همین است که فریب خوردگی مذهبی را دور کرده شود (اینجلیز ص ۵)

(۳) برای نجات دادن از فریب مذهب گروه خلافت الوهیت (خدائی) قائم شد مقصد آن گروه و الفاظ آن این بود که (لغو باشد) بادشاه آسمانی را نیز از عرش پایان کرده میاندازیم چنانکه پادشاهان زمینی را از تخت شاهی پایان پرتافتیم یعنی جمهوریت قائم کردیم (حاشیه اشتراکیت و اسلام مسعود عالم ص ۳)

(۴) مارکس بر محامله انفرادی مذهب تبصره نموده گفت که " ما یک قدم پیش رفته ضمیر انسانی را از اقتدار مذهب آزاد کردن میخواهیم -

(۵) تنقید بر مذهب مبدأ تنقید بر علم است - مارکس سوشلزم نمبر ص ۱۹۲

(۶) مذهب در حق عوام بمنزله افیون است (بحواله سابق)

(۷) مذهب بازگشت نظام غلامی از منته قدیم است -

(تشریح کیونسٹ مینوفیٹ دفعه ۵ از ریزنیوف)

(۸) ضابطه اخلاق که از خارج اجتماع انسانیت گرفته شده است نزد ما هیچ قدر و منزلت ندارد. این یک فریب است بلکه ضابطه اخلاق ما در تصادم طبقاتی مضمر و تابع مفاد آن است (لیئن)

از این جوابات مختصر شاید اندازه کرده باشید که سوشلزم محض یک تحریک معاشی نیست بلکه یک مذهب جدید است که خلاف تمام ادیان سابقه و تعلیمات الهیه و اخلاق پسندیده و خلاف سرچشمه دین حق یعنی ذات خداوندی است. مقصد این دین جدید یا مذهب یهودی اینست که از راه درندگی رفقای کیونسٹ خواه هضم بندش را دور کرده شود. دین سوشلزم که دشمن انسانیت است بانی آن سه نفر یهودی شوپن بار مارکس و لیئن بودند. قول شان این بود که ما بر حیوانات بی زبان سواری کردیم اکنون درین عصر وقت است که انسان را سواری خود بازیم تا که آن

را مثل جانوران هر قسم استعمال کنیم. - طنط او ی تفسیر الجوبهری ص ۱۲۸ ج ۲
 محرک تمام جنگ با در زیر پرده همین سیه یهودی بودند، پس خلاصه سوشلزم
 پرستی عبارت است از بریدن تعلق از تمام تاریخ بشری و تعلیمات آسمانی و
 از خدا و وابسته کردن زندگی خود است به لایحه حیات وضع کرده یا دین
 نفسیه مضروب که با قوم یهودی تعلق داشتند. - باقی مادر متعلق سوشلزم گفتیم
 که این یک دین است کدام سخن تخمینی نیست بلکه ترجمان حزب کمیونسٹ
 و گلس باید نوشته است که پرستاران اشتراکیت کتاب کارل مارکس و اینجلز را درجه
 صحیفه سادگی می دهند. - همچنان در چنین کتاب سرخ ماورای تنگ را تلاوت
 نموده پانکاپینی طیاره را پائین می کند. - این اظهار جذبه مذهبی است
 لهذا والیتر گفت اگر خدا نیست ما را یک خدا مقرر کردن می باید این آن
 خدای عاجز و مصنوعی است که بجای خدای حقیقی پرستاران سوشلزم
 می پرستند.

سوشلزم در آئینه کاشتکاری و مزدورنوازی

در تحریک سوشلزم جهت تبلیغی کم و جهت جبری زیاده است. -
 لهذا اولاً قانداک این تحریک نعره خوش حالی مزدوران و کاشتکاران
 را بلند می کنند. وقتی که آنها را با خود کرده یک جماعت طاقتور تشکیل کردند
 پس بذریعہ ایشان حکومت وقت را برهم زده حکومت خود را بنام حکومت
 مزدوران و زمینداران قائم می کنند. چونکه درین دین جدید اخلاق و ملکیت
 را حقیقت نیست چنانچه قبلاً بیان کردیم لهذا حکومت اکثر حصه زمین را از زمینداران
 و کاشتکاران بزور گرفته بنام زراعت قومی در قبضه خود می گیرد. - صرف ظاهراً

چند جریب زمین را بنام ملکیت شخصی زمینداران حواله می‌کند. اگر زمیندار در وقت قبضه کردن حکومت بر زمینها مزاحمت کند ظلماً خوشان ریزانیده می‌شود گویا بعد از قیام سوشلزم جنگ حکومت بجای سرمایه داران باز زمینداران و کاشتکاران شروع می‌شود. آن زمین که نزد کاشتکاران می‌ماند پیداوار آن را هم حکومت بقیمت ارزان خسریده از ایشان می‌گیرد و منتی که ضرورت پیش آید آن حاصلات خودشان را بآنها بقیمت زیادی می‌فروشد. همچنان دیگر ضروریات حیات که حکومت بران قابض است بقیمت زیاد از نرخ روزمره بایشان فروخت می‌کند و از آن حالت معاشی و معیاری زندگی آنان از حد افزون پست می‌شود.

سوشلزم و حکومت اشتراکی مزدوران را مانند حیوانات در شرکت با کار مقرر می‌کند. از محنت آنها چقدر پیداوار که حاصل می‌شود خود حکومت بآن قابض است. و بر آنها مصنوعات پیدا کرده خودشان را به نرخ زیاد فروخت می‌کند. بنظر احرار مزدور را به نسبت کشور های دیگر زیاده مقرر می‌کند تا که اسباب پرو پا گنده بدست آید. مگر از آن اجرت حاصل کرده آن اشیای ضروری را می‌خرند که بران قبضه خود حکومت است حال آنکه آن چیزها از محنت خودشان تیار شده است مگر حکومت به بسیار قیمت زیاده ایشان را می‌دهد. باین طور حکومت چقدر زیاد تنخواه که از یک دست داده بود و چقدر آن بلکه بعضی وقت از دو چند هم زیاده از دست دیگر واپس می‌کند. گویا که دادگی از یک دست را بدست دیگر واپس گرفت. از همه سخت تر مصیبت این که اشیاء که بران مدار زندگی است در روس کم تیار می‌شود. لهذا به نسبت دیگر ممالک غیر ترقی یافته اشیاء ضروری در روس کم یافت می‌شود. از همین سبب در کشور های خارجی سامان ضروری در روس به نسبت جاپان و غیر آن کم یافت می‌شود یعنی

در دیگر ممالک آن اشیاء به نسبت روس زیادہ بدست می آید۔

سوشلزم در آئینہ مساوات | کشورہای علمبردار سوشلزم اگرچہ بظاہر مدعی و خواہان مساوات نظری آیند گویا کہ هیچ فرتی طبقاتی در میان شان نیست مگر واقعات خلاف دعوی ایشان است۔ دعوی این است کہ ملکیت شخصی چیز خوب نیست لیکن واقعات تردید این می کند برای ثبوت امور مندرجہ بالا چند حوالہ سوشلزم مطبوعہ سال ۱۹۰۶ را پیش می کنیم۔

۱۔ مساحت تمام سرزمین شوروی ۲ کروڑ و ۳۰ لک مربع میل است کہ در ۶۰ لک مربع میل آن صرف روسی النسل آباد است و در باقی یک کروڑ ۷۰ لک مربع میل آن غیر روسی آباد است۔ تعداد تمام باشندگان روس ۲۲ کروڑ است کہ ازان جملہ ده کروڑ روسی و دیگر غیر روسی است از جملہ آنها پنج کروڑ مسلمان است کہ از قتل محفوظ مانده اند۔ در محنت و کار و بار عسکری و قومی مشکل غیر روسی مقرر است۔ افراد غیر روسی را در علاقہ های دور و دراز برائے محنت پریشان و منتشر کرده اند۔ منصبہائے عالی ہمہ بدست روسیہا است کہ ازان حقیقت دعوی مساواتشان خوب معلوم می شود کہ تا کدام حد درست است۔

۲۔ قوی ترین و زرخیزترین زمین روس از صد نود و ہشت و نیم حصہ (۹۸ و ۱/۲) در قبضہ حکومت است۔ صرف نیم حصہ (۱/۲) از صد در دست زمین داران است۔ لکن آمدنی این زراعت شخصی بہ نسبت مجموعہ آمدنی و پیداوار روس ۶۸ فی صد حساب کرده می شود۔ ازین ثابت می شود کہ در ملکیت شخصی حصول منافع و برتری زیادہ است۔ و این نیز در تمام رقبہ

روس با وجود دعوی دور دراز ایشان در ملکیت و قبضه زمین داران
صرف نیم جریب است از صد و باقی را حکومت بزرگ کشیده گرفته است
در آن کتاب صراحتاً موجود است که آن مقدار زمین که بنام زراعت اجتماعی
از مزارعین بزرگ بردستی گرفته شده است در آن یک کرور انسان قتل
شده است. خود سٹالین در جنگ عظیم گذشته در موقع کانفرنس ماناچیل
(وزیر اعظم برطانیه) را گفت "درین جنگ آنقدر جانها تلف نه شده است
چقدر که در حصول زراعت اجتماعی مالتف کرده ایم"

۳ — در رقبه که غیر روسی سکونت پذیر است مساحت آن ۹۵
لک کیلومتر است که از رقبه امریکا زیاد تر است زیرا که رقبه امریکا ۹۳
کیلومتر است. مگر با وجود این، کمائی آنها بخودشان هم صرف میشود و اکثرش
در دست روسیان نیز میباشد

۴ — عیام در قیمتی حیران کن مبتلا اند. رئیس وفد بھارتی کنش
کشور بھائی لال بود و تئیکه از دود روس پس گشت در مجلس شورای بھارت این بیان را
پیش کرد که در اخبارات هم شائع شده بود.

"معیار زندگی در روس بسیار پست است. یک پونزد مسکه ۳۱ روپیہ و یک کرته
۱۲۰ روپیہ و یک بانسکل ۸۰ روپیہ قیمت دارد. یک نوکر و ملازم ہندوستان کہ
ہشتاد روپیہ ماہوار تنخواہ دارد از ان مزدور روس کہ ماہانہ یک ہزار روپیہ تنخواہ
داشتہ باشد زیادہ خوشحال است (نوائے وقت ۳ دسمبر ۱۹۵۵ء)

۵ — مساوات ملازمین اندازہ کنسید کہ تنخواہ سالانہ سٹالین ۸ لک بیست
ہزار روبل روسی بود کہ تقریباً ۹ لک روپیہ پاکستانی می شود. مزید بریں یک لک روبل
برای ۳۰ کوئی و چہار موتر تقریباً یک لک و ۲۵ ہزار مبلغ برای خرچ روزمرہ اش مقرر ہو

و تمام اشیاء ضروریه روزمره را از قیمت اصلی هشتاد فی صد کم خرید می کرد یعنی
صد روپیه چیز را به ۲۰ روپیه می خرید (در ساله فریڈم فرسٹ پاسبان کوئٹہ ۲۰ دسمبر ۱۹۵۲ء)
مگر پادشاهان اسلام نورالدین زنگی که تمام اروپا را شکست داده بود تمام ترکه
آن دو دوکان برآمد که گرایه اش ۳۰ دینار یعنی برابر ۵۰ روپیه مبادی پاکستانی می شد.
برای جهاد اسپند داشت عاریتاً از مردم می گرفت و بعد از واپس شدن از جهاد آن را
بمالک حواله می کرد.

آن مسلمانان که میری کرده اند

در شهنشاهی فقیری کرده اند

سوشلزم و آزادی | آزادی بنیاد شرافت انسان است، حیوانات ازین شرافت
محروم اند که انسان از آنها کاری گیرد و علفشان می خوراند. تحریک سوشلزم
در اقل بذریعۀ مزدوران و جماعت زمینداران هر کاری می کند مگر وقتیکه حکومت
قائم می شود پنجه حکومت سوشلیست در عمق زندگی چنان می درآید که تمام افکار
و عقائد در خیالات قاندين سوشلزم گم شده فنای گردد. آنها محنت می کنند مگر
قائم چه طور که بخوابد ایشان را خوراک می خوراند. اگر کوه ظلم را بر سر آنها شکسته شود
آف کردن نمی توانستند، زیرا که نه آزادی نظریه و تحریر دارند و نه آزادی جلوس و اجتماع.
مظاهر و یک کارکنان است آن را نمی توانند کرد چونکه ضروریات زندگی ایشان همه
در قبضه حکومت است. مطیع در دست حکومت، تعلیم نیز در زیر اختیار
آن، سامان خوردن و نوش در زیر تصرف آن. چنین باید دانست که رقبه وسیع ممالک
سوشلزم یک قید خانه است و چند رفقا رگبونیست خواه مأمور محبس آن. ایم. دانی
در اشتراکی ۱۹۳۲ء می نویسد که در روس تنخواه ماهوار مزدوران ۱۱۰ تا ۱۴۰ روبل روسی
است یک روبل تقریباً یک روپیه و چهار آن پاکستانی دو دو از روپیه افغانی

است. منصب دار در میان تنخواه‌هاش ماہانہ از سی صد تا یک ہزار روپل است و تنخواہ منصب دار کلان از یک و نیم ہزار تا دہ ہزار روپل است و بسیار منصب دار بزرگ از بیست ہزار تا سی ہزار تنخواہ دار. و اکثرشان روسی اند. مثالین در جواب زیاد نمون تنخواہ مزدوران گفت، اگر لازم (نظام معاشی مارکس) دشمن مساوات است و ملکس لازم متا (نتیجہ این نظام غیر فطری است کہ روس و چین بہر دو بہ تجزئ ثابت کردند کہ عمل برین اصول سوشلزم کہ در تمام زمین زراعت اجتماعی باید بود ممکن العمل نیست و دست اندازی در ملکیت شخصی سبب تباهی زراعت است. بلکہ سوشلزم جویش و جذبہ کار را ختم می کند. ہذا این نظام در پیداوار صنعتی و زراعتی یک سد و بند بزرگ است.

ملاحظہ فرمایند رپورت ہای سرکاری روس و چینی را مندرجہ سوشلزم از ص ۲ تا ص ۲۸۴. بقول اقبال مرحوم

اگر تاجی کنی جمہور پوشد ہماں ہنگامہ ہادر انجمن است

ہوس اندر دل آدم نمیرد ہماں آتش میان مرغن است

وام کار اگر مزدور کے ہاتھوں میں ہو پھر کیا

طریق کو کہن میں بھی دی جیلے ہیں پرویزی

ترجمہ :- اگر زمام کار بدست مزدور رود چہ خواہد شد، در طریق کندن کوہ نیز ہماں جیلہ ہادر کار است ای پرویزی! (تخلص شاعر)۔ کوہ کن دراصل لقب فرہاد است کہ کوہ را بعد از شرط کردنش با شیریں می کند تا کہ آب را برارد. و قتی کہ ارتقاء تاریخی در نظام سوشلزم و مادیت یک امر طی شدہ است پس برای سوشلزم محنت و خون ریزی و قربانی پنجہ سالہ را چہ ضرورت بود؟ زیرا کہ ظہور ارتقاء مسلمہ لازمی است. معلوم می شود کہ انقلاب اثر

عامل بیرونی است که آزامشیت الهی گفتم می شود. همین مشیت الهی محرک تمام تبدیلهای و عمل ما وراء الطبیعه است. بهر حال هر کس که از باطن سوشلزم واقف باشد مزد و روزین دار هر ملک غیر اشتراکی در نظر آن آزاد و خوشحال معلوم می شود. جادوی پروپاگنده را دیده بدون اختیار بعضی فرق شیدائی اُسوة روس و چین باالضرورتی گردند. لکن بعد از موازنه نتایج حقیقت متکشف خواهد گشت که بسیار چیز از دست می رود و هیچ چیز بدست نمی آید. وَاللّٰهُ الْهَادِیُّ اِلٰی سَبِیْلِ الرَّشَادِ -

اشتراکیت نام آن جبروت شد دلا ممد و داست که نه قانون بر آن پابندی عائد کردن می تواند و نه اخلاق.

در اقل امر از مردوزن هر دو جبراً محنت و کار گرفتن شروع کردند به گروهها خاندان راجیراً از وطن اصلی خارج کرده در علاقه های دور و درانه برای محنت و کاریگری رسانیدند. هوراشاعت ۲۶ جولائی ۱۹۵۶ء پرودا - این قانون را اعلان کردند که مطلقاً هر کس را ۱۵ ساله سزای قید است و همچنین مزدوریکه ۲۰ دقیقه تاخیر کند سزایش ۳ ماه بندی خانه است. باین طور آتش در ایک عمل مقدس قرار دادند لیکن صاف اعلان کرد که شما خیال نکنید که من در تلاش انصاف ام. اکنون انصاف را هیچ ضرورتی نیست.

بحواله لنایو مانگ ص ۲۲۷ -

اشاعتِ اشتراکیت نتیجهٔ ظلم است.

چونکه بنیاد اشتراکیت بر بغض و عداوت و جنگ طبقاتی قائم است لهذا این نظریه را مقبولیت حاصل شده. نه این سبب که در این نظریه کدام صداقت و فائده مندی است.

ظلم بر غریبار درابتداء علیرداران اشتراکیت مزدوران و زمینداران را با غنای سبز نشان دادند و بخلاف طبقهٔ امرار و ارباب اقتدار دلدشان نفرت و عداوت پر کرده بفسدگانان آماده کردند. چونکه در هر ملک غریب زیاده میباشد لهذا این مقوله با اکثریت بود.

نتیجهٔ فطری چنین مقابله همین است که اکثریت کامیاب می شود پس این (کامیابی کمیونسٹ) نتیجهٔ کدام صداقت نه بود و قتی که اشتراکیت را حکومت حاصل شد و اقتدار بدستش آمد در آن وقت حقیقت اصلی این تحریک و حقیقت الفل و عدده اشتراکیت برای عوام منکشف نگشت. زیرا که در مضبوط کردن اقتدار این انقلاب جدید کافی وقت در کار است چون حکومت اشتراکی مستحکم شد پس داعیان اشتراکیت جنگ دوم با زمینداران آغاز کردند برای گرفتن زمینها و املاک موروثی. چنانچه قبلاً نقل کردیم مطابق اقترا سٹالین که در ص ۴۵ سوشلزم مطبوعه ۱۹۶۴م درج است یک کرد زمینداران را قتل کرده شد. این اقترا خود سٹالین بود ممکن است که اصلی تعداد این هم زیاده باشد.

علاوه برین در تسلیم کنانیدن اشتراکیت روس ۱۹ الک افراد را سزای

موت داده است - ۳۰ لک را از وطن منسار کرده است و پنجاه لک دیگر را
منزای مختلف داده است (برای حواله کتاب سرمایه داری و اشتراکیت ص ۵۲
را ملاحظه فرمائید)

قلم بر زمینداران | نمائنده چین در اتحاد مجلس شورای منقده ۳۰ دسمبر
۱۹۵۱ء در پاریس (پای تحت فرانس) یک راپور پیش کرد که اشتراکی
چین یک ونیم کروڑ زمیندار را بدار کشیده است (ملاحظه کن راپور مندرجه انجام
۵ دسمبر ۱۹۵۱ء)

در اخبار کوهمستان ۱۳ نوامبر ۱۹۶۶ء است که استالین برای قیام کیو زیم
پنج کور انسان را قتل کرد - این قلم و تشدد محدود و بگرفتار مال نبود بلکه عقیده فطری
دین نیز برای غلبه داران این تحریک ناقابل برداشت بود
قلم بر عقیده دینی | در اخبار چینی "تن بات باؤ" بانگ کانگ ۱۱ نوامبر
۱۹۶۶ء و هفته وار ایشیا رلاهور ۲۴ دسمبر ۱۹۶۶ء یک پیغام پیروان صدر
چین مادی تنگ و دیگر تائیدین چنین بنام مسلمانان درج است و متن
آن این است :-

"اے مسلمانان! بگوشت و پیش بشنودید که بعد از امروز ہرگز اجازت نیست کہ شما
نقاب دین را در چہرہ خود انداختن بتوانید ورنہ شما را فرار او یا نیست و نابود خواہد
کرده شد - بعد از امروز اجازت نیست کہ شما گوشت گاو را بخورید - بلکہ
شما را باید کہ گوشت خنزیر بخورید این را ہم اجازت نیست کہ شما وقت خود
را در نماز ضائع کنید و نہ شما را اجازت است کہ تیراں کریم را کلاوت
کنید چنانچہ شما مقدس می پندارید -

اے مسلمانان خوب بغور بشنودید کہ شما را از مساجد و مدارس خود دست

شستن می باید. و از تعلیمات کناره کش باید شد و نماز را خیر باد باید گفت و از ختنه بکلی اجتناب باید کرد.

درین شک نیست که چین دوست جمهوری پاکستان است و روس نیز خصوصاً از روی تجربه سابق دوستی چین قابل اعتماد است. مگر مقتضای دوستی صرف همین است که در میان ما و اینها تعاون اقتصادی، تجارتی، صنعتی و فنی باشد بلکه با تمام ممالک همسایه چین باید بود و به حسب ضرورت از ایشان اشیاء ضروری و مادی درآمد کنیم و اشیاء خود را بر آنها برآمد کنیم. مگر در آمد افکار و خیالات ایشان باعث تباهی پاکستان می گردد. چنین اخبار و جراند که مشتمل بر خیالاتشان باشد فضا پر سکون پاکستان را در هم برهم کرده ریشه آن را کاداک می سازد. و از اشاعت افکار و خیالات آنها چنین اذیان تیار خواهد شد که از مبر باد کردن اصول اسلام و اخلاق شریفانه آن هرگز دریغ نمی کنند. امن و امان ملک در هم و بر هم می شود. ورثه قیمتی چهارده صد ساله ما که در سلسله تحفظ آن در ماضی نیز جان و مال را فدا کرده ایم و در وقت تأسیس پاکستان نیز داده ایم نام و نشان آن باقی نمی ماند. ما چقدر که از اشتراکیت خلاف ایم به نقد از سرمایه داران نیز خلاصیم. من درین کتاب نتائج تباه کن نظام سرمایه داری امریکا و اروپا را تفصیلاً بیان کرده ام برای نجات حاصل کردن از تباهی این دو نظام اصلی علاج در علاج کردن نظام معاشی اسلام است که من خاک و خلاصه آن را درین کتاب خود پیش کرده ام در اینجا صرف وضاحت این سخن مطلوب است که در اشتراکیت فائده مندی و ربط زندگی انسانی یافت نمی شود بلکه این نظام ممراسم خلاف فطرت است و این یک تحریک فساد انگیز کارل مارکس و شوپن هار یهودی است که فطرت

انسانی برای قبول کردن این هرگز تیار نیست - بلکه محض به جبر و زور آوری قائم است - اگر امروز در کشور هائیکه سوشلزم رائج است استصواب رای آغاز شود بجز چند رفقاء کمیونسٹ خواه دیگر کسی در حق آن رای نمی دهد - چیزیکه فی الحال نوشته شده است آن از راه اعتدال است - باقی نظام اشتراکیت و سرمایه داری هر دو یک نظام غیر فطری و جذباتی اند - لهذا بعد از تجربه روز بروز در آن تبدیل و ترمیم کردن شروع شده است - اگر بالفرض تا یک حدی دعوی علمبرداران این دو نظریه را تسلیم کرده شود باز هم اختیار کردن آن و گذاشتن دین فطرت و صداقت ابدی خود و خیر را در گفتن و رشتن تاریخی خود و منقطع شدن از ماضی با وقار برای مسلمانان یک موت است -

تیمتہ دوم شدنی برای یک شعبہ از شعبہ های طاقتور دنیا برای مایک موت عظیم است

ادغام در شعبہ شرقی یا غربی موت است | بقول اقبال مرحوم موت دین ہاتھ سے دیکرا جلائے حکومت ہے ایسی تجارت میں مسلمان کا خسارہ ترجمہ :- اگر بعد از رفتن دین حکومت بدست آید در این تجارت مسلمانان را نقصان عظیم است - مگر در صورت سوشلزم بدست آمدن حکومت را بگذار که داشته حکومت ہم از دست می رود - تہذیب ما در تہذیب مغربی بحد زیادہ مدغم شدہ است - الحال اگر افکار نیز اشتراکی شود تہذیب قبل از دست رفتہ و مغربی شدہ است - خدا نخواستہ خوبی ظاہر و باطنی مسلمان ہر دو ختم می شود

طریقہ مسلط کردن کمیونزم | چونکہ نظام کمیونزم ضد تمام نظریات عقلی و دینی و فطری است لهذا مسلط کردن این بر باشندگان یک ملک

یا برانفرادیک قوم محض جبراً و بذریعہ فوج می شود نه که بذریعہ تبلیغ و تفهیم. دلیل
قوی برین آنست که در دور پنجاه سال گذشته کیونرم و سوشلزم در کدام
زمین که نافذ شده است صرف بذریعہ خانہ جنگی و تشدد و فوج سرخ پوش بران
خطه مسلط کرده شده است. در تاریخ این تحریک یک قریه یا شهر چنان
یافته نمی شود که برضاد رغبت این نظام را قبول کرده باشند. اولین اقدام که
برای مسلط کردن این تحریک کرده می شود آنست که مال دار و غریب، مزدور و
سرمایه دار، مزارعین و دهقان را بایکدیگر جنگانی می شود. غریب را برای فریب
طبع و باغهای سبز نشان میدهند. و قتی که بامداد غریب قبضه سوشلست محکم
می شود و فوج سرخ پوش بر مردمان علاقه مقبوضه نظام سوشلزم را مسلط
کرده می شود. و اگر مردمان آن علاقه قبول نه کنند فی الحال آنها را ختم می کنند
نتیجه اش صرف برای طبقه مالدار المناک نیست و بس بلکه برای مزدور و زمیندار
نیز تباه کن است. فی الحال محسوس می کنند که اگر چه تحریک سوشلست ما را
از ظلم سرمایه داران و زمینداران نجات داده است. مگر داصل ما را در زیر پنجه
تحریک سرمایه دار کلان و طاقتور فولادی و زیر چنگ آهنی یک زمین دار آر کرده
است. روزی تمام ما وابسته باقتدار این حکومت جابر و بے رحم و ناخدا شناس
و کمیونسٹ شده است. اگر ما را در آسیای مصائب آر دهند

بخلاف این حکومت حرف زدن نمی توانیم نه ما زبان خود را شور دادن می توانیم و شکایت
کردن می توانیم و شکایت ما کسی گوشش می کند. و در زیر این ظالمانه کلام
مصائب دالام که پیش آمده است آزاں هیچ راه نجات نیست. دران مصائب
مردوزن، با لغت باغ همه شریک اند. چونکه سوشلزم و آمریت و جبر و تشدد لازم و
ملزوم اند. و قتی که عوام را برین فریب احساس می شود که بواسطه این نظام ما

تمام ورشنه انسانیت خود را فتر بان کرده ایم و در ضمن این فرب کلام قیمت که ما
 ادا کرده ایم سلطنت تمام کره زمین در مقابل آن بیع است - گویا سوشلزم از ما هر چیز
 گرفت صرف ما را خوراک داد آن هم به قدریکه یک مالک بعد از کار اسپ خود را میدیم
 برابر نیست - کیونرم هر چه کرده است تفصیلش حسب ذیل است :-

(۱) انکار خدا (۲) مذهب (۳) اخلاق (۴) آزادی انسان و ملکیت شخصی (۵)

عصمت عورت -

(۱) خدا | ستر از دیب در کتاب خود "واٹ کیونرم" (کیونرم چیست)
 ص ۸۳ مینگار د که رکن کیونرم بجز آن کس که اعلان دهریت و انکار خدا را دمج
 عام کند و گیر هیچ کس نه می تواند شد

(۲) اینجملز که از رفقا کارل مارکس و بانیان کیونرم است می نویسد که :-
 "ما شا بان آسمان را از عرش گرفته زیر انداختیم همچنانکه باو شا بان زمین را از تخت
 پایان کردیم" (اشترکیت و اسلام از مسعود ندوی ص ۷)

خیال پرستان (یعنی قائلین بخدا) در وقعات دنیا عقل کل یعنی خدا را حکمران
 میدانند، مگر حوادث و وقعات مظاهر و اشکال مختلفه ماده متحرک اند که بر روح انانی
 یعنی خدا حاجت ندارند - (فلسفه مارکس باب دوم ص ۳۳)

مذمب | (۱) اصول مذهب در نظر یک اشترکیت پرست آوا د باز گشت
 نظام غلامی از منته قدیم است - (۲) مذهب برای عوام بمنزله افیون (تریاک)
 است (۳) انجلیزمی نویسد که مخالفت مذهب نزد مایک ام فطری است

داشترکیت و مذهب ص ۳۳

(۴) مارکس می گوید که مقصد ما پیش قدمی نموده آزاد کردن ضمیر انسان است

(سوشلزم مارکس ص ۱۹۲)

(۵) انجیل در کتاب خود مصلحت اعلان می کند مقصد اصلی ما این است که برای ازالفریب مذبی و نجات دادن از ان یک حزب خلاف الوهیت در معرض وجود آید.

(اشتراکیت و اسلام مصلحت را ملاحظه فرمایید)

(۳) اخلاق در نظر پرستان اشتراکیت اخلاق کدام حقیقی ندارد.

(۱) لیکن می گوید که آن فبالطه اخلاق که برای معاشره انسانی از هستی مافوق القدرة یعنی خدا گرفته شده است، نزد ما کدام قدر و منزلتی ندارد چونکه این یک فریب است. بلکه اخلاق ما وابسته تصادمات طبقاتی یعنی جنگا نیدن امیر و غریب است و در این مفاد خود را مضمیر می دانیم.

(۲) مارکس می گوید که اخلاق ایجاد کرده خود انسان است و زندگی حقیقی انسان بر تو تعاون و خواہشات آن است.

۲- اخلاق اشتراکی وابسته بر فوائد مادی است که در حصول آن دروغ، دزدی، فریب، و خیانت تماماً جایز است (تمام این مضامین را در اشتراکیت و اخلاق ۹۵ و ۹۹ باید دید)

(۴) مصنف کتاب کیونز می نویسد که نیکی و بدی، خیر و شر را یک اصول رائج است و پس، هر کاری که مددگار اشتراکیت باشد خیر است هر کاری که مضر آن باشد شر. اشتراکیت و اخلاق ۹۹ را باید دید)

ملکیت شخصی و آزادی مقصد سوشلزم ختم نمودن زمینداران و مالکان شرکت های متعدد است و بعداً حواله کردن هر چیز به یک زمیندار کلان و مالک شرکت بزرگ که آن حکومت کیونسٹ و اشتراکیت خواه است. و مقصد دوم آن مقرر نمودن کار و بار است بصورت اجتماعی برای مردوزن، و مقصد سوم حصول خوراک و پوشاک است بزرگ و دیو د ملاحظه فرمایید سوشلزم مطبوعه ۱۹۶۶ ع

اکنون ظاهراً هویدا است که درین صورت شرافت انسانی که آزادی آن خست می شود و انسان بمنزله یک ماشین که دست کیونسٹ می گردد گویا اختیار سوشلزم فراموشی انسانیت و دست بردار شدن از شرافت آن است.

(۵) عصمت (۱) هر مرد و عورت از یک دیگر منفعت جنسی و شهوانی حاصل می توانند کرد هرگاه که نخواهند چه تا از دواج بهمین را گویند.

۲- در الفاظ و لغت اشتراکیت لفظ حرام زاده نیست بلکه حرام زاده از اولاد نکاحی و نسبی زیامقدس و محترم شمرده می شود، چونکه درین روح و اخرا اشتراکیت موجود است (اشتراکیت، مذهب و اخلاق منته و منته را ملاحظه باید کرد)

(۳) در کتاب کارل مارکس منته خود مارکس می گوید که در تعلقات از دواجی خواه و برادر کدام عیبی نیست و نه در صحت کدام نقصان می رساند (کتاب بالا منته) از روی این اصول کشور های کیونسٹ را تماماً یک گنجی خانه (فاحشه خانه) باید شمرد. لهذا در آن ممالک برای طوائف مختلفه کدام انتظام عللده نیست. در منته اشتراکیت واقع سید مظفر الدین ایم، منصف شانزدهم فارغی درج است و قتی که آن در مکتب حبیبیه معلّم بود سفارت خانه روس (شوروی) سید موصوف را دعوت داد. هنگامیکه مذکور در سفارت خانه داخل شد چند دختران دوشیزه آن را استقبال نموده شراب پیش کردند. مرد موصوف از تناول شراب انکار کرد. بعداً که ازان دختران استفاد کرد که ایشان که بودند؟ در جواب گفته شد که این ها دختران نوجوان مسلمان ترکستانی روسی اند که بذریعه طیاره برای ایفاء خواهرش عمده سفارت خانه آورده شده اند. تا مدت ۱۵ روز تمام عمده سفارت تسکین جنسی خود را ازینها تکمیل می کنند و بعد از ۱۵ روز این ها را واپس کرده دیگر دختران مسلمانان را به همین طریق می آرند و این سلسله همیشه جاری است. یک ره نمای بالشویک رکن مجلس

کیونکه زمین داران را خطاب کرده می گوید مامواشی و جانوران شمارا اگر فستیم، اکنون می خواهیم که زن و بچه شمارا نیز مشرک کرده با خود متفق کنیم (صبح سمرقند ص ۵۱) بنام محبت آزاد در مقامات مختلف باغات ساخته اند که در آنها بنام شبهای افریقا دختران را استعمال می کنند. اخبار را شتر اکی "پرودا" می نویسد چقدر که شما از انسانیت خود دور شوید همان قدر شتر اکی می شوید. (اشتر اکیست مذهب و اخلاق ص ۵۵ و ص ۵۶)

نتایج این امورشخپگانہ (۱) در وسط آسیا که اکثریت مسلمانان بودند هیچ مسلمان باقی نماند (۲) مساجد را اولاً دفتر گاه حکومت کیونسٹ ساختند و بعداً مکتب های که سبب الحاد بود در آن مساجد قائم نمودند (صبح سمرقند ص ۲۵)

(۳) ازدواجی کیون یعنی اباحت مطلقه هر مرد با هر زن هرگاه که دلش بخواهد صحبت جنسی میتواند کرد، جلسه و انجمن برای این تحریک در مساجد منعقد می شد. (۴) اختلاط جنسی مرد و زن بطور آزادانه (صبح سمرقند ص ۲۴) رایج شد (صبح سمرقند ص ۲۸) (۵) عقائد دینی را خرافات قرار دادند.

(۶) حکومت روس در وسط آسیا تمام مدارس مذهبی را بند کرد. (ص ۲۳) (۷) مسلمانان پابند اسلام را از رزق در روزی محروم کرده شد (ص ۱۹) (۸) در شهرهای جدید و قدیم تعمیر مساجد را بند کردند.

(۹) در سئالین آباد یک مسجد هم نیست. (ص ۲۳)

(۱۰) از صد زن چهل آن را در کار با سخت مقرر کردند (ص ۱۸)

(۱۱) مسلمانان را بطور تحریک و تبلیغ از دین منحرف کردند (ص ۱۸)

(۱۲) با وجود تمام این واقعات مسلمانان را غیر از گرسنگی و فقر دیگر چیزی
می‌شکرت شد.

(۱۳) خان و بیک را بیدریغ قتل کردند (مذهب و اخلاق ص ۹۳)
ویب در کتاب خود "اشتراکی روس" می‌نویسد که برای تباہ کردن مسلمانان
ترکستان از قوت و زور آوری کار گرفتن نهایت ضروری است. این باریک
در کتاب خود "روسی آسیا" می‌نویسد که برای کیونست ساختن شهر بخارا
این ضروری است که در پشت و پناهی کیونست آینده مسلمانان ترکستان را
فنا کرده شود و یا که تمام را نظر بند کرده شود. در حمایت اشتراکیت اگر جویهای
خون بریزد هرگز پروا نکنید و هیچ چیز را اذان دریغ مدارید. در اشاعت اشتراکیت
۳۰۰ هزار مسلمان مصری از دست خود مسلمانان بقتل
رسیده اند (کتاب مصر و مین ص ۳۱ را ملاحظه بایده نمود)

پرستاران اشتراکیت در اندونیزیا برای تبلیغ اشتراکیت مسلمانان را
ما یک دیگر دشمن ساختند که مقصد ایشان اگر در آبادی مسلمانان را در کمیونست
تبدیل کردن بود، درین تحریک املاک و جای دادیکه از مسلمانان ضائع شده
است حساب آن را بر آوردن مشکل است. مگر درین فتنه جانهای گرانمایه
ده لک مسلمان ضائع شده است. شمارش کمیونست در اندونیزیا ص ۲۳ را ملاحظه
باید کرد.

این انقلاب را مسلمانان نوجوان و غیور نا کام ساختند تقریباً تمام
این ما جراد در عراق و شام و مصر و الجزایر نیز بوقوع آمده است.
از اله شبه | سوال :- آن نظام معاشی کامیاب که عملاً روس و چین
پیش کرده اند. آیا آن را اسلام نیز پیش کرده است ؟

جواب :- نظام معاشی که روس و چین پیش کرده اند در نفاذ آن جو بهائی
 خون جاری شد، حریت انسانی را سلب نموده آن را برای مقصد خود یک ماشین
 جامد ساختند. مگر اسلام در دور قیام نظام خود نه بکسی جبر کرد و نه آن آزادی
 کسی را سلب کرد و نه خون کسی را ریزانید **لَا اِکْرَاکَ فِی الدِّینِ** (در اسلام جبر
 نیست)، یک اصول مسلم است. باز هم اشتراکیت کامیاب نه شد و نه
 مساوات را قائم توانست کرد. فی الحال در روس تنخواہ از ۱۰ تا ۳۰ ہزار ماہوار
 تفاوت دارد. در ہیچ ملک سرمایہ دار این قدر تفاوت نیست. ہر گاہ کہ در روس
 و چین از ختم نمودن ملکیت انفرادی زرعی پیداوار کم شد و در ملک قحططاری
 شد در ہر دو مملکت بقدر محدود ملکیت شخصی را با زتائم کرده شد کہ برای
 ازالہ آن کردہا انسان قتل شدہ بود. (مارس ہنڈوس ہیومینی رپروڈکشن)
 لکن اسلام در دور نفاذ خود آمدن فی امیر مملکت و یک فرد مسلمان را
 برابر قرار داشت. در دور عمر بن عبدالعزیز از کشمیر گرفته تا مراکش یک
 فرد محتاج پیدا نہ می شد. این بحث را در باب نظام معاشی اسلام بیان
 خواہیم کرد.

سیاح انگریز میجر باسودر عصر سلطنت شاہجہان متحدہ ہندوستان را
 دورہ کرد. مذکور صاف نوشتہ است کہ امن و امان و خوشحالی ہندوستان در
 دنیا نظیر ندارد، حالانکہ در آن وقت مشکل نظام حیات اسلام نافذ نہ بود. آن
 آزادی جمہوریت و خوشحالی معاشی و مساوات فطری کہ عملاً اسلام پیش
 کردہ است دشواری تاریخی آن نیز موجود است، مثالی آن در تمام تاریخ انسانی
 دست یاب نخواہد شد. باقی اینکہ این نظام چہرہ پائیدار نہاند، وجہش
 اینکہ در این قصور از خود نظام نیست بلکہ تمام این ماجرا از ان اسباب پیدا

شد که تذکره آن را در نظام معاشی اسلام خواهیم کرد. از همه سبب عظیم این بود که دایره اسلام به حد وسیع شد و در اسلام چنان انسداد داخل شدند که از نظام حیات اسلامی تربیتی هم حاصل نه کرده بودند. و نه اعتدال روحانی و مادی ایشان بدرجه کامل متوازن شده بود. بلکه پدیده مادیت ایشان هنوز غالب و دوزنی بود. پس همان انسداد را جبراً و نفاذ نظام اسلامی مداخلت کردند که آن را برادر راست چلانیدن نتوانستند. قاعده مقرر است که برای نفاذ هر نظام اهلیت آن از همه پیش تر ضروری است. زیرا اگر اهلیت آن نداشته باشد بجای فائده برعکس نقصان پیدا خواهد شد. بے شک که پیروان سرمایه داری و اشتراکیت اهلیت پیش بردن نظام خود را دارند چونکه این هر دو نظام هم مادی خالص است و پیروان آن نیز مادی محض اند. لهذا هر ناگامی که درین دو نظام آمده است از دست نظام های ناقص آمده است نه که از دست حامیین آن. پس این هر دو نظام غلط و غیر فطری اند، چونکه نه انسان را امن دادند و نه خوشحالی معاشی. صرف نظام اسلامی بخلاف آن دو نظام انسانیت را به امن و خوشحالی همگنار کرد. در اول این اعطای امن و خوشحالی مسلسل بود و در زمان مابعد هم هرگاه که آن را پیرو مخلص دستیاب شد. از روی همین مندرج نظام حیات اسلامی درست و دیگر نظام ها غلط ثابت شد. در نظام اسلامی هیچ نقصانی نیست ولی در کار دیگر ضرورت دارد. مثلاً موثر خوب است ولی در امور خوب ندارد لهذا معطل است. در این صورت موثر چه قصور دارد لکن موثر نظام سرمایه داری و اشتراکیت قابل این نیست که کسی را نتایج مطلوبه و منزل مقصود رسانیده بتواند اگر چه در امور آن چقدر قابل و ماهر باشد. زیرا که این دو نظام در تمام تاریخ خود به رسیدن منزل مقصود و حصول نتایج مطلوبه که امن و خوشحالی

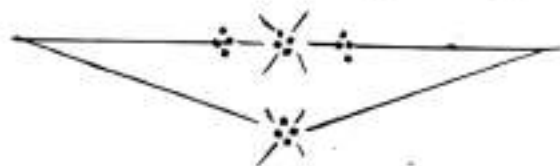
است یک مثال هم پیش نه کردند.

نظام اشتراکیت و فطرت انسانی | نظام اشتراکیت سراسر خلاف

عقل و ضد فطرت انسانی است زیرا که درین نظام جذبات محض کارش را است. این یک حقیقت است که انسان امر غیر فطری را بدون جبر و تشدد قبول نمی کند. اگر از کشور های اشتراکیت پرست بقدر یک لحظه جبر و سختی دور شود مردم آن ممالک این نظام را شکسته و سپس بنظام فطری خود عود می کنند لهذا این تحریک یک قهبری و جبری تحریک است که عرصه که قلعه آن دیران شود این تحریک نیز پاره پاره می شود.

اشتراکیت جنگی است بخلاف اختصاص فطری نظام اشتراکیت جبری است و نظام اختصاصی فطری یعنی تقاضای فطرت انسانی همین است که آزاد بونه بطریقه جاز برای خود کمائی کند، و آن دولت کمائی شده بعد از ادای حقوق مساکن در وقت زندگی بذات آن و بعد از مردن بورثه آن مخصوص باشد. این اختصاص در فطرت هر انسان موجود است. و انسانی نیست که ازین جذبه اختصاص خالی باشد. مگر اشتراکیت فتر این اختصاص فطری است که چیز خاص را عام و مشترک قرار میدهد. بالکل این مانند آب است که آن فطره سرد است لیکن آن را در آتش یا گرمی آفتاب نهاده شود بالجبر و غیر فطری در آن گرمی پیدا می شود. پس تا وقتی که تسلط آتش و گرمی آفتاب بر سردی آب بخلاف فطرت خود گرم می باشد مگر بعد از دور کردن آتش و حرارت آفتاب آب خود بخود بدون کدام سبب ظاهری سرد می شود. همچنان از فطرت عوام نیست هرگاه که تسلط اشتراکیت ختم شود فوراً بجای اشتراکیت اختصاصیت می آید که عین فطرت انسانی است.

جنگ بخلاف آزادی شخصی | در فطرت انسانی این امر مکرر است که در
 اکتساب رزق و اختیارات مالکانه خود آزاد باشد مثل دیگر حیوانات
 بدیگران آله کار نباشد لکن نظام اشتراکی این جذبۀ فطری را ختم می کند
 ما این قول لینن را نقل کرده ایم که حقیقت اشتراکیت این است که انسان
 در سابق بر حیوانات سواری می کرد الحال بر انسان سواری کند. تمام اقوام عالم
 حق آزادی و خود اختیاری را تسلیم می کنند و برای حصول آزادی سیاسی در
 جنگ مصروف اند. لکن اگر باغلامی سیاسی غلامی شخصی نیز شامل شود یقیناً
 شرف انسانیّت ختم می شود و انسان یک ماشین می گردد و برای کمائی ریاست
 که ازان اختیارات و حق فطری آن ختم می شود. اشتراکیت بخلاف
 همین جذبۀ فطری انسانی یک جنگ است.



تنظیم تمدن وابسته بر حاجت باهمی است اشتراکیت جنگ است بخلاف آن

مقتضای فطری معاشره این است که در میان افراد آن ارتباط و هم آهنگی باشد از همین وجه است که انسان را فطرۃً محتاج یک دیگر پیدا کرده اند؛ تا که تمدن و معاشره انسانی مربوط و مستحکم گردد. و این احتیاجی فطری از دو طرف است، مادر و بعلِ مزدور محتاج است و مزدور بمالِ مادر که آن اجرت است. اگر این حاجت باهمی برقرار ماند افرادِ معاشره نیز مربوط و متفق می باشند لکن اگر تمام کار و بار بدست حکومت و سرکار باشد ربط افراد با حکومت خواهد بود و ربط و تعلق با یک دیگر ختم میشود. در این آیت قرآن مجید بطرف این حکمت اشاره رفته است لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سَخِرِيًّا ترجمه :- (تفاوت در رزق ازین سبب است که یک دیگر را در دفع حوائج خود با فرمانبردار سازند -

اشتراکیت ضد اخلاق فاضله انسانی است

علو مرتبه انسانی وابسته با اخلاق فاضله آنست که با یک دیگر احسان کنند و از قربانی و همدردی کار گیرند. رحمت و شفقت را منظره کنند. اگر تمام افراد کارنده و مزدور حکومت شوند این اخلاق شریفانه فطری باطل ختم می شود زیرا که در مساوات غیر فطری (اشتراکیت) ظهور آن اخلاق کریمانه را کدام گنجاشی نیست -

اشتراکیت ضد تفاوت فطری انسانی است

خدای متعال انسان را در دو قوت داده است برای حصول مال، یک قوه فکری که

بذریعۀ آن افراد تعلیم یافتہ مال کسب می کنند. ددم قوۀ جسمانی و علمی که مزدور و مرد کار و زمیندار بذریعۀ آن رزق حاصل می کنند. تمام انسان درین دو قوۀ برابر نیستند بلکه قوۀ فکری و علمی کسی زیاده و از کسی کم تر است. لهذا نتایج آن دو که مال است نیز برابر نیست، چونکہ کسی زیاده کمائی می کند و کسی کم. زیرا تفاوت در میان اسباب حصول مال فطری است، پس دثار و ثمرات آن که کثرت و قلت مال باشد نیز فطری است. بنابراین مساوات مصنوعی اشتراکیت بالکل جنگ است و مقابله متفاوت فطری.

اشتراکیت جنگ است در مقابله توجہ الی اللہ

بچنان که در فطرت انسانی میلان و توجہ بطرف غذا و جسمانی است مثل آب و نان، محبت و میلان بطرف خدا که آن غذا و روحانی است نیز در وی موجود است، تا رنج انسانی از اول تا آخر مظهر این جذبۀ فطری و محبت خداوندی است. مگر اشتراکیت جنگ است در مقابله همین خدای حقیقی و مسلط کردن چند خدای مصنوعی که حاملان کیونزم باشند.

تنقید بر اصول اشتراکیت

اصل ۱ در شریعت اشتراکیت کارل مارکس را مثل یک پیغمبر مقدس می پندارند لهذا ما فلسفۀ افکار مارکس را از کتاب آن (سرمایہ) نقل کرده بران تنقید می نماییم، تا کہ بیانات متضاد و افکار ژولیدۀ آن بر ناظرین واضح گردد و هر گل مثل فلسفۀ افلاطون افکار و تصورات را یک حقیقت عامل و موثر می پندارد، و کائنات فطری و تاریخی

انسانی و دیگر اوقات عالم را تابع آن میدانند مگر پیرو میگل که مارکس باشد تصور را
تابع خارج قرار میدهد. با وجودیکه این هر دو نظریه در واقع کلیته غلط و بی بنیاد است
که از حذببات خالی نیست. زیرا که در بعض مقامات تصویر ذهنی اصل و خارجی
تابع آنیم باشد. چنانچه یک مهندس نقشه یک عمارت را که قبلاً آن را هیچ ندیده باشد
تصویری کند مطابق آن صورت و نقشه ذهنی آن را تعمیر نموده بدرجه کمال میرساند
الکمون مجبوراً تسلیم باید کرد که این نقشه که در خارج بوجود آمده تابع آن نقشه ذهنی و
دماغی است لهذا این خیال مارکس که در هر جا صورت خارجی اصل است و تصویر ذهنی
تابع آن بالکل غلط است. بیله در بعض حالات صورت خارجی اصل می باشد و ذهنی فرع
و تابع آن مثلاً مایک گیاه را برای یک مرض بار بار استعمال کردیم، آن گیاه در آن مرض
مفید ثابت شده آزاد و ر کرد، پس ازین تجربه عمل خارجی یک تصور قانون تعلیل
پیدا شد که فلان گیاه علت ازائه فلان مرض است. این است حال تمام
تجربیات مادی و سانس که اولاً اشیا را در خارج تجربه می کنند بعد از آن تصور یک
قانون پیدا می شود، مثلاً از آب باینطور برق پیدا میشود، و سنجار باین طور پیدا کرده
موترو ماشین را بآن در حرکت آورده می شود. درین چیزها اولاً تجربه خارجی می کنند و بعداً
تصورات نون تعلیل از آن پیدا می شود در تمام این صورتها خارج اصل و تصور تابع
آن است. مزید برین این هر دو فلسفیان ماده پرست برین معترف اند که در میان خارج
و تصور علاقه لازم و ملزوم است، لکن با وجود این، ماده و حرکات آنرا ازلی می دانند و
تمام کائنات فطری را نتیجه حرکت ماده خیال می کنند و می پندارند که نه خدا را ضرورت هست
(نعوذ باشد) و نه برای وجود حرکات اراده را حاجت هست. مگر سوال اینست که خارج
را از تصور ذهنی چاره نیست بلکه ضروری است خواه قبلاً باشد یا بعداً. لهذا اگر ماده

و حرکت آن را در ایجاد عالم خارجی در مقام خدا نهاده شود و آن باتفاق فلاسفه از علم و شعور و تصور خالی است. پس تصویر ذهنی از کجا آمد؟ این نیست مگر تناقض و تضاد فکری است

اصل ۲ | مارکس می گوید که از اسباب و عواملی که مذهب بوجود آورده تمام آن از اثر خوف و عجز است. الحال انسان بر کائنات خارجی تا یک اندازه قدرت و تسلط پیدا کرده است لهذا آن خوف و درهشت هیچ باقی نمانده است تا که تکیه بر مذهب را ضرورتی باشد.

تنقید | این فلسفه مارکس مراسر غلط است بوجوہات ذیل :-

- (۱) مذهب از خوف پیدای شود، اگر این مقدمه مسلم باشد اشتراکیت که یک مذهب معاشی است نیز از خوف پیداشده است.
- (۲) از قدرت و تسلط انسان بر کائنات خارجی خوف زائل میشود (۱) اگر چنین باشد پس مذهب اشتراکیت چرا بوجود آمد؟ چرا که اشتراکیت نزدیک مذهب است چنانچه ما درین کتاب ثابت کرده ایم. (۲) وقتی که انسان بر کائنات خارجی قدرت یافته است آیا خوف زائل شده است یا که بچندین گونه خوف اضافه شده است؟ خصوصاً بعد از دریافت کردن ایتیم (جوهر) لهذا دور شدن خوف بسبب قدرت و تسلط انسان بر کائنات بالکل غلط است. (۳) علاوه ازین بنیاد مذهب صحیح بر توحید خداوند تعالی است اگر بقول مارکس درین دور، تابعیت و پرستاری توحید را ضرورت نیست چونکه خوف ختم شده است بواسطه قدرت انسان بر کائنات از آن پرسیده می شود که آیا بر خدا هم قدرت و تسلط انسان حاصل شده است؟ تا که از آن خوف کرده نشود و یا که درین دور را از قدرت خدا و وسعت آن منکشف

شده است که درین کائنات قوانین و ضوابط حکیمانه پیدا کرده اوست، زیرا که سائنس عبارت است از دریافت قوانین قدرت الهیه - (۴) قبل از چهارده صد سال وقتیکه اسلام توحید باری تعالی را در عالم شائع کرد و بے شمار معبودان باطله را از صفحه هستی دور نموده خوف را از آنها زایل کرد، آیاداران وقت انسان بر کائنات قدرت یافته بود؟ اگر گفته شود که نه، پس قدرت بر کائنات را سبب ازاله خوف نمیدن غلط ثابت می شود - (۵) نیز ازلی شمردن ماده و حرکت آن که مذهب ماده پرستان است ثمره کدام خوف است؟ در متعلق مذاهب شرکیه گفته میشود که آنها از خوف غیر الله شرک اختیار کردند لکن اسلام وقتیکه ملیونها انسان را از ظلمت شرک بیرون کرده صرف خوف خدا را در دل ایشان قائم کرد، پس آنها از ازاله خوف را بذریعہ تبلیغ اسلام کردند یا ب حصول اقتدار و تسلط بر کائنات؟

اصل ۳ مسأله اصدار که آزاد را اصطلاح جدیدی است نیز گویند مارکس می گوید که بنظم زندگی، هر تصور، هر چیز مادی و هر وضع اقتصادی در درون خود یک ضد را پرورش می کند که در یک وقت خاص آن بظهور آمده با خود آن شیء متضادم میشود، و از آن تضادم یک نظام جدید و یک تصور دیگر و یک چیز مادی تازه و یک وضع اقتصادی نو بوجود می آید. بالفاظ دیگر هر چیز از دو حقیقت متضاده و با دو صفات متناقضه تیار شده است، مثلاً، یک چیز سخت است که در بالای آن چیزی نهادن میشود و نرم نیز است که میخ در آن میرود. این فلسفه اصدار از همیگل مأخوذ است -

تنقید ۱ این هر دو فلسفی مفهوم اصدار را غلط فهمیده اند زیرا فرق

در میان دوشی چیز دیگر است و تضاد چیزی دیگر. در میان هند و جریبشی فرق است ولی تضاد نیست. یک فلسفی اهلوی که نامش کروس است آن نیز فلسفه تضاد را تردید کرده است، چنانچه مذکور می نویسد که آن هر دو (هیگل و مارکس) فرق در میان دو چیز را تضاد خیال کرده اند مگر این غلط است. در میان مذہب فن و فلسفه فرق است مگر تضاد نیست. کدام تصورات را که ضد یک دیگر قرار داده میشود در حقیقت دو فرع یک اصل و مکتب یک دیگر اند. دوئم اینکه هر نظام زندگی ضد خود را پرورش می کند که در یک وقت مقدر ظاهر شده بآن متضاد می شود و از آن یک نظام جدید نمودار می شود. اصولاً در این یک غلطی این است که اگر پیدایش نظام جدید نتیجه فطری تضاد است با شد پس نظام اشتراکیت را می بایست که مطابق مسئله تضاد خود بخود پیدای می شد و تنهایی ملیونها افراد انسانی و این قدر جد و جبهه را برای آن چه ضرورت بود؟ چرا انتظار آنوقت خاص کرده نشد که در آن خود بخود از روی مسئله تضاد نظام اشتراکیت با امن و امان در معرض وجود می آمد؟ هرگاه که حسب اصول مسئله تضاد آن از وقت مقرر خود پیش بوجود نمی توانست آمد؟ اگر یک طفل از شکم مادر در وقت خاص پیداشدنی است، پس برای پیدایش آن چه ضرورت هنگام آرائی است؟ دوئم غلطی اینکه اگر نظریه مارکس صحیح باشد پس اشتراکیت نیز مثل نظام های دیگر ضد خود را پرورش می کند که در مستقبل از تضاد تضاد یک نظام خلاف اشتراکیت پیدا خواهد شد. از این ثابت شد که مثل نظام های دیگر از روی قانون تضاد تضاد نظام اشتراکیت نیز کدام نظام مستقل نیست، بلکه این نیز ختم خواهد شد. غلطی سوم اینکه هرگاه که هر نظام، هر تصور و هر چیز مادی نتیجه فطری قانون تضاد باشند

پس سعی و عمل و جهد و جهدانی همه گی محض لغو و بی کار باید بود. ازین هر سه غلطی معلوم شد که مارکس درین نظریه فریفته تضاد شده است و در راههای متضاد گامزن و روان است. چه تا رم اینکه گفته این فلسفی که هر شیئی مادی ضد خود را پدید می کند بالکل غلط است، زیرا که از روی فلسفه هر شیئی مادی جوهر و قائم بالذات میباشد و در اشیا و جوهری تضاد ممکن است چونکه تضاد در اوصاف و اشیا عرضی میباشد. مثلاً سیاهی ضد سفیدی است که هر دو بیک وقت در یک محل قائم نمی توانند شد، لیکن قیام اشیا و مادی و جوهری با چیزهای دیگر نیست بلکه بذات خود قائم اند که در این بهیچ تضاد نیست. پنجم اینکه برای سختی و نرمی این مثال پیش کرده اند که در چوب هر دو جمع شده اند، این بالکل غلط است. یعنی ازین سبب که اگر آن هر دو ضد می بودند در یک محل جمع شدن دو ضد هرگز ممکن نیست مثل سردی و گرمی. دوم ازینکه چوب نه مثل آهن بسیار سخت است و نه مثل آب بسیار نرم، بلکه از چیزهای سخت که در میان متوسط است (در اصل) چیزهای سخت قسم اند. اعلی که دران زدن میخ را گنجانش نباشد و اگر زده شود می شکسته باشد و نه بذریعۀ آتش نرم شود مثل سنگ، دوم ادنی که دران میخ را زدن میتوان مگر به مشقت و تکلیف و بذریعۀ آتش نیز نرم می شده باشد مثل آهن. سوم آنکه در میان باشد که میخ دران باسانی می رفته باشد و آن چوب است. لهذا تصور و خیال نرمی درین غلط است، بلکه آن یک قسم از اشیا و سخت است. (پس معلوم شد که تمام این بیانات متضاده اند.)

اصل ۴ مارکس می گوید که ماده ازلی است که وجود آن با دراک و شعور موقوف نیست، و تمام مظاهر کائنات از اثر حرکت ماده بوجود آمده اند.

تنقید | این نیز غلط است از وجوہات ذیل :-

(۱) درین تضاد است زیرا که مذہب اشترکیان که انکار خدا است مبنی برین اصول است که خدا از ادراک و شعور بیرون و از دائره تجربه و مشاہدہ خارج است (لہذا ما بآن قائل نیستیم) پس وقتی کہ مادہ نیز از دائره ادراک و شعور بیرون است، پس آن را چہ گونه تسلیم کردہ شود۔ اگر (از طرف ایشان) گفتہ شود کہ ما از آثار مادہ استدلال کردیم بوجود آن، جوابش اینکہ آیا از آثار قدرت الہی ہمین استدلال را بوجود خداست متعال کردہ نہ میشود؟

(۲) دوم اینکہ منسوب کردن کائنات عالم بطرف مادہ و حرکت آن، نہ بطرف خداوند متعال ازین سبب معقول است کہ در کائنات حیات نیز موجود است، چنانچہ د انسان و غیر ذیلہ میشود و مادہ بالاتفاق از زندگی حیات خالی است مثبت از منفی زنده از مادہ بی جان چطور بوجود میتواند آمد؟ ہر گاہ کہ مثبت از مثبت پیدا میشود و بس۔ مثلاً در زغال و چوب کہ آتش موجود است لہذا ازین دو آتش بوجود می تواند آمد مگر در خاکستر کہ آتش نیست لہذا از آن ہرگز آتش بظہور نمی آید۔ ازین سبب منسوب کردن زندگی و اشیا زنده بطرف مادہ خلاف عقل است۔ معقول اینست کہ عالم را بطرف ذات زنده و پائیدار یعنی رب العالمین منسوب کردہ شود۔ و قتیکہ شما چیز مرده را مقام و مرتبہ زنده می دہید پس از تسلیم کردن خدای زنده چہ اگر یزید می کشید؟

(۳) سوم اینکہ نظام کائنات پراز حکمت است، و بسیار قوانین حکیمانہ مثل است کہ وقتاً فوقتاً بذریعہ تجربات سائنسی ما آن را معلوم می کنیم۔ آیا نسبت کردن چنین نظام بطرف خدای علیم و حکیم معقول است و یا کہ بطرف مادہ مرده و بی جان کہ از علم و حکمت خالی و از شعور کل محروم است؟

(۴) چہارم اینکہ در عالم یک ترتیب معقول یافتہ می شود کہ هیچ چیز از اغالی از حکمت نیست۔ پرتو

اعضای انسانی با یک دیگر مرتب و مربوط اند که اگر در آن ترتیب یک سرسوی فرق بیاید فی الحال انسان بیمار شد زندگی آنرا خطرناک می شود. پنهان در حیوانات و نباتات نیز ترتیب موجود است. و این ترتیب در بیالوجی و کیمیا واضح کرده شده است. ستاره گان و سیارگان نیز در میان خویش ترتیب می دارند. این ترتیب بدون علم و حکمت اتفاقاً پیدا شده است. فلاسفه صمدیه اتفاق دارند که اگر یک کاغذ را با اندازه برابر ده قطعه کرده شود و به قطعه اول عدد یک و بدوم عدد دو و همچنین ترتیب وار تا ده در آن قطعات هندس نوشته شود و در خریطه انداخته بدست یک کور داده شود که تو بدون امداد کسی این قطعات را از یک تاده به ترتیب بیرون کن، تا قیامت اگر کوشش کند نخواهد توانست که با ترتیب آنها را بیرون کند. پس این ترتیب عظیم کائنات از یک ماده نایبنا و خالی از علم اتفاقاً چگونه به وجود توانست آمد؟

همین ترتیب را قرآن کریم باین الفاظ بیان کرده است :-
 صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَنْشَأَ كُلَّ شَيْءٍ ۝ ۶

ترجمه: کائنات کاریگری آن خدائی است که در هر چیز ترتیب محکم نهاده است. - ازین جهت دیپلومارک ریزک نیوٹن می گوید که ترتیب موجوده عام بدون یک ذات علیم و تدبیر هرگز ممکن نیست. هر برٹ می گوید که بالضرور از انسان بالاتر یک قوه ازلی وابدی و صاحب علم و حکمت موجود است فیمل فلاریان می گوید که تمام فلاسفه از ادراک این مسئله عاجز اند که وجود چطور آمده و چگونه ترقی کرد. لهذا ایشان با قرار ذات خالق مجبور اند. فونتل در انسایکلوپدیا می نویسد که علم به هستی واجب تعالی واضح و بدیهی است.

مه کتاب حواله که جلد علوم و فنون در آن درج باشد ۱۶۱ تا موس العلوم.

(۵) غلطی هفتم اینکه اشیا مادی خود بخود کدام شکل و صورت خاص اختیار نمیتوانند کرد تا که یک شخص عالم و ماهر در آن تصرف نکند.

مصنوعات جدید سائنس اشکال مختلفه ماده اند. آیا این اشکال خود بخود در معرض وجود آمده اند و یا که از فعل و عمل ماهرین فن؟ همچنان برای بوجود آمدن مصنوع عظیم که کائنات است یک ذات عالم و ماهر ضرورت است که آن خدای متعال است. (۶) غلطی ششم اینکه نیافتن خدا در دایره مشاهدات و تجربات دلیل بر نابودن آن میگردد نادانستن چیز نیست و دانستن نابودی آن چیز دیگر (از نادانستن چیزی نابودی آن لازم نمی آید) خود ماده که از روی تحقیق جدید عبارت است از ذرات برقی نه آزمای شناسیم و نه خواص آن را

همچنین حیات و زندگی و صفات باطنی روح را بمشاهده و تجربه معلوم کردن نمیتوانیم لیکن باز هم بوجود آنها اقرار می کنیم.

(۷) غلطی هفتم اینکه ماده در تمام کمالات خود از انسان پست تر است، و انسان اشرف المخلوقات است، پس چرا نسبت خلق کائنات بطرف یک چیز کمینه شود و بطرف انسان اشرف المخلوقات کرده نشود.

(۸) غلطی هشتم اینکه انسان آخری مخلوق ترقی یافته است، پس برای ترقی و ارتقاء ذهنی و فکری آن چنین هستی می باید که نمونه ترقی خیالات بلند آن بتواند شد. چنانچه همیشه ناقصان کاملان را دیده آنان را نمونه و مشعل راه خود قرار می دهند، و در پیدا کردن صفات آنها و حصول مشابهت بآن ها می کوشند. چنین هستی ذات خداوندی می تواند شد که ماده بے جان و بے علم.

(۹) غلطی نهم اینکه برای اصلاح و درستی نوع انسان یقین کردن بچنان ذات ضروری

است که در کمال و قدرت و عدل و حکمت و جلال خود بے نظیر باشد تا که عظمت و حکومت آن ذات در باطن جاگیرد شده انسان را از بدی منع سازد و بطرف نیکی ترغیب بدهد. (۱۰) مصلحتی بهم اینکه در دنیا تعداد مردم ضعیف و کمزور زیاده است که مردمان غالب قوی و با اقتدار بایشان ظلم می کنند در عالم اسباب برایی اعتماد و آرام دل شکسته ایشان هیچ متکالی نیست که از آن یأس و ناامیدی آنها در توقع و امید تبدیل شود، سامان قوت و اطمینان برایی دل‌های ایشان مهیا گردد. این ضرورت فطری محض به یقین کردن بذات قادر مطلق و علیم و خبیر پوره می شود نه از تسلیم کردن ماده مرده و عاجز. لهذا ضرورت خدا از روحی عقل و فلسفه و فطرت و اصلاح و ارتقاء نیز ثابت شد.

انکار وحی و صداقت‌های ابدی

اصل (۵)

مارکس می گوید هیچ صداقت ابدی نیست، بلکه تابع حالات است هرگاه که حالات تبدیل شود صداقت نیز تبدیل می شود. لهذا هیچ صداقت دائمی نیست. احوال نتیجه حرکت ماده اند که آن انقلاب و تغییر پذیر است پس صداقت نیز تغییر پذیر است. در متعلق وحی می گوید که بجز قوت‌های اندرونی و داخل انسان دیگر چیزی ذریعہ علم نه می تواند شد. لهذا افسانه وحی غلط است.

تنقید اگر هیچ صداقت ابدی نباشد پس صداقت اشتراکیت، و صداقت ماده و حرکت آن نیز ابدی نیست. و قتی که احوال تبدیل شود این هر دو صداقت نیز تبدیل می شوند، اگر این خستم نشود تضاد و تناقض لازم می آید. آیا قبح ظلم و حسن انصاف ابدی نیست، و درین عرصه دراز با وجود تبدیلی احوال حسن و قبح آن هر دو چیز تبدیل نشد؟ حقیقت این است که انکار صداقت‌های ابدی کدام نظریه صحیح و معقول نیست

بلکه این نتیجه لازمی مادیت است هرگاه ماده پرستان این نظریه را قائم کردند که کائنات فطری و وقایع تاریخ انسانی تلخ ضروری حرکت ماده اند و تمام کامیابی های بشری در مقاصد مادی منحصر است، ازین خیال خود بخود انکار ضابطه اخلاق و صدقتهای ابدی بطور نتیجه لازم می آید تا که در راه حصول فوائد مادی کدام بندش باقی نه نماند. انکار وحی این است که در دل و دماغ انسان الفاظ و مطالب از طرف روح مطلق یعنی خالق کائنات القاء شود، و لکن ثبوت خدا قبلاً بیان شده است، پس القاء کردن علمی از علوم را در دل و دماغ یک ذات منتخب شده از طرف خدا وحی گویند که آن بوجوبات ذیل صحیح است - (۱) برای بسیار از حیوانات مثل مورچه، زنبور عسل و عنکبوت تحقیقات جدید چنین علوم ثابت کرده است که از ان انسان حیران میماند، فی الحال وقت تفصیل آن علوم نیست - آیا آن حیوانات آن علوم را بطریقه مروجه حاصل کرده اند؟ ظاهراً است که چنین نیست زیرا که ایشان نه در مدرسه شمولیت اختیار کرده اند و نه کتابی خوانده اند و نه از استاد می استفاده کرده اند، پس معلوم شد که علوم آنها بطریقه غیر معروفه یعنی الهام ربانی حاصل شده است و اذ حی ربک الی الفعلی اتخذی من الجبال بیوتاً (الفعل) یعنی ما بطریقه الهام زنبور عسل را فهمانیدیم که تو باین طرز خاص در کوه ها برای انداختن عسل آشیانه ساز - هرگاه که در حیوانات بذرائع خارجی علوم موجود است آیا در افراد مخصوص انسان در انبیاء علیهم السلام اند قوت خارجی که ذات الله رب العلمین است بذریعه وحی علوم را منتقل و القاء نه می تواند کرد؟

(۲) و بعد دوم اینکه مصنوعات جدید نیز نتیجه الهام الهی اند، مثلاً از همه قبل موجد یک ساختن ماشین طیاره را خواست در حالیکه آن ماشین تیار نشده بود نقشه صحیح آن از دایره تجربات و مشاهدات خارج بود، یقیناً ذهن خود را بطرف نقشه آن متوجه کرده باشد.

مگر کار خود به دست طلبت فکر و متوجه نمودن ذهن است. اما نقش صحیح را دفعهٔ یا بعد از تجربه در ذهن خود یافتن این صرف بذریعۀ الهام ربانی می شود. قرآن مجید همین را بیان کرده می فرماید: **كُلُّ نَفْسٍ مِّنْهُوَ لَآءٌ وَهُوَ لَآءٌ مِّنْ عَطَاءِ رَبِّكَ ط وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا** مسلمان و غیر مسلمان هر چیز را که طلب کند، مال ایشان را امداد می کنیم و امداد پروردگار تو از کسی بند نیست، این امداد آن الهام الهی است که بذریعۀ آن نقش آن چیز که برای آن می کوشید در دماغ آن انداخته می شود.

(۳) بذریعۀ فیه انسان در یک آنه بیجان الفاظ و تقریر یک شخص را منتقل نموده محفوظ کردن می تواند، پس آیا بر خالق کائنات این مشکل است که الفاظ و وحی مثلاً قرآن مجید را در ذهن یک سول برگزیده نه بذریعۀ یک آنه بیجان بلکه ذریعۀ یک ذی روح و قوت مکی منتقل کند؟

غلطیهای بنیادی افکار دور حاضر | از همه پیش ملا درین غور کردن لازم است که در نظریات دور حاضر

غلطی هست یا نه؟ برای معلوم کردن غلطی نظریات دور حاضر را تقسیم باید کرد
(۱) نظریات مادی خالص.

(۲) نظریات متعلقه بانسان خواه تمدنی باشد یا معاشی و یا عمرانی.

(۳) ماوراء المادیات.

در مسائل علمی و احکام و خصوصیت این نظریه فرق بسیار است. عقلیت دور حاضر از هر سه بحث نموده در متعلق آنها نظریه قائم کرده است. درین شک نیست که این سه چیز را باز ندگی انسان ربط و تعلق بسیار است، عقل ازین با برین سبب بحث می کند که وی را چنان حقائق معلوم شود که از انان در مقصد حقیقی خود

کامیاب شود. چونکه حرکت فکری عقل برای همین مقصد آغاز می شود.

از سال ۱۹۰۰م نوزدهم صدی گرفته تا اکنون (۱۹۶۴) تقریباً یکصد و پنجاه سال شده است که انسان در تحقیقات و کاوش های عقلی مصروف است. اگر آن درین مدت مقصد زندگی خود را یافته است بی شک که کوششهای فکری و فلسفی و سائنسی آن قابل تحسین اند و عقل و فکر آن در رفتن بر راه راست و رسیدن بمنزل مقصود دلیل صحیح است و اگر مقصد زندگی را حاصل کردن نتوانست - یقیناً ما فیصله خواهیم کرد که عقل انسانی نماینده راه صحیح نبوده است بلکه در آن غلطی واقع می شود برای این ملاحظه ضروری است که از همه پیش آن مقصد را متعین کنیم که حرکات عقلی از برای آن آغاز میشود، باز آن قوتهای عملی را که با عقل در نظریاتش اتفاق میکنند.

مقصد جستجوی عقلی و عملی

مقصد تمام حرکات فکری و عملی انسان صرف آرام وطمینان است نه توده فقر و طلاق، نه موترهای قیمتی، نه عمارات بلند سر بفلک. نه سامان تعیش و یا عهده بزرگ سرکاری. تصدیق این امر ازین میتوان کرد که بعض اوقات تمام این چیزها بی اطمینانی مبهمی باشد مگر نام و نشان آرام و اطمینان بدست نه می آید. اگر یقین ندارید از صدر جانسن (سابق رئیس جمهور امریکا) و از اندرا گاندی (سابق رئیس جمهور بهارت) پرسان کنید که آیا شما را برابر یک غریب ترین آرام و اطمینان حاصل است؟ پریشانی هر دو از پریشانی مردمان غریب و اشخاص تنگ دست بچندین حصه زیاده است همچنان از کوتی دران اروپا و امریکا بپرسید که شما آرام و اطمینان حاصل است؟ جواب این خواهد بود که نه. شاید شما در اخبارات خوانده باشید

کہ بسیار صاحبِ کرور با وارثِ بار و بیہ در اروپا و امریکا پریشانی و مافی الا تائب
 نیاوردہ و خودکشی کردند۔ و این تحریر را بعد از مردن (بطورِ عبث) گذاشتند کہ ما
 ازین دنیا تے بے سکون و آرام رخصت می شویم اگر تک و دو عقلی و عملی عقل مندان
 دورِ جدید راہ صحیح می بود البتہ قدری سکون و آرام حاصل می شد۔ مگر بعکس
 این کدام پریشانی کہ انسان را در دورِ جدید لاحق شدہ است۔ یہ ان در تاریخ
 انسانی یافتہ نمی شود و آن روز بروز در زیادتی است خصوصاً دورِ ایٹمی و خطرہ
 بائیٹر و جہنی پریشانی عالم گیر برپا کردہ است۔ آیا این ہمان منزل مقصود بود کہ
 برای آن یک نیم صدویا دو صد سال مساعی را بروی کار آورده شد ؟

انقلاب | بر بان سطح بر نایابی مقصد زندگی لفظ انقلاب است
 کہ معنایش چپ گشتن است۔ ہر نظام زندگی و نظام

مملکت و نظام معیشت کہ درین عصر بعد از جدوجہد فکری قائم میشود، بعد از ان نعرہ
 انقلاب بلند میشود۔ مقصد واضح ازین نعرہ این است کہ علوم و نعرہ زندگان انقلاب
 از نظام حاضر مطمئن نیستند بلکہ ازین را سرنگون کردن می خواہند۔ گویا کہ بذریعہ
 نعرہ انقلاب اظہار بے اطمینانی خود را می کنند۔ از ہمین وجہ است کہ اقبال مرحوم
 در ضمن مکالمہ خیالی با خدا کہ خدا آنرا گفت آیا این دنیا تے جدید بتوی زیبد ؟
 گفت نے، از طرف خدا جواب آمد کہ ویرانش کن۔ این بیت را گفت است :-
 گفتا کہ جہان ما آیا بتوی سازد

گفتم کہ نہ می سازد گفتند کہ برہم زد

مثال بے اطمینانی | پریشانی عالم ازین معلوم می شود کہ مساعی فکری
 و عملی دورِ حاضر زندگی را با مقصد آن ہمکنار نہ

کرده است و تا حال زندگی مرکز طبعی و فکری خود را نیافتہ است۔ اضطراب

عقاب و پریشانی عبادت است از حرکت باطنی انسان، راحت و اطمینان نام سکون حقیقی
 آن است و همین است مقصد حیات و راحت گم شدہ انسان مثلاً آب تا وقتیکہ در جانی
 بلند باشد در اضطراب و حرکت است و اگر از آن جا بطرف بلندی دیگر منتقل کردہ شود
 باز ہم تحرک و اضطراب آن ختم نمی شود تا آنکہ بیک مقام نشیب رسیدہ مرکز فطری و طبیعی
 خود را نیابد۔ همین است حاصل زندگی مادرین وقت کہ عقل گاہی آن را بیک جہان و
 گاہی بدیگر جہان منتقل می کند و گاہی بجانب سوم نیز می برد سبب اصلی این پریشانی و بلہ
 اطمینانی قطع تعلق از خالق کائنات، و ربط و وابستگی بمادہ و مادیات است۔ مادہ
 زوال پذیر و مرکز غیر فطری روح است۔ مرکز فطری روح انسانی خالق کائنات
 است۔ چونکہ روح را از مرکز فطری آن منقطع ساختہ با مرکز غیر فطری وابستہ
 کردہ شد پس لازماً در حصہ آن اضطراب دائمی و پریشانی ہمیشہ قرار یافت۔ ترقی
 مادی چقدر کہ بپام عروج برسد لیکن اضطراب را باز ہم دور کردن نمیتواند۔ این
 حقیقت را قرآن مجید درین الفاظ بیان کردہ است۔

أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ ۝ خوب بشنوید کہ از یاد خدا و تعلق بآن

انسان را اطمینان حاصل می شود و بس۔ بقول اکبر الہ آبادی ۷

دو ہی چیزیں ہیں بس محاذ دل کی عفتی کا تصور اور اللہ کی یاد !
 دنیائے دنی کی ہوس جانے دو گلشن ہو اگر تو خار و خس جلے دو
 مالک کے بغیر گھر کی رونق نہیں کچھ اللہ کو اپنے دل میں بس جانے دو
 ترجمہ :- (۱) فقط دو چیز نگہبان دل می تواند شدہ یکی تصور و فکر

آخرت دوم یاد خدا۔

(۲) ہوس دنیائے دون را بگزارہ خواہ گلشن باشد با خار و خس ہمہ را ترک کن۔

(۳) خانہ بدون مالک بیچ زیب ندارد، فقط خدا را در دل خود جانی بدہ۔

مگر حال تہذیب جدید این است ع۔

بھولتا جاتا ہے یورپ آسمانی باپ کو

بس خدا سمجھا ہے اس نے برقی کو اور بھاپ کو

ترجمہ :- اروپا فراموش کردہ است پدر آسمانی را (خدا را) برقی و بخار

را خدا فہمیدہ است و بس۔

آیا ہمیں است روشن ضمیری تہذیب کشور ہائی غربی کہ ان خدا را فراموش

کردہ در ما سوائی آن محو شود؟

مادیات بنیاد مادیات مادہ است، لہذا تا مادہ معلوم نشود

متعلق مادیات ہیچ فیصلہ نمیتوان کرد۔ راجع بمادہ از بنا

سال تحقیقات ذہنی و فکری فلاسفہ جاری است، لاکن در تمام آن نظریات اخذ

شدید یافتہ می شود۔

مادہ در نظر فلاسفہ قدیم ۲ تحقیق و مطالعہ کہ حکما و قدیم

یونان در متعلق حقیقت مادہ عالم

کرده اند، در کتاب ملل و نحل شہرستانی موجود است۔

(۱) رائی فسطایس این است کہ تخلیق کائنات از عدم ممکن نیست، لہذا وجود

مادہ ضروری است و مادہ کائنات آب است۔

(۲) رائی انکسمند راین است کہ مادہ کائنات را شکلی مخصوص نیست کہ

تعیین آن ممکن باشد۔

(۳) رائی انکیمنس این است کہ مادہ عالم ہوا است۔

(۴) رائی فیثاغورث این است کہ مادہ کائنات خدا است کہ ہیچ چیز

از ان خالی نیست۔ چنانکہ تمام اعداد از تکرار یک بوجود میآید ہمچنان خدای

واحد اصل کائنات است.

(۵) از نوقس را خیال است که ماده کائنات واحد است.

(۶) رأی ارمیندس این است که عدد ماده نیست بلکه مجموعه آب و هوا ماده است.

(۷) رأی ملیسوس این است که ماده ذاتیست که زنده و عاقل ازلی باشد.

(۸) هرقلیط خیال دارد که ماده کائنات آتش است که اولاً به هوا منقلب شد و بعداً آب گشت.

(۹) امبروقلس می گوید که ماده عالم عناصر را رجه است.

(۱۰) باد - (۲) خاک - (۳) آب - (۴) آتش.

درین ها قوت محبت برای انضمام و قوت نفرت برای تفریق موجود است.

(۱۱) دیموقراطیس می گوید که ماده عالم ذرات سخت است که از وجه ضرورت خود بخود حرکت می کنند.

(۱۲) انکساغورس می گوید که ماده عالم ذرات متحرک اند که خدای علیم و حکیم آنها را حرکت میدهد.

(۱۳) رأی بروتاغورس که از جمله سوفسطائیه است این است که کسی را علم به ماده و یا چیز دیگر نیست و نه علم ممکن است زیرا که عقل و حس ذرائع صحیح علم نمیتوانند شد چونکه حالات مردم درین هر دو مختلف است بلکه رأی غورجیاس فلسفی این است که معرفت هر چیز بذریع عقل و حس محال است.

(۱۴) رأی سقراط این است که علم به ماده و اشیاء دیگر بذریع عقل ممکن است مگر بذریع حس ممکن نیست.

(۱۵) افلاطون که شاگرد سقراط است می گوید که ماده عالم حقائق مثالی و حقائق

تصوری است

مگر افلاطون و شاگردش ارسطو که بوجود خدا قائل اند می گویند که ماده بجز خدا در دیگر موجود متشکل نه می تواند شد. این چهارده اقوال فلاسفه قدیم است که بما معلوم بود خدا می دانند چندین اقوال دیگر است که ما را معلوم نیست

ماده در نظر فلاسفه جدید

چونکه تحقیقات فلاسفه جدید اروپا و امریکا استقراری نیست بلکه دران انقلاب و تبدیلی روزمره واقع میشود، و تحقیق جدید قدیم را رد می کنند لهذا در فکر جدید مندرجه ذیل تبدیلی آمده است.

(۱) اول این نظریه بود که ماده نام عناصر است.

(۲) دوم اینکه ماده نام است اجزاء اتمی را (اجزاء لا تجزئی)

(۳) ماده نام است اجزاء برقی را.

تا الحال فلسفه جدید باین مرتبه رسیده است لکن تحقیق بعض فلاسفه جدید این است که با الاخیر برقیّت ختم شده یک نور محض باقی میماند.

تمام این خرابی ازان جذبه و تخیل غلط پیدا شده است که از عدم و نیستی چیزی در وجود نه میتواند آمد. مگر این خیال با الکل غلط است که از نیست هست یعنی از عدم وجود پیدا نه میتواند شد.

از نیستی هست شدن | از نقطه نظر اسلامی کائنات عالم از هستی

و وجود هست شده است یعنی از ماده عالم

(بقدرت خالق کائنات) گویا که واقعاً وجود از عدم و هستی از نیستی قبل از عالم موجود مندریک مرتبه بوقوع آمد. بعد ازان چقدر مخلوقات که بوجود آمده است همگی از هستی بست شده اند.

لذا فلسفه قدیم با جدید که بازلیست ماده قائل آمده دلیل ایشان بجز این نیست که اگر ماده ازلی نباشد پس مخلوق خواهد بود و این ظاهر است که اجسام مادی از ماده پیدا شده اند، مگر ماده شاید که از عدم پیدا شده باشد. حالانکه چیزی در مشاهده نمی آید که آن از نیستی هست شده باشد.

(۱) این یک مغالطه محض است که یک واقعه که قبل از وجود مشاهده و مشاهده کنندگان مشترک مرتبه بوجود آمده باشد هر واقعه را که بوقت اختصاص باشد آن در وقت دیگر چطور بوجود آمدن می تواند. یک شخص که عالم کلان مذهب هند بوده و باین خیال قائل بود که هیچ چیز از نیستی هست نمیتواند شود ورنه مرانشان بده. در جوابش گفتم که این سوال تو چنان می ماند که شخصی گوید بغداد در دنیا وجود ندارد و مراد هندوستان بغداد را نشان بده بعد از آن تسلیم می کنیم که بله بغداد هست.

جواب این شخص این است که مرا به بغداد ببر بغداد را بتو نشان خواهم داد در دلی بغداد را چطور نشان دهم ما وجود بغداد را تسلیم داریم مگر در مقام اصلی خویش اما وجود بغداد را در دلی نه ما دعوی کرده ایم و نه مشاهده آن را طلب. چنانچه مشاهده از اختلاف مکان تبدیل می شود همچنان از اختلاف زمان نیز مشاهده تبدیل میشود اگر کسی گوید که جنگ دارا و سکندر ناممکن است ورنه در همین زمانه مرانشان بده. جوابش این است که کدام واقعه که در وقت و زمان مخصوص بوجود آمده است مرا به همان زمانه برسان، یقیناً برای تو آن را مشاهده میکنم همچنان وقتی که قبل از نظام موجوده عالم ماده از عدم بوجود آمد و از نیستی هست شد، ما را بآن وقت برسانید شما نشان میدهم که از عدم بوجود آمدن باین طور است همین است حقیقت این مسئله مشکل که بنیاد فلسفه جدید بران استوار است.

(۲) وجه دوم اینکه خود انسان چونکه بغير ماده چیز را پیدا کردن نمیتواند،

لہذا این خیال قائم کرده شد کہ خدا ہم نمیتواند (گویا کہ) درین نظریہ قدرت خدا را با قدرت انسان قیاس کرده شد. این ہم بالکل غلط است، زیرا کہ ما را با ذبیح نسبتی نیست و نہ در چیز بی با خدا شرکت داریم چونکہ او خالق است و ما مخلوق در مخلوق ہم قیاس قدرت یک مخلوق بقدرت مخلوق دیگر درست نیست فیل و مورچہ ہر دو مخلوق و در حیوانیت شریک اند، مگر قدرت فیل را بقدرت مورچہ قیاس کردن نمیتوانیم کہ مورچہ بیش من را برداشتن نمیتواند لہذا فیل ہم نمی تواند. اگر شخصی چنین قیاس کند (یقیناً) غلطی بزرگ را مرتکب می شود کار را کہ مورچہ کردن نمیتواند فیل آن را بخوبی کردن میتواند. لہذا اگر ما این کار را کہ از نیستی ہست کردن باشد، نمیتوانیم خالق کائنات یقیناً و بلاشبہ آن را نمیتواند کرد چونکہ او قادر مطلق است.

(۳) مطابق قواعد ساینس عقیدہ ازلی بودن مادہ از استقرار و تجربہ ثابت کردہ شدہ است، و استقرار در آن وقت دلیل میتواند شد کہ تام باشد یعنی تمام انداز موجودہ ممکنہ را تفحص نمودہ حکم کلی استنباط کردہ شود) (یک مثال تصاویر سینما را بگردید) کہ تا بسیار وقت تصاویر سینما متحرک نظری آمد مگر سخن نہ می کردہ، استقرار آن وقت این بود کہ تصاویر سینما کلام کردن نہ میتوانند، لکن ما بعد وقتیکہ از آن تصاویر گفتار نیز بسمع آمد استقرار سابقہ باطل شد، چونکہ این واقعہ جدید از استقرار و تجربہ مردمان سابق خارج بود. این ممکن است کہ یک واقعہ چنین باشد کہ با وجود خارج بودنش از استقرار و تجربہ انسان، مثل دو ضرب و حاصل چہار صحیح و یقینی باشد، و آن واقعہ از نیستی ہست شدن است. بچنان تمام عجایب ساینس از تجربہ سابق خارج بود، مگر الحال ہمہ از جملہ ملات است.

(۴) اجسام مادی را خالق کائنات از مادہ پیدا کردہ است اگر مادہ از

ماده دیگر پیدا شده باشد (و هکذا) پس تسلسل لازم می شود. لهذا وجود خود ماده از ماده دیگر نیست و رز در ماده دوم سوال پیدای می شود. همچنان در ماه سوّم که سوال ختم نمی شود. پس باین لحاظ تمام کائنات مادی اندوایشان را ماده ضرورت است، مگر خود ماده غیر مادی است که آنرا ماده دیگر ضرورت نیست. اگر در عدم احتیاج ماده بماده دیگر شبهه و خفاء باشد بصارت و بینائی چشم انسان را باید دید که تمام کائنات را با بصارت و بینائی آن می بینیم لکن خود بصارت از جمله مبصرات نیست که آنرا با قوه با صره ادراک توانیم کرد یعنی هر چیز را بنظر کردن می بینیم ولی نظراً نظریاتی ضرورت نیست بلکه از بصارت دوم بے نیاز است. همچنین تمام مادیات از ماده پیدا شده است، مگر خود ماده از ماده دیگر بے نیاز است که آن از ماده دیگر پیدا شده باشد، بلکه بدون ماده بوجود آمده است. البته یک هستی بوجود آورنده او را لازمی است که آن خدا باشد یعنی برای ماده ماده دیگر ضرورت نیست البته خالق ضرورت است.

قسم اول یعنی افکار جدید که در متعلق مادیات است اکثر آراء آن صحیح می تواند شد چونکه آن تعلق بمشاهده و تجربه دارد. ماده چونکه یک چیز بے اختیار و بے جان است لهذا در متعلق آن بعد از تجربه کدام نظریه که قائم شود در آن مداخلت ممکن نیست، بلکه آن برقرار می ماند مثلاً اگر دو ذره از بایند روجن و یک ذره از آکسیجن را ترتیب داده (مطابق عمل ساینسی) بهر حال ازین عمل آب بوجود می آید. لهذا درین قسم اختلاف را گنجایش کم است و آبسانی ما فیصله می توانیم کرد که از فلان چیز مادی بعد از مراعات شرائط و اصول آن فلان خاصیت حاصل خواهد شد.

آرایی قائم شده راجع به انسان | اتمام دوم یعنی در متعلق عالم انسانی هیچ نظریه راقطعی و یقینی

نمی توانیم گفت، فیصله قطعی نتایج و اسباب درین باره ازین جهت مشکل است که انسان بمثل ماده مجبور و بے اختیار چیز نیست تا که از راه مجبوریّت محکوم کدام قانون شود بلکه اراده آزاد آن بمرتانون را شکستن میتواند و اختیار و آن سلسله علت معلول را در هم برهم میتواند کرد و تعین علت قطعی نیز مشکل است. از نظریه قائم شده در متعلق ما و اگر کسی انکار کند آنرا بذریعہ تجربه و مشاهدہ قائل میتوان کرد مگر امور مختلفه عالم انسان چنین نیست مثلاً در جنگ گذشته سبب شکست فرانسویان بقول پرستان اشتراکیت نظام سرمایه داری بود. و بقول طبقه آمریت پسند و شخصیت پرست سبب شکست فرانس نظام جمهوری بود. و بقول گروه مذمب پسند سبب شکست آنها انحطاط اخلاقی مردم آن کشور بود مگر نزد ما کدام ذریعہ نیست که صحت یکی ازین اسباب را قطعاً باور کنیم و آن را ثابت کردن بتوانیم. همین است نتایج امور انسانی که دران فیصله قطعی صادر نمیتوان کرد. مثلاً قاعده کلیه در علوم انسانی این است که هرگاه یک قوم شکست خورد پس انحطاط مادی و اخلاقی دران قوم شروع میشود، مگر بعکس (این) در جنگ عظیم گذشته جرمنی شکست خورد و در قوت مادی و همت عزیمت اخلاق آن ترقی نمایان شد. ازین معلوم شد که بعکس قسم اول یعنی ماده قوانین فطری قسم دوم یعنی انسان آنقدر پیچیده و نامعلوم است که نمیتوان گفت که از فلان معامله انسانی در فلان وقت فلان نتیجه برآمد خواهد شد، مگر عقلیت پرستی عصر جدید در متعلق امور انسانی خواه آن تمدنیات باشد یا معاشیات و یا عمرانیات کدام نظریه که قائم کرده است بآن یقین داشت حالاً که این معلوم است که چقدر که یافتن حق و صداقت در عالم طبعی انسان است، همان قدر در امور وابسته انسانی تمدنیات و معاشیات و غیره مشکل است و جهش این است که انسان از تجربه مادیات و طبیعیات کدام رایی و نظریه که قائم میکند دران انسان تجربه کتده خالی الذهن میباشد.

مگر هرگاه که آن در میدان انسان قدم میماند درباره عمرانیات و تمدنیات و معاشیات
فکری کند، پس در تعلق این چیز با قبلاً یک عقیده و تصور خاص دارد و قوم آن
نیز در این امور عقیده خاصی دارند لهذا آن از خصوصیات شخصی و قومی یکپوشه
کدام فیصله کردن نمیتواند. بلکه تمام آن امور را در فراج شخصی و قومی خود میزدان
می کند که از سبب آن رسائی بحقیقت از راه عقل مشکل می شود، و در مسائل تمدنی
و معاشرتی غلطیهای عقلی واقع میشود. اگر ما تسلیم نیز کنیم که با وجود تنوع افواج
در میان مسائل مادی و مسائل تمدنی حقیقت را یافتن می توانیم مگر اقوام دیگر را
بکدام دلیل قائل می توانیم کرد؟ هیچ دلیل قائل کردن نمیتوانیم. تا وقتیکه
در نزد انسان اصول و اساس مضبوط تمدن موجود نباشد که تمام اقوام عالم بر آن
اتفاق دارند آن تمدن هرگز پایدار نخواهد بود بلکه ریشه آن همیشه در
حرکت است.

اعتراض و جواب آن

این اعتراض که حکما مغرب این فرق
واضح را چرانه فهمیدند و چرا بهیوده
عمر خود را در مسائل تمدنی و معاشرتی صرف کردند؟ جوابش از تالیفات
عقلیت جدید ظاهر است که او با مسیحیت تصادم کرده و در مقابله آن فتح و کامیابی حاصل کرده تمام
ادیان را خواه محرت و غلط بود مثل مسیحیت، و یا برحق و فطری مثل اسلام انکار
کرد و وجه تصادش با مسیحیت این بود که در آن وقت ستر بزرگ و بندش برای عقل
صرف مسیحیت بود. و مسائل بنیادی آن مثل خدائی عیسی علی السلام و ستر را یک
دیک را ستر بودن، و ایمان بمصلوبیت مسیح را کفارت تمام گناها را پذیرا شدن چنین
اموری بودند که همه خلاف عقل یافته شد، لهذا عقلیت جدید را در مقابله آن کامرائی
حاصل گشت بعد از انکار از همه بیش تر آغاز با انتقام گیری کرد. پس لازمی نتیجه

آن این برآمد که دروازه الهام و احساسات تمدنی را عقل پرستان بند کردند و از راه عقل در حل مسائل تمدنی کوشش شروع کردند بالاخر شماره اشس این بیرون شد که انسان اصول الهامی و احساسات خدائی را در کنار کرده اساس مسائل تمدن خود را بر عقل قائم کرد، با وجود اینکه عقل از ذرئ رسائی بحقیقت آن خالی است و نه عقل از مداخلت جذبات نفسانی و میلان آن محفوظ میتواند ماند. انجامش این شد که عقلیت جدید چنین تمدن قائم کرد که در آن بجز حرص و تکمیل خواهشات نفسانی و خوریزی مثل درندگان دیگر چیزی نیست و تمدن انسانی از تمدن دورجا طبیعت پایان تر رفته افتید زیرا که در تمدن دورجا طبیعت هم چیزی اصول الهامی موجود بود. مزید قابل تعجب این که در استحکام این تمدن غلط و غیر فطری روز بروز سعی و کوشش زیاده شدن گرفت که ازین زخمش مزید ورم کرده زیاده می شود. چنانچه از قول مولینای روم معلوم می شود که «گر کسی را در پایش خار خلد و بغرض نجات حاصل کردن پای خود را بر زمین زند از آن زخم قدم زیاده میشود». تمدن حاضر نیز خار قدم زندگی است که چقدر قدم را بر زمین برور زده شود همان قدر خار محکم شده قدم را زخمی میکند. علاج اصلی آنست که یک آدم هوشتیار آمده خار را بیرون کند نه که آنرا زیاده محکم کند. برای معلوم کردن لغزشها و غلطیهائی عقلیت جدید در مسائل تمدنی و انسانی آراء ایشان را در سلسله نسوان ملاحظه باید فرمود که از آن جهالت ایشان خوب نمایان می شود.

نسوان و کشور های عسکری

پیش از همه فکر جدید بسناید تمدن خود را بر محرومی نسوان از تمام حقوق انسانی

قائم کرده این قانون را وضع کرد.

(۱) زن بعد از شوهر کردن از اقارب خود منقطع شده یک فرد خاندان شوهری گردد، تمام املاک آن از شوهر است و او را در چیزی حق ملکیت نیست و نه مالک

می تواند شد. و بعد از نکاح تا که از خانه رسته دار خود رخصت نشود آن را در ملک شوهر هیچ دخل نیست و درین صورت اگر شوهر وفات شود آن وارث نمی گردد.

(۲) زن شود اگر تا آنکه در خانه شوهر خود نباشد آنرا با ولاد خود کدام تعلق نیست (درین اشنا) اگر مادر فوت شود یا یکی از اولاد فوت شده در میان ایشان وراثت جاری نمیشود بلکه کلان خانه و سرپرست هر چیز را حقدار است.

(قانون رومالمقاربات التشریعیة بین القوانين الوضعیة المدنیة)
والتشریع الاسلامی - سید عبداللہ ص ۱۴۱

(۳) زن را خرید و فروخت و دخل دادن در معاملات دیگر اگر چه ملکیت خودش باشد، هم بدون اجازه شوهر حق نیست. و اختیاری ندارد.

(۴) شوهر را حق تسلط در املاک زن خود حاصل است که زن اختیار خرید و فروخت و شرکت را ندان ندارد (حواله مذکور قانون فرانس ص ۱۴۵)

(۵) زن در هیچ معامله مدعی و یا مدعی علیه شدن نمیتواند و بدون اجازت شوهر در عدالت هم حاضر شدن نمیتواند (حواله بالا ص ۱۸۱)

عقلیت جدید از روی این قوانین زن را یک جانوری اختیار قرار داده آن را ملکیت شوهر شمرده و مگر وقتی که این جذب نظام عقلیت جدید بدرجه افساط رسید اساس تمدن را بحریط مطلق و آزادی کلی زنان نهادند و در تمام امور زن را مساوی مرد قرار دادند. اکنون زن را بغیر اجازت شوهر در خلوت نشن و صحبت کردن با مرد اجنبی آزادی بدست آمد و چند کمائی که شوهر می کرد همان قدر زن نیز کمائی کردن گرفت و رشته از واداجی آنقدر کمزور شد که هرگاه دل زن بخوابد یا مرد خوب صورت و مالدار تعلق قائم کردن می تواند تا که از شوهر خود علیحدہ شود. آخر نتیجہ اش همین برآمد که نظام تمدن و اصول عالمی زندگی در هم برهم شد. بعض شوهرها از بغاوت زنان

بغاوت زنان خودتنگ آمده خودکشی کردند. لدوسی مشهور بنام WOMAN (اومین) در متعلق زنان یک کتاب نوشت و در آن کتاب فیصله کرده است که علاج تنهایی عالمی قوانین اروپا مسترد درین است که زن مطابق قواعد و انایان مشرق دوباره حفاظت و مگرانی کرده شود.

لواطت | لواطت را تباه کن تمدن دانسته اولین قانون تمدن عقلیت قدیمه همین بود که این فعل ضحیت را حرام قرار داده شود.

چنانچه حرام و ترار داده شد. لاکن بے لجامی عطا کرده عقلیت جدید بواسطه همین فعل بد را و پا را سدوم و عموری گردانیدار کن مجلس شوری برطانیه که رعیت آنها را پدر و مادر خود می شمارند لواطت را جایز قرار دادند و بندریه دستخط ملکه الزبتیه آن ماده را یک جز قانون ملکی قرار دادند. آیا ازین واقعات معلوم نمیشود که عقل پیچیدگی بای مسائل تمدن راحل کردن نمیتواند بلکه درین الهام ربانی ضرورت است؟ چنانچه اقبال گفته است :-

فاد کا بے فرنگی معاشرے میں ظہور کر دساده ہے بیچاره زن شناس نہیں ترجمہ :- در معاشره فرنگی فاد بظهور آمده است که این بیچارگان از سادگی و بے خردی زن را نه شناخته اند که ازین چه فاد بر پا میشود :-

عقلیت جدید و ماوراء الطبیعات | از ماوراء الطبیعات آن حقائق مراد است که از

تجربات مادی بیرون باشد و انسان بعقل و حواس و جدان خود در آن هیچ فیصله بر قطعی نتواند کرد با الکل ظاهراً است که برای تجربه انسانی دو امر ضروری است.

(۱) اول این که انسان بآن چیز که تجربه آن می خواهد هم زمانه و هم عصر باشد یعنی هر دو در یک وقت موجود باشند.

(الف) مبدا عالم

لهذا از روی این قاعده امور متعلقه قب

الانسان یا بمبدأ الان از دایره سائیه

اند یعنی این فیصله که قبل از انسان چه بود و آغاز انسان چه طور و کی شد؛ این هر دو چنان اند که بواسطه خروج شان از ذرائع معلومات انسانی برای آن غیب پوشیده اند. ازین جهت انسان نه در متعلق آغاز و ابتداء خود چیزی فیصله قطعی کردن می تواند و نه در باره آسمان و زمین و ستارگان و آفتاب و مهتاب کدام رایی و خیال قطعی قائم کردن می تواند، و اگر کسی هم تخمینی و خیالی رایی خواهد بود نه که حقیقی. و آن مجیب این حقیقت را باین طرز بیان کرده است. مَا أَشْهَدُ تَهُمُ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلَقَ أَفْئِهِمُ وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَصِدًا ط

ترجمه: - من آن منکران را نه در وقت پیدایش آسمان و زمین حاضر کرده بودم و نه در وقت پیدایش خود انسان و نه چنین گمراهان را در رازهای تخلیقی دست و بازوی خود گردانیده بودم -

(ب) منتهای انسان

از روی همین قاعده واقعات بعد از انسان و ما بعد موت آن که آنها را منتهای انسان

باید گفت با انسان هم زمانه نیستند که انسان در متعلق آنها کدام رایی قطعی قائم کردن بتواند. عالم قبر و برزخ باشد یا عالم آخرت، هر دو از تجربات انسانی و از دنیائی سائنس خارج اند، لهذا رایی انسان را در باره این امور کدام قدر و قیمتی نیست و نه کدام مرتبه دارد.

رُوحَانِیَّات

امردوم که برای تجربه انسانی ضروری است کشف بودن آن اشیاء است. لهذا اشیاء لطیفه از دایره تجربات و

تجربه و تحلیل انسانی بیرون اند که انسان تا آنها رسائی ندارد این چنین اشیاء از

دائرة ساینس نیز بیرون اند که بذریعہ آن تجزیہ و تحلیل دینہا نتوان کرد - آن اشیا لطیفہ ذات الخالق کائنات، و ملائکہ و ارواح انسان، و حسن و قبح اخلاق و اعمال انسان اند بلکہ تمام دائرہ ہای زندگی نوع انسان از دنیا و قبر و آخرت، تعیین ضرر و نفع آن و تشکیل حدود آن از تجربات انسانی و سائنسی خارج اند - لهذا انسان از رسائی بآن حقاقت قاصر است. ذریعہ علم این سه چیز مبداء انسان، منتهاء انسان، روحانیت لطیفہ بدرجہ کامل "صفہ روحی و الہام ربانی است کہ بذریعہ انبیاء علیہم السلام انسان حاصل کردن می تواند - و بعد از حصول این علوم با ذرائع انسانی متصادم نہ می شوند بلکہ موافق ذرائع علمی انسان اند - مثلاً بذریعہ گوشش آواز با و تقاریر را معلوم میتوان کرد و با چشمش الوان و صغر و کبر اشیاء را مشاهده می توان کرد مگر چشم از معلومات گوشش و گوشش از معلومات چشم عاجز است - اما در معلومات ہر دو کہ در مواضع مختلفہ اند هیچ تضاد و تقاضا نیست، همچنان عقل از ادراکات حس و حس از علوم عقل عاجز است، ولی در میان ہر دو در محل خود هیچ تناقض نیست، ہمین حال است حس و عقل را با وحی الہی کہ این دو قوت از وصول بعلم حاصل کردہ وحی بذات خود ہرگز رسیدن نہ میتوانند - لیکن معلومات این دورا با معلومات وحی کدام تضادم و اختلافی نیست - ازین معلوم شد کہ تضادم در میان معلومات عقل سلیم و حس صحیح و معلومات وحی ناممکن است - چونکہ دو چیز صحیح ہرگز ضد یک دیگر نہ می شوند - لهذا در مابین مذہب و سائنس تضادم را امکانی نیست، بلکہ دائرہ ہر یک جدا جدا است. سائنس تا دائرہ مذہب پرواز کردن نہ می تواند - اگر سائنس بغرض دشمنی و جذبہ انتقام مداخلت در مذہبیات شروع کند خود سائنس برای انسانیت زہر باطن گردیدہ بہ ہلاکت انسان تمام می شود چنانچہ از یک دماغی و بے راہ روی ساینسدانان دور حاضر چنین بہ نظر می آید.

نظریه ارتقائی لامارک و تردید آن بدلائل شش گانه

از همه پیش لامارک LAMARCK این را ثابت کرد که عمل ارتقاء از اثر توهمی خارجی نیست، بلکه سرگاه در یک نوع خواہش و میلان زیادہ پیدا شود پس از محرکات اندرونی آن ارتقاء شروع شدہ آن چسبہ نشود نمایی یابد. وی برای این دعوی طفل را مثال پیش کردہ است کہ چند عرصہ بعد از پیدائش در دل آن جوش پیدای شود کہ آن ہم مثل بزرگان خود بر پائی خود برود تا آنکہ در آن این صلاحیت پیدا میشود. بہ همین طور انواع مختلفہ درجہ بدرجہ از زیر بنا لا ترقی نمودہ شکل نوع بلند خود را اختیار می کند. مثلاً گردن شتر قبلاً مثل گردن دیگر حیوانات کوتاہ بود مگر وقتیکہ دیگر حیوانات را دید کہ از زیر برگ درختان را می خورند، بنا بر ضرورت غذا در دل آن آرزو پیدا شد کہ گردنم دراز شود تا کہ مثل دیگر جانوران من ہم برگ بخورم، چنانچہ رفتہ رفتہ گردن آن دراز شد.

تردید نظریہ لامارک (LAMARCK)

- (۱) در اثبات ارتقائی بودن خلق انسان کدام وجهیکہ لامارک بیان کردہ است کم از جنون نیست، زیرا کہ مخلوقات را چہار درجہ است کہ ادنی ترین آنها جماد است، بعد از آن حیوان و عالی ترین آنها انسان است. در جماد اصلاً خواہش نیست تا کہ آن سبب ارتقاء گردد در نبات و حیوان اگر یک گویہ خواہش باشند ہم لکن در آنها آنقدر شعور و ادراک از کجاست کہ بلندی و برتری یک نوع را دانستہ آن را خواہش کنند؟
- (۲) برای خواہش چیز تصور کامل و ادراک وافر ضرورت است. ما خواہش آم خوردن و حکمران مقرر شدن را در آن وقت میکنیم کہ آن دو ما را علم کامل باشد.

علامہ لامارک کہ در سال ۱۸۰۹ م. آن جهان رفت یکی از ساجدین فرانس بود. از تصنیفات آن الدائرة المعارف النباتية والتاريخ الطبيعي للحيوانات الافريقية ونظريه لامارک زياده مشہور است. مؤلفها عيسائي بود. (از مترجم)

(۳) برای آن خواهش اسباب ممکنه در کار است که در نوع پائین موجود نیست، پس خواهش ارتقاء بطرف یک نوع بلند چه گونه میتواند کرد با اینکه سامان تکمیل خواهش نزد آن موجود نیست آیا یک شخص بی تعلیم این خواهش می کند که مهندس بزرگ یا سرجنرال شود؟ در مثال گردن شتر، اسباب خواهش گردن دراز را خواهش کرد؟ باقی در مثال طفل انتقال از ضعیف بطرف قوت نتیجه لازمی فطرت آن طفل است که تدریجاً نشوونما می یابد درین خواهش را کدام دخلی نیست. اگر خواهش نکند هم بوقت مقرر با پیما خود می رود.

(۴) چهارم اینکه ارتقاء از نوع ادنی مثل حیوان مطلق بطرف نوع اعلی که انسان اگر نتیجه خواهش کدام نوع باشد، آن نوع ادنی را علم بصورت انان و قالب آن و صفات و خصوصیات آن ضروری است، لیکن در آن وقت که انان وجود نداشت حقیقت انان را از کجا شناخت که خواهش ارتقاء بطرف آن در دلش پیدا شود.

(۵) پنجم اینکه کمالات انانی در نوع پست موجود نبوده، پس از منفی به مثبت چگونه ترقی کرد، و قتی که این عمل صفت را ارتقاء طبعی بوقوع می آمده باشد، بدن دخل فعل خالق کائنات؟، پس هستی از نیستی چه طور بوجود آمد؟

(۶) ششم اینکه بعد از انان شدن ارتقاء چرا بند شد؟ و ازین بطرف نوع اکمل چرا ترقی نکرد؟ بلکه این عمل جاری می باید بود خواه نمونه می بود یا نه. در مرتبه جمادات نبود و در مرتبه نباتات حیوان نبود و در مرتبه حیوان مطلق انان نبود و در میان عمل خالق حکیم را هم دخل نبود تا که عمل ارتقاء را تا یک حد جاری میداشت اعمال به رفتار طبعی شده است. پس بعد از رسیدن بمرتبه انسان عمل ارتقاء چرا بند شد؟

نظریه ارتقائی دارون و تردید آن | دارون نیز وجه خلق کائنات را برپیری لامارک ارتقاء فهمیده است. مگر

ارتقاء این از ارتقاء لامارک مختلف است. دارون بنیاد ارتقاء خود را باین سه اصول نهاده است: تنازع لبقاء، انتخاب طبعی، بقاء اصلح وی دعوی دارد که فطرت آن نوع را باقی می گذارد که در آن صلاحیت بقاء باشد. باقی انواع رفته رفته فزای شوند. و فطرت از روی اصول انتخاب طبعی فقط آن انواع را انتخاب می کند که برین معیار (بقاء) برابر باشند و باقی انواع را فنا می سازد. و نتیجه آن را بقاء اصلح نامند و کشمکش با همی انواع را تنازع لبقاء گویند. (گویا که انتخاب طبعی و تنازع لبقاء بمنزله مقدمتین اند و بقاء اصلح نتیجه آنها است) مثال شتر را چنین وجه بیان کرده است که گردن دراز نتیجه خواش خود شتر نیست بلکه در ابتداء دو قسم شتر یعنی گردن دراز و گردن کوتاه هر دو موجود بودند و در میان ایشان تنازع در سلسله تحصیل غذا شروع شد. چونکه بر گهای جانب پست و قریب زمین ختم شد و برای شتران کوتاه گردن چیزی از اسباب غذا نماند، تماماً از قحط و گرسنگی ختم شدند و اصلح که شتر گردن دراز باشد باقی ماند و در آن سلسله توالد و تناسل جاری شد که ازان نقصان شتران فنا شده پوره شده. این است نظریه دارون و بنیادش برین است که فطرت به انصاف فقط قوی را میماند و کمزور و ضعیف را ختم می کند. اصلی بانی و واضع نظریه ارتقاء لامارک است. لکن در اروپا نظریه آن مقبول نشد بلکه نظریه دارون مقبول گشت. با وجود که در انکار خدا و قول بارتقاء مادی هر دو متفق بودند. وجهش این بود که در دوره جدید اروپا مقبولیت کلام نظریه، از راه معقولیت آن نیست، بلکه از راه موافقت و ترجمانی جذبات و خواہشات ایشان است، اگر چه آن نظریه بدرجه آخر نامعقول باشد. نظریه دارون با مزاج جنگاور و مذاق استعمار پرست اروپا موافق بود که کمزور را ختم نموده فقط قوی را در میدان تنازع لبقاء باقی باید ماند و این حق ایشان است. لهذا در تمامی مکاتیب و فاکولتها این نظریه مقبولیت کامل حاصل کرد. ازین پیش تر معلوم شد که فکر دانشمندان اروپا

کم و فکر جذباتی ایشان زیاده است. نور عقل مردم اروپا بسیار اوقات و ظلمات جذبات و مفادات محسوف میشود و از ادراک اصل حقیقت قاصر می مانند اکنون نظریه دارون را رد خواهیم کرد. اگر چه ازان شش دلائل که نظریه لامارک را تردید کردیم تردید نظریه دارون نیز می شود، مگر علاوه بران شش دلائل، براهین دیگر هم پیش می کنیم تا که حقیقت ارتقاء دارون خوب معلوم شود.

تردید نظریه دارون

نظریه معاشی مارکس نیز مبنی بر نظریه ارتقاء دارون است. فرق صرف همین است که در نظریه دارون تمام تبدیلیهای انسانی و همه انقلابات تمدن انسان تابع و اثر امور خارج از انسان اند. و نزد مارکس تمام این تبدیلات و انقلابات اثر تبدیلیهای معاشی است درین هر دو متفق اند که انسان از گرد و نواحی خود مجبور است و غلامی و پسر وی ماحول خود می کند که اراده اش را درین دخیلی نیست.

نظریه دارون جبر است

مارکس خود قائل است که تشکیل اراده انسان از حالات معاشی خارجیه آن میشود. اعتراض بر نظریه سرد و ملزوم

- (۱) بپرد و این سوال دارد می شود که هر دو بتقدیر قائل اند و انسان را از عمل معطل می شمارند. از ایشان سوال می کنیم که آیا این تضاد و تناقض نیست به نظریه لامارک به نسبت نظریه دارون قدری سنجیده بود که تبدیلیهای انسانی را نتیجه میل تا دثره سعی عمل آن قرار می داد، مگر دارون انسان را از ماحول خود مجبور قرار داد.
- (۲) در بقای اصل که اصول نظریه دارون است، حوصله افزائی طاقتهای غلامانه

و ترغیب یار و مددگار گذاشتن انسان منطوم یافته میشود که ازان رحم و شفقت
فطری یک انسان بآن دیگر ختم میشود، بلکه این یک تحرک بدامنی است در دنیا.
(۳) مطابق نظریه ارتقاء دارون و نظریه معاش مارکس انسان یک بازیچه
می گردد برای عوامل خارجی و حالات معاشی (چونکه انسان بیچاره بقول ایشان
مجبور است) و برای عملی و اراده انسان کدام محل و میدان باقی نمی ماند. و با وجود
اشرف المخلوقات بودنش محکوم ماحول خود می گردد. و از روی سَخَر لَكُمْ مَا
فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ آن حاکمیت و قوت تسخیر که بر واقعیات عالم داشت آن فنا
شده جذبه ترقی و ایجاد می که داشت آن هم ختم میشود.

(۴) هر دو جنگ عظیم گذشته نظریات دارون و مارکس را غلط ثابت کرد غلطی
ارتقاء دارون ازین ثابت شد که تعمیرات انسانی یک صدی گذشته را این دو جنگ تباه
کرد. ارادات و خواہشات انسانی تعمیر و آبادی ماحول خود را خاکستر کرده فانی کرد.
و ارتقاء در انحطاط تبدیل شد. غلطی نظریه معاشی مارکس ازین ثابت شد که دران
دو جنگ زیاده تر نقصان بمزدور رسید که در شرکت با کار می کردند و زیاده بمباری
در شهر باشد، از اثر آن جنگها غربت و افلاس غربیان مزید ترقی کرد و در راپور محاشرتی
و معاشی اقوام متحده (بین المللی) مندرجه انجام کراچی، امسی ۱۹۵۳ء درج است
که نصف آبادی دنیا از اثر جنگ در فاقه کشی و بیماری مبتلا شد.

(۵) در متعلق ارتقاء جارج برناود شامی نویسد که :-

« چقدر مقام حیثیت است که آن شخص که در پیش روی انسان خلیج
بیت ناک ناامیدی و مایوسی را کند آن دامن بود که نظریه ارتقاء خود را قائم کرد
و دران محط، موت، حماقت، انفاقهای احمقانه، و مثل این طاقتهای کورانه در
کار مصروف اند. تعجب است که نه آنرا سنگسار کرده شدند در مقابل این دشمنی نسل

انسانی آن را بدر کشیده شد بلکه چپانه آنرا نجات دهنده دنیا و مثل یک پیغمبر عهد
جد تسلیم کرده شد. در جائی دیگر می نویسد که نظریه دارون ازین سبب مقبول
شد که هر حزب یک قسم اغراض داشت که این نظریه مؤید آن اغراض بود. از حامیان
جنگ گرفته تا پرستانان اشتراکیت و سرمایه داری این نظریه را پسند کردند. جنگ پسند
و سرمایه داران و چه پسند کردند که درین تنازع ببقا و بقا اصل قرار داد
شده بود. و از روی این نظریه شکست مزدوران و بر باد ی ایشان، دفع مندی
طاقتوران و زور آوران را یک قانون فطری و ازلی قرار داده بودند. و ابطال
بنی آدم اعضا یکدیگر اند درین موجود بود. و اشتراکیان نظام خود را بقا
اصل فهمیدند ازین بیانات معلوم شد که لغزشات فکر جدید در حل مسائل تمدنی
چه قدر خطرناک است.

حماقت فکر انسانی در حل مسائل تمدنی

پروفسور لاسکی می نویسد که در چهار دیواری تجربات شخصی خود چنان محصورم
که از راجع شعوری بصیغه ذاتی خود را معیار حق میدانیم. اگر ازین یقین که رای
ذاتی ما همیشه صحیح میباشد دست بردار شویم نصف آن مصیبت های که از انقلابات
معاشرتی بوقوع آمده است ختم میشود. واقع این است که در معلومات انسانی دریا
علت و معلول از روی تحقیقات جدید آن قدر مشکل است که در عالم طبعی حصول آن به
همان قدر آسان بنظر می آید. چونکه در اول الذکر راجی و فسیله ما از جذبات و تعصبات
خالی نمی ماند بلکه نجات از آن تقریباً ناممکن است. همین جذبات
و تعصبات راجی و فکری ما را در انتخاب آن مفروضات و اصول موضوعه آن متاثر می سازد
حال آنکه ما بنیاد نتایج خود را بآن نهاده ایم. اما در علوم طبیعی و کمیا عقل غیر جانب دار

و انصاف پسند می باشد. مگر در معاملات و امور اضافیه عشر آن انصاف و غیر
جانبداری هم باقی نماند. (اشترکیت والسلام - صدیقی ص ۲۹۸ و ص ۳۰۴)

نارسانی فکر جدید در ما و امارات طبیعیات و حقائق لطیفه

از تحریرات گذشته معلوم شد که با وجود محسوس و غیر لطیف بودن انسان فکر جدید در
معاملات انسانی از رسانی بحقیقت قاصر ماند، و از غلطی افکار خود انسانیت را بمصائب
مبتلا کرد و این نتیجه انحراف از هدایت ربانی است. اما ما در ما و امارات طبیعیات مثل
خدا، ملائکه، رساله، عالم آخرت و روح انسانی ضعف و بیچارگی فکر جدید در متعلق
این مسائل به نسبت مسائل انسانیت زیاده واضح و نمایان است. بلکه انسان درین
امور محض محتاج هدایت ربانی و الهامات خداوندی است. آن فلاسفه غربی که خدا
و حقائق دینیّه مذکوره را انکار کرده اند مثل رابرت انگرسان و غیره حقیقت آن
انکار محض همین است که ما آن چیزها را نمیدانیم، گویا که اظهار لاعلمی می کنند، زاینکه
عدم این حقائق دینیّه بالیشان معلوم باشد در الکلام (از شبلی نعمانی) این قول
فیمیل^۱ فلا ریان فرانسسی منقول است که تمام فلاسفه غربی از ادراک این مسئله
عاجز اند که وجود چطور متحقق شد و چطور ترقی کرد لهذا ما را از اقرار کردن یک
خالق ازلی و ابدی چاره نیست. فونتل^۲ در ان سیکلوپیدیایمی نویسد که مقصد
از طبیعیات فهم و ادراک وجود خالق است و درین شک نیست که وجود الله و
خالق کائنات بدیهی است. پلوتمارک^۳ ریزک نیوٹن می گوید که ترتیب عالم موجوده
بدون خدای علیم و قدیر ناممکن است. هربرت اسپنسر می گوید که با فرض و رفوت ازلی
و ابدی خداوندی در بالائی انسان موجود است ازین سبب باقی علوم نیز از
فکر جدید خارج است که با وجود محسوس بودن کیفیات و معاملات انسانی

چونکه آنها از تجربه مادی خارج اند، لهذا فکر جدید از ادراک آنها قاصر است. پس ادراک نبوت و ملائکه و روح انسانی و حسن و قبح اعمال چه طور ممکن می تواند شد. در مجالس شوری ضیله های مفکرین جدید در مخلق اعمال و کردار انسانی روزمره تبدیل میشود. گاه قانون تجارت را تجویز نموده تصویب می نمایند و بعد از محسوس کردن خامی باز آنرا ممتنع قرار میدهند. و گاه قانون آزادی و جواز شراب نوشی را اجراء میکنند. لکن وقتی که مضرت شراب نمایان شد در ۱۹۳۶ امریکا خواست که دوباره قانون بندش شراب را نافذ کند، مگر در مقابل عوام عادی بشراب قانونش هیچ ثابت شد. گاه قانون بندش طلاق را وضع کرده بواسطه قانون جواز طلاق از اسلام انکار کردند. وقتی که حالات ازدواجی ایشان را مجبور کرد و باز قانون جواز طلاق را تسلیم کردند.

همچنان در متعلق معاملات انسانی روزانه قوانین وضع نموده بعد از تجربه چند روز آن را منسوخ میسازند. از همین سبب دکتور مشهور و ماهر علم الحیات لایئدر مارگن نوشته است که وجه ارتقاء انسان ممکن نیست تا آنکه اصلی تخلیق یعنی خالق کائنات را اقرار کرده نشود. اگر ارتقاء طبیعی باشد سوال پیدا میشود که تقاضای ارتقاء از کجا آمد؟ دوم این که ارتقاء یک زمینه است و برای هر زمینه یک منزل مقصود ضرورت است که بذریعہ زمینه عروج بآن آسان شود، لهذا برای ارتقاء نیز مثل زمینه یک منزل مقصود و بام عروج در کار است چونکه خود ارتقاء مقصود بالذات نیست بلکه برای رسیدن و عروج بام مقصود است که آن ذات رب العالمین باشد. مشکلات علم الطبیعیات در علم الحیات حل میشود و غوامض علم الحیات در علم النفسیات واضح میشود و دقائق علم النفسیات در علم التعلیل و التحلیل یعنی منطق منکشف می گردد و گره کشائی باریکی های علم التعلیل و التحلیل در مقام

روحانیات و الهیات الهیه بدست می آید از همین وجه است که دو صدر سار فیصله
 فکر جدید را در متعلق ماده تجربه مابعد نیست و نابود کرد که ماده سالمات و اجزاء
 ایمنی (اجزاء لا متجزی) نیست بلکه ذرات برقی است بعد ازین دیگر تحقیقات شد
 که ذرات برقی نیز ماده نیست بلکه ماده قوت محض است که از آن تعبیر صحیح به نور می
 کنند (ملاحظه کن که) معامله از خارجیت و جزئیت بدیهیت و کلیت رسید
 (غبار خاطر ص ۱۳۹)

برای راه نمای عقل و حی ضروری است | همچنانکه برای درک علم الطبیعیات و

محسوسات دو قسم روشنی ضرورت است، یکی روشنی داخلی که در چشم موجود است
 دوم روشنی خارجی که از وجود آن خارج و بعالم بالامر لوط است. چونکه اگر
 انسان نابینا باشد از محسوسات و مادیات و تجربه طبیعیات هیچ فائده گرفتن
 نمی تواند تا آنکه در چشمش ضیاء نباشد. مگر وجود این نور در چشم نیز قدرتی
 و سماوی است که اگر خود آن موجود نباشد باز هم تحقیقات و دریافت نظریات
 مادی ممکن نیست لهذا برای درک امور متعلقه با انسانیات و مادیات و طبیعیات مثل
 خدا مدائک نبوت، آخرت، مجازات اعمال، حسن و قبح اعمال انسانی، و آثار و نتائج
 دنیوی و اخروی آن نیز وجود دو نور ضروری است یکی داخلی که آن عقل خدا داد است
 دوم خارجی که آن الهام و وحی ربانی است تا که عقل در روشنی و حی خفای لطیف
 و غیر مادی را درک کردن بتواند. مادیات که کدام درجه ندارند برای ادراک آنها دو
 روشنی را بند و بست کرده اند. این ممکن نیست که برای مادیات و طبیعیات که درجه
 بندی دارند بند و بست دو نور زکده باشند. چنانکه برای ادراک مادیات
 با وجود روشنی داخلی که عقل است روشنی خارجی و سماوی که آفتاب و مهتاب

و برق و عنبره است انتظام کرده اند، اگر برای ما و رابر الطبیعیات که زیاده غامض و پوشیده اند مزید بر روشنی داخلی که عقل است، روشنی خارجی را که وحی است انتظام نه کرده باشند. این سراسر خلاف حکمت است این انتظام نور خارجی بسلسله انبیاء و وحی آسمانی کرده شد. دآخری و جامع ترین و کامل ترین روشنی و وحی که محفوظ کرده شد تا ابد، آن بشکل قرآن مجید است.

آن کتاب زنده و قرآن حکیم حکمت اولایزال است و قدیم
صد جهان تازه در آیت اوست عصر با پیچیده در آفات اوست
(اقبال)

یک نظر اصولی و سیاسی بر نظام سرمایه داری و اشتراکیت

نظام اشتراکیت و سرمایه داری فرزند ناخلف و ناصالح تهذیب مادی اند از نگاه تاریخی چونکه سرمایه داری قبلاً بوجود آمد و اشتراکیت بعد از آن، لهذا سرمایه داری فرزند کلان تهذیب مادی است و اشتراکیت ولد کوچک آن ناخلف ازین سبب گفتیم که با وجود پیداشدن هر دو از یک مادر در میان خود سلوک و رفتار برادرانه نه کردند و نه با هم اتفاق دارند بلکه همیشه در جنگ با یکدیگر مصروف اند. و سلسله جنگ هر دو بهیچى شدد و غ است که هرگز ختم نخواهد شد و نه امید ختم شدن آن است این هر دو فرزند در حق مادر مشتاق خود که تهذیب مادی است نیز از فرزندانند زیرا که تهذیب مادی کدام سامان راحت و آسایش که بعد از جانفشانی و مساعی بے پایان آماده میکند و کدام نقشه زندگی مادی که تعمیر میکند این دو فرزند و اولاد و پیرو ناخلف آن را ختم می کنند تا آنکه در میان مادر و پسرانش همیشه جنگ جاری است از دست بمب دو فرزند نا اهل جنگ عالمگیر بر پا میشود لاکن تا هنوز دین جنگ را بجای تعمیر و تخریب مادر و فرزندانش فیصله قطعی نه شده است.

تا الحال نہ مادر ختم شدہ است و نہ فرزندانش تباہ شدہ اند۔ کلام تیاری کہ برای جنگ فیصلہ کن دو فرزند کردہ اند و نظام جنگی خود را از ہم ہی ایمنی و بایندرجہی و میزائل مکمل کردہ اند، ممکن است کہ در مستقبل قریب در میان مادر و اولادش آخری فیصلہ وقوع پذیر شود۔ خیال ما این است کہ درین آخری جنگ نیز نہ فاتح و غالب خواہد بود و نہ مغتوح و مغلوب بلکہ ہر دو فریق جنگ فنا خواہند شد۔ مادر (تہذیب مادی) با اولاد خود تماماً فنا خواہند شد اگرچہ این یک پیش گوئی قبل از وقت است لکن زمانہ خود نشان خواہد داد کہ چیزیکہ ما گفتہ ایم آن صحیح است۔ خیال اقبال مرحوم نیز ہمین بود۔

تمہاری تہذیب اپنے خنجر سے آپ ہی خودکشی کرے گی

جو شاخِ نازک پہ آشیانہ بنے گا ناپائیدار ہوگا!

ترجمہ: تہذیب شما خود را بخنجر خود خواہد کشت، زیرا کہ آشیانہ کہ در شاخِ نازک تیار شود آن بے اعتبار و ناپائیدار است۔

اکنون وقت جان کنی و حالت نزع تہذیب جدید است۔ مگر عاشقان این تہذیب فریب الموت این قدر در سرش ہجوم دارند کہ عنصر جدید عالم اسلام ہم دراز خود کردن این تہذیب در بستر مرگ بے آرام اند و در حصول این بقران کردن و فدا نمودن تمام ورنہ تاریخی خود تیار اند۔ روی کلام من بطرف از خود کردن تہذیب جدید است نہ بطرف از خود کردن کسب و ہنر جدید، چونکہ از نقطہ نظر تعلیم اسلامی برای بقای مسلمانان ہنر جدید یک امر ضروری و در سامان جہاد شامل است کہ جہاد در اسلام فرض است۔ مگر در ہنر جدید و تہذیب جدید دقیق فرقی است کہ بعضی جدید و افراد تعلیم یافتہ ما از ادراک آن قاصر اند، و از ہمین سبب غالباً در تمام عالم اسلام در میان قدیم (علماء) و جدید (منورین) جنگ و اختلاف

جاری است. و از نتیجه همین جنگ نامعقول یک حکومت اسلامی نیست که محکم و پایدار باشد. صدکاش که ارباب مکاتب و مدارس عصری و اصحاب مدارس دینی مطلب این دو لفظ مختصر را در یک وقتی درک کنند و هر دو قوت برای حصول هر دو مقاصد (دینی و دنیای) متحد شده کار کنند.

(۱) یک طرف ما بر علوم قدیمه و جدیده در مقابلہ دور کردن گندگی های تہذیب جدید متفق شده اقدام کنند

(۲) دوم از طرف دیگر هر وقت متحدہ شده در تحصیل ہنر جدید بکوشند تا کہ مسلمانان از بدبختی نجات یافته از زندگی حیوانی و جذباتی در کنار شوند و جنگ و جدال اِختم نموده در روشنی عقل و دین در ہر دو دائرہ کار اتفاق نموده اقدام کنند. دائرہ اول جنگ بخلاف تہذیب غربی و دائرہ دوم سعی نمودن در تحصیل ہنر غربی است اگر فریقین (قدیم و جدید) بفہمیدن مطلب یک دیگر کوشش کنند انتشار فکری و تضاد عملی از میان فوراً ختم میشود، چونکہ ارباب اقتدار ہم بہ تحفظ و رتہ تہذیب اسلامی زور می زنند. درین روز با حکمران اعلیٰ پاکستان ضمر رسائی تہذیب غربی را تذکر نموده بہ تحفظ تہذیب و تمدن اسلامی تلقین کرد. بما معلوم است کہ ذمہ داری این انتشار بہر چند افراد است کہ فریب خوردہ فتنہ استشراف اندومی خواہند کہ! در میان مسلمانان وحدت فکر و عملی پیدا نشود تا کہ در کدام وقت صاحب طاقت نگرند، و مقصد فکری شہنشاہیت پسندان حاصل گردد کہ برای حصول آن کورہا روپیہ خرچ می کنند.

از عمل نمودن برین مشورہ مذکورہ جنگ قلبی و زبانی ختم شدہ چنین معاشرہ اسلامی محکم بوجود خواہد آمد کہ جامع السباب ترقی مادی و روحانی خواہد بود.

مُعْتَدِل و فِطْرِي بُودَن نِظَامِ مَعَاشِي سَلَام

چونکه اسلام یک دین فطری است، لهذا در نظام معاشی خود نیز فطرت انسانی را خیال داشته تمام امور فطری بر حالت خود محفوظ داشت البته در کجا یک در آن «مور فطری» روی زیغ و کجی و بے اعتدالی رونما شد آنرا از ازاله کرده بمرتبه اعتدالش آورد. بعکس نظریه معاشی اسلام چونکه در نظریات معاشی اشتراکیت و اکتنازیت بی اعتدالی و انحراف از حدود فطرت موجود بود زیرا که این هر دو نظریه جذباتی بودند در نظریات جذبات حد شکنی فطرت لازمی است، لهذا اسلام در نظریه معاشی خود چنان اعتدال و موافقت فطری برقرار داشت که در آن تحفظ معاش و رعایت حقوق تمام طبقات انسانی ملحوظ باشد و از تمام نقصانات نظام سرمایه داری و نظام اشتراکیت نیز پاک کرده شد. تمام راه های که ازان حالت معاشی رعیت متأثر می شد و طبقه سرمایه دار خون غریب را می خورد نظام معاشی اسلام آن را بند کرد. و هر چه پیش از یک ازان در حریت و شرافت و جوش عمل خود مختاری انسان فرق می آمد. ازان نیز مخالفت کرد. سکون و اختکار مال را در حرکت تبدیل کرد. و بجای تنید کردن عداوت در میان اُمراء و فقراء حسن ایمانی و اخلاق را ذریعه ربط و محبت در میان هر دو قرار داده حقوق فقراء را ملحوظ کرد. و بعض مساوات مالی غیر فطری و ناجائز در میان اُمراء و فقراء قانون مساوات حصول رزق را قائم کرد و در توانین عدیه شاه و گدا را برابر حق مطالبه عطا کرد. و اشیا یک نتیجه و پیداوار سعی و عمل انسانی نباشد و کسی را بران اشیا بذریعه سعی و عمل و محنت انسانی بطریقه جائز بالذات یا به واسطه قبضه نباشد آن را ملکیت مشترکه تمام انسان باقرار داد. این ده اصول است که عمارت نظام معاشی معتدل اسلام برین باقائم است.

برقرار داشتن امور فطری تردید بی اعتدالی اشتراکیت

در نظام معاشی اشتراکیت مساوات مصنوعی و غیر فطری است و در نظام معاشی سرمایهداری تفاوت فطری است. اسلام اعتدال را قائم نموده هر دو را تردید کرد. مساوات مصنوعی را ازین سبب تردید کرد که آن خلاف فطرت است. زیرا که الله تعالی قوه پیدایش را برابر و مختلف پدید آورده است. لهذا قابلیت فکری و دماغی تمام انسانها برابر نیست و در قوه عملی ایشان یکسان است از تفاوت فطری این دو قوت نمودار شدن تفاوت مالی در طبقات انسانی لازم است و از راه همین تفاوت تنخواه طبقه ملازم پیشه و نوکر برابر نیست، و نه آمدنی تمام تاجرها یکسان است. و نه منافع تمام ارباب صنعت و حرفت مساوی است، چونکه قوه فکری و عملی ایشان برابر نیست. لهذا ثمرات و نتائج تفاوت فطری را بر حال خود ماندن عین عقل مندی است و جنگ و جدال بخلاف این تفاوت مالی که فطری است در حقیقت جنگ است بخلاف فطرت از هر جانب نامعقول است. ازین سبب اسلام این تفاوت فطری را برقرار داشت و وجود اُمراء و غرباء و مالدار و فقرا را هر دو را تسلیم کرد، و بدولت مندان آن پایبندی عائد کرد که حقوق فقر را نیز محفوظ و سلامت ماند و دولت مندان از حدود فطری خود تجاوز نکردن نتوانند. این اولین عدل اسلام است.

تردید بی انصافی سرمایهداری و تحفیظ حقوق دولت مند و غریبا

بدولت مندان مندرجه ذیل پایبندی را اسلام عائد کرد تا که اعتدال پیدا شده حق طبقه غریب محفوظ ماند.

(۱) غنی از حد فطرت و شریعت تجاوز نموده بذریع سود مال حاصل نکند بلکه بجای

این غریب را بطور قرض حسنه امداد کند.

(۲) بذریعہ رشوت و ظلم و دیگر ذرائع حرام مال بدست نیارد.

(۳) طبقہ سرمایہ دار بواسطه رزق از قبیل تجارت، صنعت، شرکت سازی، زمینداری اجاره داری، نوکری، محض باشر دولت خود قبضه نموده طبقہ غریب را محروم نکند. تا که ازین وسائل غیر سرمایہ دار نیز منتفید شدن، بتواند تفاوت فطری در مرتبہ خود ماند ورنه شکل قارونیت پیدا خواهد شد. و بجائی تفاوت فطری تفاوت قارونی رونما خواهد شد. و از آن تمام مفاسد و خرابیهها دیگر بوقوع خواهد آمد که خاصه لازمه نظام سرمایہ داری است.

(۴) آن حقوق که فقراء در اموال اغنیاء دارند اسلام بذریعہ قانون زکوٰۃ و عشر و خراج و دیگر صدقات اغنیاء را جواب ده فقراء قرار داده است. تا که ہر سال یک مقدار مناسب برای فقراء منتقل شدہ تفاوت فطری بر حال ماند و مزید بر آن ترقی نکند.

اسلام در معاشی نظام خود خایمہ ہای نظام معاشی اشتراکیت و سرمایہ داری را ازالہ کرد!

نقصان عظیم در نظام اکتنازی و سرمایہ داری کاروبار سود است اسلام ہر قسم سود را خواہ مفرد بود یا مرکب حرام قرار داد البتہ محض وصول اصلی قرض را اجازت داد۔
وَإِنْ تَبْتَغُوا فَلَکُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِکُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ ۝

ترجمہ :- اگر شما از سود تو بہ کنید البتہ شما را صدقہ اصلی قرض بدست می آید نہ شما را اجازت ظلم است کہ یک پیہ از اصل قرض نیادہ بجگیر نہ و نہ بر شما ظلم کردہ می شود کہ از اصلی قرض یک پیہ کم شود۔ (البقرہ)

و نیز ارشاد است :-

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ط (البقرة)

ترجمه :- ای مسلمانان! بترسید از خدا و ترک کنید باقی مانده سود را اگر شما بفرمان خدا یقین دارید -

همچنان آحل الله البیع و حرم الربوا خدا حلال کرد بیع را و حرام کرد سود را درین هر سه آیات الله نعم نقصان بنیادی سرمایه داری را دور کرده تمام انواع سود را حرام قرار داد، خواه آن اضعاف مضاعفه باشد یا کم - اگر چه ۲۵ پیسه فیصد باشد نیز ناقابل برداشت نیست چونکه در عرب دو چند سود رواج بود که بدترین انواع سود است، عادتشان این بود که اگر مدیون در مدت مقرر دین را ادا نکردن نمیتوانست با توسیع مدت در سود و نفع نیز زیاده میگرداند تا آنکه سود از اصل سرمایه سه چند زیاده می شد - این را نیز قرآن کریم بطور خاص حرام قرار داد -
وَلَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً (سود مخورید در هیچ وقت، خصوصاً به پنج که شما رواج دارید این برگزیده قابل برداشت نیست -) در آیت بالا همین شکل مراد است خلاص اینک ترکان کریم دروازه تمام اقسام سود را بند کرده سود خور را چنان بیم سخت داد که دیگر هیچ مجرم را قرآن کریم چنین بیم نداده است -

فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ - (البقرة ۵)

ترجمه :- اگر شما سود را ترک نمیکنید تیار شوید برای جنگ با خدا و رسول اگر از سود توبه کنید شما اصل مال خود را میتوانید گرفت نه از رأس المال زیاده اگر چه یک پیسه باشد - ازین تفسیر تحریف بعضی مردمان دل داده تهنیت غریب معلوم شد - چونکه قرآن مجید صورت عمومی و خصوصی سود هر دو را حرام نشان داد و

یک صورت سود که قباحیت خصوصی داشت حرمت آن را نیز بطور خاص ثابت کرده
ممنوعش قرار داد. و روزه در مضامین قرآن کریم تعارض لازم می آید. آیت فَلَكُمْ
رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ. وصولی اصل رأس المال را اجازت میدهد و بس، و آیت
وَذُرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الْكِرْبِ مطالبه باقیمانده سود را حرام قرار میدهد (که مطلقاً
گرفتن سود اجازت نیست خواه که مفرد باشد یا مرکب) اگر حرمت با سود و دچند خاص
باشد در میان این دو آیات اختلاف لازم می آید. و اگر تمام انواع سود حرام شود به
تمام آیات عمل می شود که هیچ آیت متروک العمل نمی ماند. در چهار ده صد سال
ماهرین قرآن همین مطلب را فهمیده اند.

قرآن لفظاً و معنی متواتر است | در قرآن تواتر لفظی و معنوی هر دو
موجود است، چنانکه الفاظ قرآن

بتواتر ثابت است که از انقلاب زمانه تبدیل نه میتوان کرد و مطالب و فصح قرآن و معانی
قطعی آن نیز متواتر است که از تبدیلی زمانه کس را اجازت تبدیل کردن آن نیست.
در هیچ وقت تبدیل و تحریف معانی و مطالب قرآن را گنجایش نیست. خواه ربوا
و سود باشد یا صوم و صلوة یا حج و زکوة یا دیگر مطالب متواتره قرآن. اگر بالفرض
مطالب متواتره قرآن محفوظ نباشد و هر کس و ناکس هر گاه که خواهد آن را تبدیل کردن
بتواند محفوظیت الفاظ قرآن نیز عیب و بله فائده میماند چو که غرض از حفاظت الفاظ
حفاظت معانی و مطالب قرآن است. اگر معانی محفوظ نماند از حفاظت الفاظ هیچ مقصد حاصل نمیشود
حرمت تجزیه را قبول نمیکند | در حرمت اشیا ضابطه و قاعده

اسلامی این است که در کم و بیش

کدام تفاوتی نیست تا که سود کثیر حرام باشد و سود قلیل جائز و حلال، ذر دی قلیل
و کثیرش هر دو حرام است. مالیکه بدریغ رهنی حاصل شود آن مطلقاً حرام است که

خواه کم باشد یا بسیار خود مرده بهر صورت حرام است که نه خوردن کم آن درست است و نه بسیار آن، لهذا در سود این حد بندی که سود مفرد حلال است و سود مرکب حرام این خلاف عقل و نقل است -

خلاصه اینکه آن چیز که مدار حکم است خواه کم باشد یا زیاده حکم آن تبدیل نه میشود - مثلاً سرقت حرام است مدار و علت حرمتش سرقت بودن است اکنون مسروق کم باشد یا زیاده در هر دو صورت حرام است و در حکم کم و بیش آن فرقی نیست - همچنین خود مرده حرام است - گوشت خوک و چیزهای ناشه آور، هرزنی غصب، ظلم تمامی این چیزها حرام اند و در تمام این ها کم و بیش یک حکم دارند که تمام صورتهای شان حرام است - و جمیع این است که شریعت چیزی را که حرام قرار می دهد از راه مفسد بودن آن است و فساد خواه کم باشد یا بیش در هر دو صورت واجب الاجتناب است - این قسم تجدد در دین بقصد اصلاح نیست بلکه لغرض افاد و بهانه تقلید فرنگ است - چنانچه اقبال می گوید -

محسوس یہ ہوتا ہے کہ آوازۂ تجددید

مشرق میں ہے تقلیدِ فرنگ کا بہانہ

ترجمہ - چنان معلوم میشود کہ شهرت جدید پسندی در کشور ہای شرقی ب بہانہ است برای تقلید و پیروی نمودن فرنگیان

در میان کافر و مسلمان، مولی و غلام معامله سوجاز نیست

بعض اشققہ تہذیب غربی در جواز ربوا این استدلال پیش میکند کہ در فقہ اسلامی در میان کافر و مسلمان، مولی و غلام معامله سود را جاز قرار داده شدہ است این استدلال بالکل غلط است چونکہ فقہ اسلام از جواز ربوا در بین اشخاص مذکور

بالکل انکار کرده است. درین دو صورت ربوی شرعی محقق نیست (تا که تجاوز آن تمتک
توانند کرد زیرا که جواز یک صفت وجودی است که سبق محل و موصوف میخواید و قتی که
در صورتین مزبورترین خود ربوا وجود ندارد و جواز آن از کجا آمده؟) نه اینکه درین صورت
ربوا است ولی جائز در میان هر دو مسکه زمین و آسمان فرق است، زیرا مفهوم شرعی
ربوا این است که مال معصوم و محفوظ کسی را در ضمن عقدی بدون بدل و عوض حاصل
کرده شود اگر در میان مولی و غلام چنان معامله پیش آید که غلام دو روپیه مولی خود
را داده یک روپیه از آن گرفت بعوض آن دو روپیه ازین سود نیست چونکه آن دو ترو
نیز ملک مولی است لهذا تبدیل ملکیت نیامد تا که ربوا محقق می شود، بلکه چنین باید فهمید
که مولی دو روپیه خود را از غلام گرفته بعد از آن یک روپیه نزد آن بطور امانت گذاشت
بچنان مال حربی نیز حلال است و مباح که بمثل صید و رملک آن نیست بلکه مالک حقیقی
ملکیت آن را ختم کرده است، الحال انتظار قبضه است که بران کدام شخص قبضه خواهد
کرد تا که از آن شود، قبضه کردن بر مال حربی چنان است که قبضه کردن بر حیوان شکاری
و وحشی - پس سود در میان کافر و حربی ازین سبب متحقق نیست که در آنجا نیز تهادله
نیست. همین راز است که فقها در درین دو صورت این لفظ را استعمال نکرده اند
که یجوز الربو بین المسلم و الحربی و بین العبد و مولاه بلکه این عبارت را استعمال کرده
اند که لا ربوی بین المسلم و الحربی و لا بین العبد و مولاه - یعنی درین صورت
بالکل ربوا نیست و نه مفهوم ربوا شرعی درین دو مورد است.

اسلام از احتکار و اکتناز و اشتراکیت منع نموده حریت شخصی را برقرار داشت

وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي

سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ۝ (قرآن مجید)

ترجمه: آنانکه جمع میکنند نقره و طلا را (روپیه را) و خرج میکنند در راه خدا، پس مشرود ده آنها را بعذاب دردناک -

الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ ۖ أَكَلَّا لَيَسْبَدَنَّهُ فِي الْخُطْمَةِ ۝ (قرآن مجید)

ترجمه: آنکه جمع میکند مال را و می‌شمارد آنرا بگمان اینکه آن پایدار است، هرگز چنین نیست بلکه آن را در دوزخ انداخته خواهد شد. در صحیح مسلم مرفوعاً از معمر روی است که: - من احسب نفسه و خا طئ كسبه سامان غذا را بغرضی قیمت شدن زرخ ذخیره کند آن مجرم و گنهگار است -

قرآن مجید درین ارشاد خود از قبضه نمودن یک گره بر ذرائع معاش انسانی منع فرمود -

(۱) خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ۝ تمام سامان زمین را خدا برای شما آفریده است که هر انسان را از ذرائع معاش آن حق استفاده حاصل است -

(۲) وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ ۝ ذرائع معاش شما را در زمین آفریده

ایم که هر یک از ان نفع گرفتن میتواند - هر فرد را در اکتساب رزق حلال و اضافی - ملکی شخصی خود مطابق قوه فکری و عملی خود که فطرتاً در ان موجود است بشرطیکه از حدود شرعی بیرون نشود حق حاصل است - آزادی و تفاوت فطری آن در مال دنیا عین حکمت است -

(۱) نَحْنُ قَسَمًا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۖ ما سامان زندگی را در میان انسان با در دنیا تقسیم کرده ایم -

(۲) وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ

بَعْضًا مَخْرُوبًا ه یکی را بر دیگر بلند کرده ایم در مرتبه تا که یکدیگر را تابع ساخته بام
زندگی خود را انجام بدهند. بیضاوی در تفسیر این مینویسد که تا که یکدیگر را در کار
خود استعمال کردن بتوانند. والفت و ربط و نظم برقرار ماند برای اینکه نظام عالم
درست ماند.

حکمت و راز در تفاوت مالی

این است نظم و تالیف در میان احزاب بشری و افراد آن یک مقصد بزرگ و هدف
عالی است، چونکه انسان بعکس دیگر حیوانات فطره مقتضی تمدن و اجتماعیت
است. بجز انسان دیگر حیوانات جدا جدا زندگی خود را پیش بردن می توانند مگر
انسان از راه مدنی الطبع و اجتماع خواه بودنش بدون اجتماع و جمعیت یک لمح
زندگی افرادی خود را بسر بردن نمیتواند.

احتیاجی بلباس

انسان را لباس ضرورت است که بذریعۀ آن
بدن خود را از سردی و گرمی حفاظت کردن
بتواند. لباس تیار میشود از تار و ریسمان پنبه، لهند آن را تعاون یک مزارع ضرورت
است که پنبه را کاشته برای آن اسباب لباس را مهیا کند. و برای صاف کردن و جدا
کردن پنبه از تخمش معاون دیگر ضرورت است که این کار را با انجام برساند. معاون سوم ضرورت
است که از آن تار بسازد، و بعد از بدست آمدن ریسمان معاون چهارم برای بافتن آن در کار
است. و بعد از این گر زنگ کردن ضرورت باشد رنگمال نیز بکار است که در آن لباس
زینت پیدا کند. بعد از تعاون و کمک یک جماعت آن لباس قابل استفاده می گردد.
همچنان اگر آن لباس پشمی باشد یا برای زنان و ابریشمی، درین باب یک
انسان کافی نیست بلکه احانت افراد متعدد در کار است چونکه یک انسان تنها تمام

این کار را انجام دادن نه می توانند.

احتیاجی مسکن

همچنان انسان را خانه و جای بود و باش
ضرورت است که در تعمیر آن سنگ و خشت و

چون و دمیت و گل ضروری است. حصول این اشیاء بغير تعاون دیگر ممکن نیست،
برای چوب کاری نجار، و برای گل کاری معمار، و برای اجزاء آهنی آن آهنگر را ضرورت
است و این کان به تنهایی کافی نیستند بلکه از مزدور و مردیکار چاره نیست تا آنکه عمارت
بپایان می رسد. برای جمع نمودن خوراک و غذا از راعت کار، و آرد کننده دانه جات،
سازنده تنور، صلح و یک و کاسه، مزدور برای آوردن روغن و مصالح امداد تمام
این افراد بالا ضروری است. برای صاف کردن راه و شوارع عامه حزب تنظیف، و
برای سرتراشیدن دلاک و حلاق، و برای شستن لباس ها گا ذرا در کار دارند
ازین معلوم شد که نقشه زندگی کامل انسان انفرادی نیست بلکه اجتماعی
است. این نظام حیات اجتماعی انسان وابسته با احتیاجی آن است. و بر سبب
همین احتیاجی ربط و نظم در میان افراد انسانی باقی است. اگر تمام افراد در
مالداری برابر باشند یکی از دیگر چطور کار گرفتن می تواند. اگر انسان یک دیگر را
گویند که سر من را بتراش دیگر در جوابش میتواند گفت که تو سر من را بتراش.
من از تو در چپیزی کمی ندارم چرا کنم؟ اگر گوید که لباس من را بشو نیز خواهد
گفت که تو از من را چانه می شوی؟ چونکه ما و تو برابریم. اگر جوابی و مزدور را گفته
شود که این صندوق را با بستره تا فلان جاه برسان، خواهد گفت که تو خود به دار
برسان من چرا پشت کنم؟ به هر صورت برای کار گرفتن از یک دیگر تفاوت ضروری
است که کار گیرنده بکار محتاج و کار کننده باجرت و پسیه. بعد ازین احتیاجی
و تفاوت تادله در میان کار و مال بوقوع می آید.

اگر مال همه برابر باشد دین تبادل ممکن نیست بلکه هر کس کار خود و عمل خود را می کند. لهذا برای قیام ربط در میان افراد انسانی تفاوت مالی ضروری است. تا که بے مال یا کم مال برای مالدار عمل کرده مال کمائی کند. لیکن اگر این صرف از طرف عامل و کارگر باشد پس مالدار یک فرعون زمان خود می گردد.

لهذا الله تعالی از هر دو طرف نظام احتیاجی را قائم کرد. اگر عامل و مزدور را تنخواه ضرورت است خدای تعالی مالدار را به کار محتاج کرده است. تا که از حاجت دو طرف بیک دیگر محتاج باشند. و در بیچ فروی صفت غنا و بے نیازی مطلق نباشد تا که یکی بدیگر ظلم نکند.

تفاوت در حیات اقتصادی انسان فطری است

از روی حکمت بیان کرده سابقه مقتضی فطرت این است که تفاوت مالی در میان انسان ضروری است. و مساوات مصنوعی که بعکس این است، سعی در حصول آن جنگ در مقابله فطرت انسانی است. و هر نظریه که بخلاف فطرت بر سر پیکار آید شکست خوردن آن ضروری است، اگر چه خونِ کردها انسان برآید آن ریزانیده شود، و اگر چه از روی این نظریه یک حزب انسانیت را بناحق در جنگ طبقاتی همیشه که بمنزله دوزخ است مضر و کرده شود. از همین سبب است که کشور های کمیونسٹ خواه در نظریه مساوات مصنوعی خود با شکست خورده اند. چنانچه قبلاً ذکر نمودیم در شوروی و دیگر ممالک اشتراکیت پرست با وجود خونریزی کردها انسان تفاوت نخواهد از ۱۲۰ تا سی هزار ماهانه هنوز موجود است. انجام هر نظریه انسانی در مسائل تمدنی همین است. لهذا ضرورت افتاد که بجائے جنگ با تفاوت فطری آزار نرساند مانده شود، و بذریعہ یک قانون فطری دیگر در زندگی معاشی یک توازن صحیح و فطری قائم کرده شود که آزار با التفصیل بیان خواهیم کرد. علت منطقی و فلسفی این تفاوت این است که سبب اصلی حصول مال و چیز است و آن دو در بدست آوری مال علت و عامل اصلی اند (۱) قوت فکری و ذهنی انسان که تمام اهل قلم بذریعہ این قوت مال حاصل می کنند (۲) قوت بدنی و جسمانی انسان که تمام مزدور پیشه و طبقه کاریگر ازین قوت مال کمائی می کنند. اکنون باید دید که آیا قدرت خداوندی این دو قوت را در انسان مساوی پیدا کرده است یا متفاوت. اگر چنین است پس در میان این دو قوت و نتایج این هر دو یقیناً فرق است که ذہانت و ذکاوت تمام انسانان برابر نیست و نه قابلیت و فراست ایشان برابر است بلکه در طلب علم که شامل

یک صنف اند بعض ناکام است و بعض کامیاب است کاینکه نیز فرق است که بعض نمبر اول و بعض نمبر وسط و بعض نمبر دنی میباشند. این دلیل است بر اینکه قابلیت فطره متفاوت و مختلف است. همچنان قوت جسمانی تمامی انسان برابر نیست، و نه هر شخص پهلوان گامی تواند شد. و از همین تفاوت قوت جسمانی و تفاوت قوت ذهنی و منکری در انسان نیز فرق است و این منسرق دلیل است بر اینکه در نتائج مالی و آمدنی این دو قوت فرق ضروری است و در مقام ادوار تاریخ انسانی این منسرق جاری است. حتی اینکه اگر پدری دو پسر دارد و هر یک را ده ده هزار روپیه داد که تجارت کنند. یکی از ایشان از عقلمندی و حسن تدبیری خویش ربح نموده از ده هزار پانزده هزار کرد و پسر دیگر از ناقابل و بی تدبیری او کم ذهنی تمام سرمایه یا بعض آن را ضائع کرد پس آن مساوات مصنوعی در تفاوت فطری تبدیل می شود. و لطف این حکمت و علت فسران کریم اشاره نموده است.

وَدَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سَخِرَ بِهَا
 مرتبه بعض را بر بعض بلند کرده ایم در سال تا که از یک دیگر کار گرفتن بتواند و نظم و نسق معاشره انسانی برقرار ماند.

حریت شرط جذبه عمل است | اسلام ملکیت شخصی را برقرار داشت و برای تحریک اضافه ملکیت تعطل مالکان را دور کرده در ایشان جوشش عمل پیدا کرد، و از مقام حیوانیت بالا کرده بر مقام شرف انسانیت ایشان را رسانید، تا که مثل نظام اشتراکیت برای حکومت یک ماشین محض گشته نمانند، بلکه مثل یک مالک با اختیار درسی و عمل مصروف شوند. در نظام معاشی اشتراکیت یک انسان با انسان دیگر غلبه خدائی قائم می کند، متسام قوتهایی آن را در مطابق منشاء و خواہش خود استعمال می کنند که با اختیار خود آن و ازین انسان انسان نمی ماند بلکه برای حکومت یک ماشین تیار می گردد. قرآن مجید این حقیقت را در ضمن این الفاظ واضح کرده است :-

(۱) — وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى - نیست انسان را اگر آنچه از سعی و کوشش

وَأَنْ سَعِيَهُ سَوْفَ يَصِلُ - حاصل می کند و فائده سعی خود را خواهد دید
(۲) — وَهَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ - سزا نخواهید یافت مگر بعمل خویش

این قانون بر اعمال دنیوی و اخروی انسان هر دو حاوی است پرستار اشتراکیت
از انسان مثل حیوان کار گرفته گیاه و علف می خوراند که مترادف حیوان ساختن انسان است
حرکت دولت در نظام سرمایه داری این خامی و کجی یافته می شود که درین نظام
دولت در دست یک طبقه ساکن شده می ماند و بادیگراں حرکت نمی کند که از سبب آن
در مردم دیگر احساس و غربت رونمایی شود. و یک حصه بزرگ جسم اجتماعی انسان مفلوج
شده می ماند. بعینه مثل اینکه خون بدن یک شخص در چند اعصار و دیار عضو آن بند شود
که ب دیگر اعضا گردش نکند یقیناً بقیه اعضا منفلوج می گردد. چنانکه خون ماده حیات یک
شخص است، همچنان دولت ماده حیات جامعه بشری است. قرآن کریم از همه پیش این
بنیادی اصول را اعلان کرده :-

لَكُلٍّ لَا يَكُونُ دَوْلَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ (قرآن)

تقسیم مال ازین سبب ضروری است که مال صرف در طبقه اغنیاء گردش
نکند. این اصلان یک اصول بنیادی بود لیکن برین اکتفا نکرده بلکه اسلام برای
اصلاح معاشش چنین قوانین نافذ کرد که ازان حرکت دولت بعمل آید.

۱ حرکت ماده حیات در معاون ظاهری و باطنی

چه قدر دولت که در زیر زمین است خواه نقره و طلا باشد یا آهن و دیگر معدنیات پنجم حقه
آن از روی فقه اسلامی برای فقرام داده می شود تا که گردش دولت تکمیل شود
(فتح القایر باب الخمس)

این در معدنیات باطنه است که بمعنت و مشقت بیرون کرده می شود -

باقی معدنیات ظاهره بجمعی حیثیت حق تمام رعیت است، خاص به شخصی یا به طبقه نیست (مغنی ابن قدامة جزء ۵ ص ۵۱)

۲- قانون عشر $\frac{1}{10}$ آن پیداوار زمین که در آب رسانی آن تکلیف نباشد در آن برای فقراء دهم حصه مقرر است - مَا سَقَتْهُ السَّمَاءُ أَوْ كَانَ عُشْرًا يَأْكُلُهُ الْعُشْرُ (صحيحین عن ابن عمر)

۳- نصف عشر $\frac{1}{20}$ آن زمین که بذریعه چرخ یا دلو یا کاریز سیراب کرده شود در حاصل آن بیستم حصه حق فقراء است -

۴- قانون ربع عشر $\frac{1}{40}$ در نقد و اموال تجارت و دیگر آمدنی از کافران روزمره بعد از وجود نصاب و گذشتن یک سال بر آن که شرط نصاب است در آن برای فقراء چهلم حصه حق است، یعنی دو نیم از صد برای فقراء داده می شود و بمثل این در مواشی هم حق فقراء مقرر است که تفصیلش در فقه موجود است - مثلاً در پنج شتر یک بز یا گوسفند یا قیمت آن، و در چهل بز دو گوسفند یک بز یا گوسفند یا قیمت آن لازم است، و در سی گاو و میش یک گوساله یک ساله و در چهل گاو و گاو میش یک تورپی دو ساله مقرر است -

۵- فئ و غنیمت اصل پنجم غریب پروری است

آن مالیکه از کفار بغیر جنگ بدست آید آنرا فئ و آنکه بعد از جنگ بدست آید آنرا غنیمت گویند، خواه زمین و جائیداد باشد یا اموال منقوله و عمارات و در صورت عدم جنگ خواه بذریعه صلح باشد یا بذریعه زور و قوت مملکت اسلامی که از آن خائف شده دشمن مال خود را گذاشته بگریزد و یا که رعایای غیر مسلم مملکت اسلامی را ترک نموده و مال و متاع خود را گذاشته بگریزد مملکت

منتقل شوند. ازین مذکوره بالا یک حصه زیاد را برای یتیمان و مسکینان و مسافران خسرچ کرده می شود. مزید برین سه مصارف مصرف چهارم حکومت است که چهارم حصه دران خسرچ کرده شود. تقسیم فنی در سوره حشر پاره ۲۸ باین طوری بیان شده است.

وَمَا أَقَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ	آن مالیکه خدا بطور فنی بر پیغمبر خود داد
مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ	از باشندگان ده ها پس آن خدا راست
وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَلِالنَّاسِ الْمَسْكِينِ	بطور مالکیت حقیقی در رسول راست بطور
قَابِئِ السَّبِيلِ كَىٰ لَا يَكُونَ دُولَةً	تصرف و امیر بودن و برای رشته داران آن
بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا	و یتیمان و مسکینان و مسافرن است تا که
آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا	مال در میان اغنیاء شما گردش نکند و آنچه
نَهَكُمُ عَنْهُ فَأَنْتَهُوا وَاتَّقُوا	پیغمبر شما داده است آنرا بگیرید و آنچه که منع
اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ	کرده است خود را از آن باز دارند و برسید

از خدا که بی شک آن سخت عذاب کننده است.

درین ذکر الله تعالی تبرکاً آمده است و ذکر رسول برای اخراجات حکومت است که بعد از نبی صلی الله علیه و سلم آن اموال را در حاجتمندان اقارب آن و در مساجد و غیره خرج کرده شود. بایقمانده حق یتیمان و محتاجان و مسافران است. همچنان اگر مال غنیمت باشد که بذریعہ جنگ حاصل شده باشد. پنجم حصه آن نیز حق محتاجان است که در آن اقارب رسول، یتیم، مسکین، و مسافرن نیز داخل اند. در سوره انفال پاره دهم همین تقسیم مذکور است.

وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي

الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ ۚ

بدانید آنچه که از مال غنیمت حاصل می‌کنید پس پنجم حصه آن خدا را
ست و پیغمبر را و رشتہ داران آن را و یتیمان و مسکینان و مسافران راست
۶- قانون نذر و کفارات | قانون ششم آنست که اگر شخصی برائے خدا

چیزی نذر کرد یا کفاره قتل خطاریا کفاره روزه رمضان بسبب افطار بغیر
عذر یا کفاره ظهار لازم شد و اراده قربت کرد در تمام این صور طعام
خورانیدن شصت مسکین بآن لازم است اگر بنوعی دیگر که روزه گرفتن یا آزاد
کردن غلام است ادای آن نه کرده باشد. و این برای محتاجان مقرر است
۷- مال حرام را صدقه باید کرد | سود در اسلام حرام است و همچنین مال

قماری بازی نیز حرام است و آن مالیکه بذریعه شرط ناجائز و لعبهای
قمار بازی حاصل شود تماماً حرام است. ازین اموال و مطلق اموال که
بناجائز طور حاصل کرده شود اجتناب ازان لازم است. اگر با کسی مال حرام
ازین قسم باشد آن را چه کند؟ زیرا که استعمال خودش ممنوع است مگر از روی
دَامَاً الْمَالِ الْحَرَامِ فَسَبِيلُهُ الْقَصْدُ ۚ آن مال حرام را در فقره
و محتاجین تقسیم کرده شود تا که از گناه محفوظ ماند و در آئنده توبه کند.

۸- لقطات و اموال لا وارث | اگر چیزی گم شده یا فته شود و بعد
از جستجوی شرعی مالک آن پیدا نه شود. و یا شخصی بمیرد و در جای آن
دانش نباشد که مال آن را مالک شود از روی قانون شرعی این هر دو مال
بذریعه بیت المال در فقر تقسیم کرده می‌شود که حق آنهاست.

۹۔ احیاء موات | من احياء ارضاً مَيِّتَةً فهي له وليس لعرق ظالم
 حق. شخصی که زمین لا مالک و نا آباد را آباد کرد آنرا مالک می شود، و درین باره ظالم
 را هیچ حق نیست. اگر چه آباد کننده از حکومت اجازت هم نه گرفته باشد. همین
 است مذهب امام مالک و امام شافعی. البته نزد امام ابوحنیفه برای مالک شدن
 اجازت گرفتن از حکومت ضروری است تا که در آنند کسی دیگر باو مزاحمت نکند.
 ۱۰. خمس الرکاز | در حدیث وارد است که دفی الرکاز الخمس (متفق علیه)
 معدنیات و اموال مدفونہ زمینی که مالک آن معلوم نباشد در تمام این
 جسم حصه حق محتاجان است که بایشان تقسیم کرده می شود.
 ۱۱. خراج و عشور | آن محصول که از زمین بطور عشر گرفته می شود
 و آن محصول که از تاجر گرفته می شود بشرط نصاب در هر سال از تاجر
 مسلمان چه لم حصه و از تاجر زمی بیستم حصه و از تاجر حربی دهم حصه وصول
 کرده می شود در تمام اینها محتاجان راجع است.
 (کتاب الخراج - ابویوسف ص ۱۳۳)

قانون احساس رعایت فوائد و استجباب آن

اگر چنین حالت پیش آید که رعیت در غربت و افلاس مبتلا شوند
 نزد اغنیاء چقدر مال که از ضرورت ایشان زائد باشد از روی
 قانون استجبابی در میان فقر تقسیم باید کرد.
 وَ لَیْسَ لَكَ مَا ذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ -

اے پیغمبر! از شما پرستند کہ بر فقراء چہ چیز خرچ کنند شما
بفرمائید کہ تمام آن مال را خرچ کنید کہ از ضرورت شمازائد باشد۔

نزد ابن حزم تقسیم مال اغنیاء بر فقراء در وقت ضرورت اجماعاً

ابن حزم در "المحلی" می نویسد کہ از علی رضی اللہ تعالیٰ
ضروریات فقر را بر اغنیاء فرض کرده است، اگر فقراء اگر سنیہ و عاری باشند
و از امدادہ کردن اغنیاء ایشان تکلیف محسوس کنند، خدای متعال از اغنیاء
حساب گرفتہ ایشان را سزا خواهد داد باید کہ در وقت ضرورت از اغنیاء مال گرفتہ
بر فقراء برابر تقسیم کردہ شود۔

ابو عبید بن الجراح و تنقیہ صحابہ دیگر توشہ را با ہم جمع نمودہ برابر تقسیم
کردند و تمام توشہ را در دو توشہ دان گذاشتہ بقدر قوت ہر یک را
تا آنکہ ختم شد۔

عبارت عربی این است :-

عن علیؑ ان الله فرض على الاغنياء في اموالهم بقدر ما يكفي
الفقراء فان جاعوا وعروا وجهدها بمنع الاغنياء فحق على الله ان
يحاسبهم يوم القيامة وبعث بهم وعند الحاجة يقسم المال على
السواء۔ صحیح عن ابی عبیدہ بن الجراح وثلاث مائة من الصحابة
ان زادهم فني فجمعوا زادهم في مزددين وجعل يقوتهم على السواء
فهذا اجماع مقطوع به من الصحابة۔ (المحلی ج ۱ ص ۱۵۰)

باز یحنین حدیث مرفوع ابی سعید و حدیث حضرت عمر را نقل کردہ است
کہ الفاظش این است :-

عن ابی سعید مرفوعاً من كان معه فضل ظهر فليسعد به من لا
 ظهر له ومن كان معه فضل زاد فليسعد من لا زاد له - قال فذكر
 اصنافاً من المال حتى رأينا انه لاحق لنا في الفضل - فضول اموال الاغنياء
 يقسم على الفقراء المهاجرين وهذا في غاية الصحة والجلالة -

(المحلى ج ٦ ص ١٥٥)

همراه ابو عبیده ابن الجراح سید صحابه بودند که توشه اکثر ایشان ختم
 شده بود - و نزد کسانی که زاد را به بود آن را حضرت ابو عبیده به همگی برابر تقسیم
 کردند - و یکی از صحابه کرام بر فعلش اعتراض نکردند - ابو عبیده از جمله عشره
 مبشره است که از لسان درفشان رسالت خطاب "امین الامة" برایش
 حاصل شده بود - حضرت ابو سعید از حضور صلی الله علیه وسلم روایت می کند
 که آنحضرت فرمودند که اگر کسی سواری زائد از ضرورت داشته باشد آن
 شخص را باید داد که نزد آن سواری نیست - و کسی که زاد را به داشته باشد
 زائد از ضرورت خود آن شخص را باید داد که توشه ندارد - حضور صلی الله علیه وسلم
 از من قبل چند اشیا ضروری دیگر را نیز نام گرفتند که ما ازاں گمان
 بردیم که هر چیز که نزد ما زائد باشد ما را در آن حقی نیست - ابن حزم میفرماید
 که صحابه را برین اجماع است (المحلی حواله بالا)

ابن حزم از حضرت عمر رضی روایت نقل کرده است که حضرت عمر
 فرمودند که کدام حالات که اکنون به من معلوم شده است اگر قبلاً معلوم
 می بود اموال زائد از ضرورت دو لمتندان را اگر نشه بر فقرار مهاجرین تقسیم
 می کردم پسند این روایت به حد صحیح و جلیل الشان است -

از ملاحظه آیت قُلِ الْعَفْوَ وَ غُور درین روایات آیا این یقین حاصل

نمی شود که حالت رعیت در نظام معاشی اسلام به نسبت نظام
اشتراکیت زیاده بهتر است و محبت و خلوص که در این نظام است
در اشتراکیت نیست و از تمام نقائص که در اشتراکیت است اسلام
از آن پاک است.

از مولانا عبید اللہ سندھی منقول است که وقت که من صرف ترجمه آیت
"وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ" را برای لیسن شنوانیدم در جوش
آمده گفتم که اگر این آیت قبلاً بما معلوم می بود کمیونزم را بیچ ضرورت
نبود. به هر حال آنچه که ابن حزم نوشته است آن یک قانون جبری
است به نزد آن لکن اگر این قانون را برضامندی و جذبه اخوت بروی کاه
آورده شود یک ذریعه بهترین معاشی و خوشحالی می تواند شد.

مساوات قانونی و برابری شاه و گدا | امرار حقوق رعیت را بذریعه
اثر و رسوخ خود غصب می کنند، پس عوام و رعیت حق خود را باز یافت
کردن نمی توانند، لهذا بودن و نابودن حکومت برای رعیت برابر است
اسلام در قانون خود حقوق مساوات را قائم نموده این خامی را دور کرده
شاه و گدا در مقابلت قانون انصاف پسندی برابر گردد. دعوی زبانی هر حکومت
می کند لکن راجع به عمل سوئی اسلام و تاریخ عملی آن دیگر دریغ دین و
آئین مساوات قانونی در لباس عمل یافته نمی شود. خلفاء و شاهان اسلام
بجواب دبی دعوی یک غریب و میکس در عدالت حاضر می شدند و بمجر دشیندن
فیصله عدالت بآن عمل پیرامی شدند.

تاریخ اسلام از واقعات عملی مساوات قانونی اسلام بزرگ است
که بغرض اختصار ما در اینجا ذکر آن نمی کنیم لکن بعکس این در آئین انگلستان

و این نوشته است که بادشاه از بهر تائون مستثنی است.

اشیاء مشترکه در نظام معاشی اسلام | اشیاء مشترکه در نظام معاشی اسلام یا با الفاظ دیگر اشتراکیت اسلامی یک امر طی شده است. چونکه اسلام دین فطرت است لهذا در نظام معاشی وی آن اشیاء که از سعی و کوشش و دأرة عمل انسانی خارج است و تمام افراد انسان بآن حاجت دارند از ملکیت شخصی و فردی مستثنی و تقرر داده در ملک مشترک قومی شامل کرد. تفصیل این اشیاء حسب ذیل است :-

از علویات :- آفتاب و مهتاب، داز سفلیات، آب خواجه از بهر باشد یا از بحر، آتش، گیاه، علف، نمک، شکار خشکی و دریای تمام این با مشترک اند (ابن ماجه، هدایه، کتاب الخسراج الامام ابو یوسف)

حقوق تمام رعیت با اشیای ذیل وابسته است که کسی را از حق آن محروم کردن نمی تواند، و نه حکومت بر عوام یا بندگی عائد کردن میتواند مگر در صورتیکه عوام در رعیت را در آزادی نقصان باشد. هر شخص را از دریا حق آب نوشیدن و سیراب کردن مواشی خود و بذریعہ جویها سیراب کردن کشت و زراعت خود و حق رفت و آمد بذریعہ کشتی و کمانی نمودن مال حاصل است و هر یک را حق مایه گرفتن آذان آب عمومی خواه که نهر باشد یا بحر حاصل است. و در گیاه خود و نیز هر یک را حق حاصل است خواه خودش درو کند و یا که مالک زمین درو کرده برایش بدهد (حسب فقه و شرع) همچنان از نمک های معدنی کوستان و بیابان هر یک را حق حصول و استفاده ازان حاصل است. بر شکار خشکی و آبی و دریائی نیز کدام پابندی نیست، بلکه تمام رعیت ازان استفاده کردن می توانند. و همچنان

جواهرات و عنبر و دیگر دانه‌ای که از دریا بیرون می‌شود، هر یک را حق است
که برای خود بیرون کند. و فی الغایه شرح الهدایه فیما فی البحر لا یملک الامام
ان یخمس واحد و واحد. بادشاه را حق نیست که اشیای دریائی را بکسی
مخصوص کند.

مراقب بلده | آن زمین غیر مملوکه که از شهر بیرون باشد لیکن چوب و نخت
جنگل آن برای باشندگان شهر ضرورت باشد چنین زمین مشترک میباشد
تا که ضروریات شهری از آن پوزه شود. آن در حکم موتی نیست که هر که قبضه کرد
آزان شود و نه حکومت را جائز است که آن را بطور جاگیر داری بکس حواله کند.
و ماکان خارج البلد من مرافقها و محتطبالاهلها و مرعی لصلحها لیکون
موافقاً لیسلمک الامام اقطاعها. (عنايه على الهدایه ج ۲ ص ۲۵)
قنار عامه ملکیت مشترکه است | میدان وسیع در نزدیک آبادی ملکیت
عامه است که در آن مواشی خود را می‌چرانند و کشت و زراعت خود را
جمع می‌کنند بعد از درو کردن که آنرا در عرف خرمن گویند. بلحاظ این
منافع عامه این چنین میدان در حکم موات نیست تا که ملکیت کسی
تسرار داده شود بلکه در تصرف عامه است.

و فی الزیلعی علی الهدایه ج ۳ ص ۳ و فناء العامة یشفعون به لانهم
محتاجون الیه لمرعی مواشیهم و حصانهم فلم یکن اشفاعهم
منقطعاً منه ظاهراً فلا یمکن مواتاً.

معاودن ظاهر و ملکیت عوام است | المعادن الظاهره و هی التي
یوصل الیه بالغبیر مؤنة فینا بها الناس و یشفعون بها کالملاح و الماء
و الکبریت و القیر و المومیا و النفط و الکحل و الیاقوت و مقاطع

الطین و اشباه ذلك لا تملك بالاحیاء ولا يجوز اقطاعها لاحد من الناس (المغنی لابن قدامة ج ۲ صفحہ ۱۵۴)

معنیات ظاہری کہ در حصول آن زیادہ تکلیف نباشد قوم و رعیت ہر وقت آن را استعمال می توانند کرد و اذان استفادہ نیز توانند کرد مثل نمک، آب، قدرتی گیس (گاز) گوگرد، ترکول، مومیسائی، تیل خاک، پتروئ، سرس، یا قوت، تودہای خاک، کہ در آن مصالحہ زمین نیز شامل است۔

حق عوام در خراج و مالکنداری | الخراج فیئ للجمیع المسلمین ان عتب علی ارض الخراج و انقطع الماء و اصطلم الزرع فلا خراج

(کتاب الخراج لابن یوسف)

خراج حق تمام مسلمانان است اگر بر زمین آفت عارض شود یا آب خشک شود یا زراعت بر باد شود درین صورتها خراج وصول کردہ نمی شود۔
اداء کفایت | مزارع خواه مسلم باشد یا غیر مسلم قیمت تخم و گاؤ و قلبہ و دیگر ضروریات زراعت دادہ می شود۔

یدفع للعاجز کفایۃ من بیت المال (فتح القدیر ص ۱۵۵)

نفقہ و رزق فقراء غیر مسلم بر ذمہ بیت المال است

در بارہ معاہدین ہیرہ فرمان فاروق اعظم این است کہ آن مرد عمر رسیدہ کہ کار کردن نتواند، یا کلام آفت بر آن نازل شود،

یا بعد از غناء فقیر شود کہ اہل مذہب آن بآن خیرات دادن شروع کنند جسزیرہ از چنین شخص معاف است نفقہ آن بامتہام خاندانش از خزانہ سرکاری ادا کردہ شود۔ این تاوقیت کہ در ملک اسلام باشد اگر زمین ملک

اسلامی بیرون شد پس خراج و نفقه آن بزمه حکومت نیست.

کتاب الخراج - امام ابو یوسف منه

نظام تفصیلی معاشیات اسلام [چونکه تعلق معاشیات با انسان است و انسان شعبهای مختلف دارد پس علوم متعلقه بآن نیز شعبهای مختلف دارد. مثلاً انسان یک وجود شخصی دارد لهذا آن را شعبه انفرادیت نیز در پیش است، و باین لحاظ که یک انسان را تعاون اجتماعی انسانان دیگر ضرورت است پس شعبه دوم اجتماعیت است. و ازین جهت که یک مخلوق زنده است و برای بقا، حیاتش اسباب خاص در کار است انسان موضوع معاشیات است. و چونکه انسان یک مخلوق روحانی نیز است لهذا آن موضوع روحانیات نیز شد. و بلحاظ که انسان فطرت خاصی دارد موضوع نفسیات است. و از سبب تعلق روابط انسان با کائنات و خالق کائنات شعبه کائناتی و الهیاتی نیز دارد. اگر یک مفکر صرف در شعبه معاشیاتی انسان غور و فکر کند و دیگر شعبهای متعلقه آن را نظر اندازد یقیناً آن مفکر مرکب غلطی و خطائی بزرگ می شود. بمنزله کسیکه به مرض دل و تکلیف معده و شکایت دماغی مبتلا باشد و حکیم و دکتور بازاله مرض قلب مشغول شود اما مرض معده و دماغ را نظر انداز کند. درین صورت بالکلیه صحتیابی آن شخص ناممکن است. اگر در اعضا انسانی بنحای صحت باهمی ربط و تعلق موجود است که صحت کامل موقوف است بر علاج کردن تمام اعضا، پس علاج آن بعض از نقطه معاشی و نظر انداز کردن شعبه های دیگر آن نیز غلط است تا که انسان را بلحاظ تمام شعبه های متعلقه به زندگی آن علاج کرده نشود آن هرگز

صحت یاب نمی شود. در نظریات اکتنازیت، و اشتراکیت نقصان عظیم این است که مفکرین صرف بر یک پهلوی زندگی انسان (معاشیات) توجه کردند و باقی تمام پهلوی های زندگی آن را نظر انداز کردند. لهذا پیچیده گی های زیاده شد و مسائل معاشی هم حل نه شد.

حل معاشی اسلام عموماً چونکه اسلام دین الهی است و تمام شعبه های زندگی انسان را در نظر دارد لهذا انفرادیت را بر تشرار داشته و او را آزادی کامل عطا کرد که ملکیت شخصی خود را بر تشرار دارد و بطریقهای جائز مال حاصل کند که رزق آن باشد. و بیج طاقت دنیای این آزادی فطری انسان را ختم و سلب کردن نه نمیتواند و نه مجاز است.

مَنْ رَأَى بَاطِلًا مَعْرُوفًا فَلْيُخْبِرْ بِهِ - مَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَسْعَى
وَ أَنْ سَعْيُهُ سَوْفَ يَرَى (الجم)

یعنی هر انسان در سعی نمودن با کتساب جائز و حصول مال حلال آزاد است. و ثمره کوششش آن محض از خود آن است.
در حدیث بیہقی است کہ :-

طلب المحلال فریضۃ بعد الفریضۃ.

بعد از ادای فرائض دینی طلب رزق حلال نیز بر انسان فرض است. فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ (الجمعه) پس هر گاه کہ نماز ختم شد منتشر و پراگند شوید در زمین برای تلاش معاش و فضل خدا. درین بدایات دعوت است برای سعی و عمل در ضروریات معاشی. فطرتاً

محرم عظیم عمل تصور ملکیت شخصی و جذبہ انفرادیت و اختصاصیت کسبی است۔ اسلام این امر فطری را بر تزلزل داشته بذریعہ این ہدایات جذبہ عمل را تیز کرد۔

اجتماعیت | اسلام بعد از پورہ کردن ضروریات انفرادیت در متعلق شعبہ اجتماعیت انسانی نیز ہدایات صادر کردہ و انسان را از ضروریات دائرہ اجتماعیت نیز آگاہ کرد۔ اسلام این تصور را پیش کرد کہ تمام افراد انسان با یک دیگر برادر و افراد یک خاندان و اولاد یک مادر و پدر اند۔

یا ایہا الناس انا خلقناکم
من ذکری و اُنثی و جعلناکم
شعوباً و قبائل لیتعارفوا
ان اکرم عند اللہ اتقاکم
ان اللہ علیکم خیر۔ ط

اے انسانان! ما تمام شما را از یک مرد و زن پیدا کردہ ایم تاکہ شما حق یک دیگر را بشناسید۔ بی شک زیادہ عزت مند شما نزد خدا زیادہ پرہیزگار شما است ہر اکثمتہ خدا دانا و خیر دہا است

در روح المعانی ج ۲۶ ص ۱۲۷ درج است۔

لیعرف بعضکم بعضاً
فتصلوا الارحام و تبینوا
الانساب و التوارث کا
لیتفاخروا الخ

یعنی برای اینکه شما یک دیگر را بشناسید و حق قرابت را ادا کنید و انساب را شناختہ میراث را مطابق آن تقسیم کنید نہ اینکه بر یک دیگر فخر کنید۔

بیہقی از حضرت انسؓ یک حدیث مرفوع نقل کردہ است :-

الناس عیال اللہ۔ احب الخلق الی اللہ من احسن الی عیالہ
تمام اولاد آدم خانوادہ خدا اند محبوب ترین مخلوق خدا آنست

که با خاندان آن حسن سلوک کند.

كَرِنِي أَمْرًا لِّهَمَّ حَقٌّ لِّلشَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ

قابل تعریف آنان اند که علاوه از زکوٰۃ و حقوق واجب و امداد سائل و
بے مال را بر خود لازم میدانند.

همین تفسیر مجاهد از ابن عباس در روح المعانی مرقوم است.
اکنون آن اقوام که این مسئله اجتماعی فطری را که وحدت بشری است
نظر اندازی کنند، خواه ردس باشد یا امریکا. تمام کوشش آن اقوام
باین لحاظ خواهد بود که اقوام شوروی و امریکا سر بلند باشند لازماً نتیجه
این چنین می بر آید که باقی تمام اقوام عالم مغلوب و مفلس و قلاش
باشند تا که صرف سیر کردن شکم یک قوم در نظر و خیال ایشان باشد
و ازین سبب تمام اوضاع معاشی خراب شود چنانچه امرزد و شاه
می آید. مطابق اصطلاح بین المللی امرزد نصف آبادی دنیا از نان محروم اند
شعبه روحانی انسان | انسان یک مخلوق روحانی است که اگر

با خدای تعالی ربط پیدا کند و بتایج اعمال و مکافات آن
یقین داشته باشد و قلب خود را از حرص و بخل و تکبر و خود
پروری آزادالش های قوم پروری پاک دارد، زندگی معاشی آن خود بخود
درست می شود، و دیگر افراد انسان را نیز از وی نفع میرسد.
و بهایج فرد انسانی ظلم نخواهد کرد، و اگر روح انسانی ناپاک باشد پس
وجود آن برای دیگر انسانان مصیبت خواهد بود و هر وقت دیگر افراد
انسانی تحت مشق ظلم جانی و مالی آن خواهد گردید. قوانین خواه غلط
باشد یا صحیح لکن نافذ کننده آن انسان است. و قتی که رویت

انسان پاک نباشد قانون اگر چه عادلانه باشد مگر چه می تواند کرد -
 و لیل چشم دید برین دعوی طاقتهای عصر حاضر اند که روز بروز در تباہی
 اقوام ضعیف مصروف اند - اقوام متحدہ (بین المللی) نه ایشان را بازداشتن
 می تواند و نه ظالم و جاح را بزبان ظالم و جاح گفستن می تواند، مظالم
 امریکا بر دیت نام و شرانگیسزیهای یهود باشاره طاقتهای بزرگ بخلاف
 عربها دلیل واضح است برینکه اقوام متحدہ را همت شور دادن قلم
 و زبان هم نیست تا که بدی را بد ظالم هر کند - قرآن مجید صریح فرموده است
 قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا -

کامیاب شدن آن انسان که روح خود را پاک کرد و ناکام شد آنکه روح
 خود را در گندگی های اعراض و مصالح دنیوی آلوده کرد

شعبه نفسیات انسان | از مطالعه نفس انسانی معلوم می شود که
 الله تعالی در دل انسان محبت مال را نهاده است و از شش این که
 اگر در انسان بالکل محبت مال نباشد آن قلب مال را می گذارد که
 ازین رونق و آبادی دنیا ختم می شود چونکه انسان بمال قائم است
 پس اگر مال نباشد خود انسان هم ختم می شود - این همان محبت
 فطری است که قرآن حکیم درین الفاظ بلخ بیان می کند :-

رَبِّنَا لِلنَّاسِ مَحَبَّةُ الشَّهَوَاتِ	آراسته کرده شده است برای مردم
مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَ	محبت خواهشات از زنان و پسران
الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ	و مال های بسیار همه در تهره از طلا،
الذَّهَبِ وَالْهَبْطَةِ وَالْخَيْلِ	و نقره و اسبان نشان دار و از
الْمَسْؤَمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْخُرْدِ	چار پایان و زراعت - این برای

ذَٰلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا چند روزه نفع دنیا است و انجام نیک
وَاللَّهُ عِنْدَكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَكْتَسِبُونَ نزد خدای بزرگ است -

درین آیت یک فهرست تفصیلی محبوبات دنیوی بیان کرده شده است
که انسان فطرته از جمله انسانان بازن و اولاد خود محبت دارد، و از جمله
حیوانات با سپان عمده و هواشیهادوستی دارد، و از جمله
نباتات کشت و زراعت را پسند می کند - در آیت دیگر ارشاد است که
انسان در محبت مال بسیار حریص است وَ أَنتَ لِحُبِّ الْمَالِ لَشَدِيدٌ
لهذا برای درستی نظام معاش و اصلاح جذبه نفسیاتی انسان و بجا اعتدال
آوردن آن ضروری است که اسلام هدایات مندرجیه ذیل صادر کند -

۱ - بعد از فهرست مذکوره بالا ارشاد است :-

ذَٰلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَكْتَسِبُونَ
این اشیاء مذکوره سامان فائده چند روزه است و نزد خدا
چیز نیست که بمحافظه انجام حیات بسیار عمده است - در آیت دیگر
ارشاد است که :-

بَلْ تَوَسَّوْنَ الْغَيْرَ الْمَعْرُوفَ دُونَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ وَآبَقَى

بلکه شما این فواید دور و دروزه حیات دنیا را ترجیح میدید حال آنکه
حیات آخرت در دوام و اصاله و در عمسگی از همه زیاده و پائیدار
است - قسran چونکه کلام خدای حکیم است لهذا از جذبه نفسیاتی دافع
یعنی بران نیز مشتمل است و دلالت دارد بر اینکه محبت فطری فواید دنیا را
شکستن نمی شود ولی رخ آن را تبدیل کردن می تواند یعنی ازاله آن محبت ممکن
نیست مگر ازاله آن ممکن است که رخ آن محبت را بطرف یک محبوب بزرگ

گردانیده می شود. لهذا در آیات گذشته انعامات دنیوی را با انعامات
 اخروی موازنه کرد که در نعمت های اخروی بلحاظ انجمام حسن است
 و انجمام نعمت های دنیوی فنا است. پس نعمت های اخروی از نعمت های
 دنیوی بهتر اند. این ترجیح و بهتری اگر چه لا محذور است لکن باز هم
 اگر تفاوت میان هر دو را مثل تفاوت میان نقره و طلا قرار داده
 شود پس کدام احمق است که سنگ را بر طلا ترجیح دهد، هیچ عقلمند
 چنین نخواهد کرد که سنگ که از طلا زیاد محبوب می ندارد.

موازنه دوم بقا و دوام است که اگر یک عاقل را گفت شود که اگر
 می خواهی برای چند روزه تو را یک من سنگ میدهم و باز واپس می گیرم
 و اگر خواهی که تو را یک من طلا برای همیشه و دوام دهم نیز بدارم، یقیناً
 آن شخص بجای اختیار کردن سنگ برای چند روزه مالک شدن یک
 من طلا را تا همیشه ترجیح داده پسند خواهد کرد. از همین سبب اسلام
 رخ پیر و ان خود را از دنیا بسوی محبوبات آخرت متوجه کرد و حرص
 و طمع دنیوی ایشان را ختم کرد. چونکه از همین حرص و طمع وضع
 معاشی انسان متأثر می شد.

۲- دوم طرف اسلام این هدایت داد که محبت دنیا بنیاد تمام
 مفاسد انسانی است. افساعت و اتلاف حق دیگران، دزدی، رده زنی،
 سود خوری، رشوت، خیانت و دیگری را بی با اصل و بنیاد تمام این با
 محبت دنیا است. در حدیث شریف وارد است که :-

حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ - محبت دنیا بنیاد همه
 گناهان است. و در قرآن مجید ارشاد است :-

فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ وَآثَرَ كَسِيلَهُ ظَلَمَ وَسُكَّرَ اختيار کرد و حق دیگران را فانی کرد
 الْخُلُوعَ الدُّنْيَا فَإِنَّ دنیای فانی حقیر را بر زندگی محبوب و پائیدار آخرت
 الْجَحِيمَ هُمُ الْمُكُونُ ترجیح داد یقیناً جای خود را در دوزخ متیار کرد.
 الغرض این هدایات نقصان و تباهی معاشی را ختم کرده محبت مال را
 در دائرة آن که بحد ضرورت باشد برقرار داشت.

۳- حُب مال که در معاشرت انسانی منبع فساد است، برای امان و
 گردانیدن رخ آن بطرف محبت خداوندی مشق عملی نیز ضرورت است. لهذا
 اسلام چنین قوانین عملی عطا کرده است که از مشق عملی آن حرص و حُب
 مال در وجود انسان مغلوب شود و در آن عادت صرف کردن مال بر بنی
 نوع انسان پخته شود. برای همین از روی قانون زکوة در اموال تجارت
 بشرط نصاب و گذشتن سال و دو نیم فی صدر برای طبقه محتاج دادن لازم
 است. همچنان در پیداوار زمین اگر آب پاشی آن آسان باشد. دهم حصه
 و اگر آب رسانی آن مشکل باشد بیستم حصه حق فقرار و محتاجین است بطور
 لزوم. و برای کفاره جرائم مخصوصه نیز اسلام قانون نافذ کرد که اگر کسی
 روزه خود را قصداً افطار کرد یا که زن خود را گفت که تو برای من مثل پشت
 مادر من هستی درین هر دو صدمت مسکین را دو وقت طعام یا لباس
 دادن ضروری است و نیز اگر قسم خود را پوره نه کرد بلکه حانث شده طعام
 ده مسکین یا لباس آنها بر ذمه حالف واجب است تا که کفاره قسم
 آن گردد. همچنان اسلام در صدقات نافله ترغیب زیاده داد بلکه تا آن

درجه هدایت داد که هر چه بیشتر که از ضرورت زائد باشد بر محتاجین تقسیم باید کرد

وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ - می پرسند که محتاجان چقدر
 خرج کنیم، بگو چقدر که از ضرورت زائد باشد برایشان خرج کنید
شعبه کائناتی انسان | انسان بلحاظ اینکه یک جزء مهم تمام کائنات
 است غور دران باین جهت نیز ضروری است - بلحاظ جزءیت نیز آن
 را ذمه داریها و فرائض است که وی باعث تعمیر کائنات باید بود نه که
 باعث تخریب کائنات - انسان عصر حاضر سبب تخریب کائنات است
 اگر در تعمیر کائنات نیز حقه گرفته است و می گیرد مگر تخریب آن بر تعمیرش
 غالب است خصوصاً درین دور ایّتی که انسان جدید زخاص برائے اہلاک
 انسانان بلکه برای ہلاکت عمارات و نباتات و فساد آب و ہوا سامان و اسلحہ
 خطرناک تیار کرده است - فقط یک میزائیل برای ہلاکت ۳ کرور
 انسان کافی است - و یک بم جراثیمی که دزنش پانزدہ تولہ است مطابق
 تحقیق و انکشاف سائنسدانان برطانیہ برای تباہی تمام کرۂ زمین کافی
 است کہ از اثر آن جاندار بزر و بحر و ہوا و قوت نامیہ زمین تمام تباہ
 می شوند این ہمان حکمت تخریب است -

کشد گرد اندیشہ پرکار مرگ ہمہ حکمت او پرستار مرگ
 تباہی یک ساعت دور سائنسی از تباہی ہزار سالہ دور غیر سائنسی زیادہ است
 لازمی نتیجہ این تباہی انحطاط معاشی است بلکہ ازین تباہی ذرائع معاش و
 انسان کہ از ان ذرائع نفع می گیرند ہمگی تباہ می شوند زمین قابل زراعت
 نمی ماند جراثیم در آب با خلط و منتشر شدہ زندگی انسان بخاتمہ می رسد
 و عیش آن سلب می شود و آن اشیاء کہ مدار حیات انسان اند تماماً توح
 خاکستری گردند -

ترقی مستقل وہ ہے جو روحانی ہوائے اکبر

اڑا جو ذرہ عنصردہ پھر سوئے زمیں آیا

ترجمہ :- اے اکبر ترقی مستقل آنست کہ روحانی باشد، کدام ذرہ عنصر
کہ بالا پر واز کند آن آخر بسوئی زمین می آید یعنی پائیدار نیست۔ بلکہ
فانی و زائل است۔

وَلَا تَكُونُوا أَكَاثِرِيْ نَقَضْتُ
عَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ
انْكَاشَاط
شما مثل آن زن احمق مشوید کہ تار بہ
محنت و محکم تافتہ خود را کندہ ریزہ
ریزہ می کرد

شعبۃ الہی انسان | انسان بالکل آزاد نیست بلکہ زیر دست حاکم اعلیٰ
کائنات است۔ چقدر سامان معاشی و غیر معاشی کہ در قبضہ انسان است
تماماً ازان حاکم اعلیٰ نزد وی امانت است۔ مطابق فرمان آن حاصل
کرده می شود و مطابق حکم آن صرف کردہ می شود۔ لہذا آن حاکم اعلیٰ
در اکتساب و حصول نذوق حدیثی قائم کردہ است تاکہ مفسد نظام
سرمایہ داری در معرض وجود نیاید۔ آن حدیثی این است کہ مال را
بذر رعیت حلال کمائی کردہ شود نہ از راه حرام تاکہ طغیان و کشی سرمایہ گر
پیدا نہ شود۔ لہذا بذر رعیت این ارشاد کہ

وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ مَا يَكْدِرُ رَابِعًا مِّنْهُ

دروازہ حصول مال حرام را بند کرد خواه آن بذر رعیت استعمار باشد یا استعمار
بالجبر، یا رشوت، یا سود، یا بذر رعیت ظلم و خیانت، یا دزدی، دروازہ ہنگی را بند کرد
این تحدید و پابندی اکتسابی است در قانون اسلام۔ چونکہ مجموعہ دولت
ذرعۃ معاش تمام افراد انسانی است۔ اگر یک طبقہ انسانی بنا جائز مال خود

را زیاد کند یقیناً به همان تناسب و همان مقدار در مال طبقه دیگری می آید زیرا که استعمال ذرائع ناجائز در میان دو انسان است نه در میان انسان غیر انسان - و قتی که به نزدیک طبقه از راه حرام مال آید بگویم انسان که این معامله ناجائز شده است همان مقدار مال ازان کم می شود که ازین معاشی توازن خراب می شود -

حد بندی در انفاق | اسلام دوم حد بندی در انفاق عام کرده است که مال بنا جائز صرف نشود که این را تبذیر گویند و نه بیجا و بغیر ضرورت صرف شود که این اسراف است، بلکه در خسر حج اعتدال را قائم داشته شود در تشرآن مجید ارشاد است :-

وَلَا تُبْذِرْهُمُ بَرْءًا شما در کارهای ناجائز مال را صرف نکنید
إِنَّ الْمُبْذِرِينَ كَالْأَسْوَاقِ الْغُلُوقِ که چنین اشخاص برادر شیطان اند
الْخَوَانِ الشَّيْطَانِيْنَ و شیطان ناشکر نعمت
وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِمْ كَفُورًا پروردگار است -

ملاحظه کنید که قرآن مجید برای این جسم چقدر الفاظ سخت استعمال کرده است -

وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً تو در وقت خرج کردن دست خود را
إِلَى غُنْقِكَ بگردن خود مبند که در ضرورت هم خرج
كُلَّ الْبَسِطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا نکنی و نه دست خود را زیاده بکشی کرد
مَحْسُورًا ط امور زائد از ضرورت خسر چ کنی -

در صورت اول بنخل مشهور شده رسوا و ملامت خواهی شد - و در صورت ثانی غریب و در مانده شده خودت حسرت خواهی کرد -

در حدیث آمده است "الاقتصاد نصف المعیشة" میان روی در خرج نصف زندگی را استوار می کند.

در دیگر حدیث دارد است که "البزاة من الايمان" زندگی ساده علامت ایمان است.

خود آنحضرت صلی الله علیه وسلم و خلفاء راشدین و دیگر صحابه کرام که مقبول الهی بودند زندگی ساده به سر می کردند. حکمت و راز این هدایت این است که اگر مال به حرام یا بی محل صرف شود، انسان پس انداز کردن نمی تواند پس از کجا برای طبقه محتاجین خرج می کند. وقتیکه از دست صرف بجای مال نماند پس طبقه غریب را چه طور خبر گیری کردن می تواند چونکه دست آن از خرج بر فقر خالی است. اسلام می خواهد که رخ دولت از صرف بی محل گشته در کار خیر و برائے غرباء و در اشاعت دین صرف شود. همین کارها است که از دست کردن این با در وضع معاشی توازن پیدا می شود و نیکی عام می شود که ازین تمام دنیا اصلاح می شود و آخرت سلامت می ماند. تفصیل صرف بجای اروپا گذشته است که سبب عدم توازن معاشی همان است.

تقسیم دولت | اسلام چنین قوانین وضع کرده است که دولت هم در زندگی زیاده متحرک باشد و بعد از مرگ هم. در زندگی قانون خمس، قانون زکوٰة، قانون عشر و نصف عشر و ربع عشر، قانون کفارت، قانون صدقة الفطر، قانون ادای نذور، قانون اعطاء سائل و محسوم و قانون اعطاء زائد از ضرورت. چنین قوانین اند که از نفوذ این با دولت تقسیم شده متحرک می ماند و سطح معاشی هموار می شود. در دیگر ادیان عالم

و قوانین انسانیة نظر این نظام کامل یافتہ نمی شود۔ در قانون اروپا وقتیکہ انسان مرد اکبر اولادش وارث آن می شود، خواہ پسر باشد یا دختر، گویا کہ یک مار از سرخترانہ دور باشد بجای اور مار دیگر آمدہ نشست۔ باقی درختہ میت را صرف بقدر گذارہ دادہ می شود۔ در قانون ہندو و منورم شاستر فقط پسر وارث می شود نہ دختر۔ مگر اسلام در تقسیم وراثت یک نظام کامل قائم کرد کہ تمام اولاد از ذکور و اناث، زنان نکاحی، والدین، برادر و خواہر، عمک و عمہ تماماً حسب ترتیب مقررہ حق دار شوند کہ اقسام درختہ سه است، ذوی الفردض، عقیبات، ذوی الارحام و غیرہم من در مصنفہ اردو خود "شرعی ضابطہ دیوانی" این را تفصیلاً نوشتہ ام۔ اگر درختہ مذکورہ یکی ہم نباشد تمام ترکہ میت حق تمام مسلمانان می گردد کہ در بیت المال بہادہ می شود۔

این یک خاکہ مختصر است کہ در متعلق نظام معاشی اسلام پیش کردیم۔ اروپا و امریکا مسئلہ دین و آخرت را گذاشتہ صرف مسئلہ تقسیم ناں را بدست خود گرفتند، لکن نتیجہ آن تقسیم را در مقابلہ نظام معاشی اسلام نقل کردہ ایم زیرا کہ اطلاع معاشرتی اقوام متحدہ است کہ نصف آبادی انسان در گرسنگی و امراض مبتلا اند۔

قرآن حکیم اعلان کرد کہ

غَنُ قَمْتًا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ۔

اسباب زندگی و معاش انسان را ما تقسیم کردہ ایم۔

تفصیل این را الحال بیان کردہ ایم۔

اما تودی در شرح مسلم در متعلق دور نظام معاشی اسلام تصریح

نظام معاشی مملکت اسلام ذمه دار تمام ضروریات زندگی افراد محتاج است

ارشاد متبرک آن مجید است :-

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْغَنِيِّ

ترجمه :- فراهم کردن ضروریات زندگی هر جاندار در رزقه بر ذمه خدای تعالی است

بیشک الله تعالی روزی رسان بگی و صاحب قوت است

است.

الله تبارک و تعالی درین دو آیات مقصد خود را اعلان کرد الحال کدام فرد یا جماعت که حکمران و فرمانرواها مملکت اسلام باشد در اصطلاح اسلام آنرا خلیفه گویند.

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ

ترجمه :- خدای تعالی وعده کرده است با ایمان داران و نیکوکاران این امت که خلافت خود را در زمین بایشان عطا خواهد کرد.

ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خُلَفَاءَ فِي الْأَرْضِ

ترجمه :- باز شما را در زمین خلافت عطا کردیم تا ببینیم که فرائض خود را چه طور انجام میدید

(سوره یونس)

این سخن واضح است که کسیکه نائب رئیس جمهور یا بادشاه یا والی می شود بر آن ضروری است که مطابق فرائض نیابت غرض و مقصد آن حاکم اعلی را تکمیل کند چنانچه جانشین آنست و نه مستحق نیست که آنرا نائب گفته شود زیرا که درین صورت او مجرم است بنابرین حکم ان اسلامی را فرض است که مذکور مقصد الهی را پوره کند و ضروریات زندگی تمام افراد محتاج رعیت را تنظیم کند. خواه که روزگار مهیسا کند یا که از خزانه سرکار ایشان راجع بدیده دلیل بر مهیسا کردن روزگار و این مایه مطبوعه فاروقی ص ۵۹

کرده است کہ عمر بن عبدالعزیز رقبہ برای تقسیم مال مردمان را طلب می کرد کس نہ می آمد برای مالی گرفتن۔ تقسیم رزق کار خدا است مگر وقتی کہ انسان ناقص این کار را بذمہ خود گرفت نصف دنیا بقطرہ مبتلا شد۔ این طی شدہ سخن است کہ کاریرا کہ والی یا دلو سوال کنند آن را چپراسی ہرگز انجام دادن نمی تواند۔ پس قانون تقسیم رزق کہ کار خدا است آن را انسان کہ بدرجہا از خدائی پاک کم اہلیت دارد چطور انجام دادن می تواند۔ وقتی کہ اروپا مسئلہ تقسیم رزق را بدست خود گرفت در مردم این امید پیدا شد کہ اکنون نان زیادہ می شود لاکن چہ شد بقول اکبر؟

تھے فنکر میں کیک کے سو روٹی بھی گئی

چاہی تھی بڑی چیز سو چھوٹی بھی گئی

اپنی تو ہوئی وہی مثل اے اکبر

پتلون کے فنکر میں لنگوٹی بھی گئی

ترجمہ :- در فنکر کیک بود کہ نان ہم از دست رفت۔ چیز بزرگ منخواست

کہ خرد ہم از دستش رفت۔ اے اکبر! آخر آن فقہ شد کہ بامید پتلون

لنگہ و ازار ہم از دست رفت۔

باب بیع تزیید بحديث انس است که یک انصاری محتاج از بنی صلی الله علیه وسلم چیزی سوال کرد آنحضرت پرسیدند که در خانه چیزی داری؟ آن صحابی گفت آری یک گلم که نصف آن را زیر پای می کنم و نصف دیگر آن را در بالا خود می گیرم و یک پیاله آب خوردن نیز دارم. آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند که آنرا بسیار چنانچه آورد و آنحضرت آنرا نیلام کرد یک شخص گفت من یک روپیه می خرم آنحضرت فرمودند که کیست که برین زیاده کند؟ شخص دیگر گفت من بدو روپیه می خرم. پیغمبر صلی الله علیه وسلم گلم را برای آن شخص فروختند و یک روپیه از آن را برای انصاری دادند که برین طعام خسیه کن و یک روپیه دیگر دادند که برین بهتر خرید و نزد من بسیار چنانچه آن صحابی تبر را خسیده بخدمت آنحضرت حاضر کرد. آنحضرت بدست مبارک خود در آن از چوب دسته کردند و گفتند که بگیر و برو در جنگل بریزم بریده فروخت کن و تا پانزده روز پیش من میا پانزده روز پوره شده روپیه کمائی کرده بود. آنحضرت فرمودند که برو برین غله و لباس خرید کن که این از سوال بهتر است ازین حدیث معلوم شد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بحیثیت حکمران مملکت بسیار اتمام زیاده برای آن صحابی روزگار انتظام کردند کاروبار و روزگار هر وقت و هر ملک در شخص مناسب آن باشد برای آن صحابی همین روزگار و کاروبار ممکن بود ازین یک قاعده کُلبه حاصل شد که از روی عمل نبوی در فسر القاص امیر مملکت این نیز داخل است که برای افراد بے روزگار و بے کار مناسب وقت روزگار و کاروبار آماده کند.

دوره داری ضروریات حیات در تزیید بر فراز داری مملکت عائد می شود این نیز شامل است که ضروریات معاش افراد محتاج مملکت را مهیا کنند خواه آن افراد مسلم باشند یا غیر مسلم. در کتاب الخراج ابو یوسف فصل الکفالس والبیع والصدقات ۱۴۲ این فرمان فاروق اعظم موجود است.

وَجَعَلْتُ لَهُمَا بَيْتًا شَيْخًا ضَعْفَ عَنْ | ترجمه: یعنی من برای غیر مسلم از افراد رعیت
 العمل و اصابته آفة من الافات | این مقرر کرده ام که آن کلان سال که قوت کار
 او کان غنا فافتقر و ميارا هل صدق به | کردن نداشته باشد یا بر آن حادثه پیش آید و
 يَصْدُقُون عَلَيْهِ طرحت جزیت | یا که دولت مند بود و محتاج شد که اهل منتهب
 و عیال من بیت مال المسلمین و عیال | آن بآن صدقه دادن آغاز کردند، جزیه از آن
 ما اقامه بدار الهجرة دار الاسلام فان ساقط می شود بمصرف آن و عیال آنرا از بیت المال
 خرجوا الى غیر دار الهجرة و دار الاسلام | ادا کرده شود تا آنکه در مملکت اسلام سکونت
 فلیس علی المسلمین نفقة علی عیالهم | پذیر باشد و اگر از دار الاسلام نقل مکان کرد
 پس خرج آن و عیال آن در ذمه بیت المال و خزانه سرکاری نیست.

ازین فرمان که در تمام مملکت اسلامی نافذ العمل بود معلوم می شود که هرگاه
 خرج و نفقه افراد محتاج رعایای غیر مسلم بر ذمه بیت المال است پس اخراجات
 رعایای محتاج مسلمان باالضرور بر ذمه حکومت است.
 این بمان مقصد و منشاء الهی است در رزق رسانی که تکمیل آن در ذمه مملکت
 اسلامی لازم است.

اشیاء مقبوضه غیر شرعی را حکومت و پس سرکاری کردن می تواند

مثلاً اگر کسی را در صله غداری ملت اسلام و خدمات حکومت غیر اسلامی زمین
 یا جائیداد داده شود حکومت اسلامی را اجازت است که آنرا گرفته سرکاری کند در کتاب
 الخراج ص ۷۵ درج است :-

ولیس الامام ان یخرج شیئا | ترجمه :- امیر مملکت را حق سرکاری کردن زمین
 من ید احد الا بحق. | کسی نیست مگر در صورت که حق خلاف آن مالک

باشد.

املاک عطائی جائز این سرکاری کردن می تواند اگر بخلاف مفاد مسلمانان باشد در این ماجه مطبوعه فاروقی ص ۵۸ از ابیض بن حمال روایت است که آن از بنی صلی الله علیه و سلم کان نمک را بطور عطیه طلب کرد و آنحضرت برایش داد. اقرع بن حابس عرض کرد که من آن کان نمک را قبل از اسلام دیده بودم آن بمنزله آب جاری فائده مند است که کسی به نزد آن برسد یا سانی نمک حاصل کردن می تواند. آنحضرت صلی الله علیه و سلم مالک کان را گفت که کان را واپس کن واپس کرد. و این شرط نیز عائد کرد که به شخصی دیگر مده بلکه وقف اهل اسلام کن است این شرط را منظور کرد. در "نهججه" شرح ابن ماجه است که این هم از احکام اخلاق آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود و در نه حاجت از آن پرسیدن هم نبود.

من كانت له ارض فليزرعها او ليمنحها اختاه فان ابى فليسك اوفيه ترجمه: کسی که زمین زائد باشد باید خود کاشت کند یا برادر خود را بدهد اگر انکار کرد پس باید معطل کند زمین خود را. رواه جابر (مشکوٰۃ باب المساقات والمزارعة ص ۲۵ مطبوعه مجیدی کاپنور)

ازین حدیث معلوم شد که آن حضرت صلی الله علیه و سلم حکم داده اند که کسی که زمین داشته باشد خود کاشت کند و اگر از ضرورت زائد باشد برادر خود را بدهد که دیگر مسلمان بے زمین است. این یک قانون اخلاقی بخوشی و رضاه مندی است که دین یک فائده برای زمین و مینده است که تا قیامت ثواب آن برایش میرسد. دوم فائده اش این است که ازین احسان آن مرد بے زمین با تمامی اولاد خود تا زیست ممنون و مژون منت این زمین دهنده خواهد بود و اخوت اسلامی مستحکم خواهد شد. لکن در گرفتن با الجبر چونکه مالک نیست دادن ندارد لهذا از اجبر و ثواب صدقه محروم میماند و کسی

را که داد هشد از روی .

لا یحل مال امرأ مسلم الا بطیب | ترجمه: - حلال نیست تصرف مال مسلمان مگر
نفسه . | برضامندی و خویش آن .

آن از رزق حلال محسوم شد چونکه درین صورت یک فریق ظالم شد و دیگر مظلوم در
میان ایشان عداوت نیز زیاده خواهد شد .

دخول فاتحانۀ افکار و تہذیب غربی در کشور ہای اسلامی نو آزاد

ترکیہ | دخول فاتحانہ افکار و تہذیب غربی اولاً از ترکیہ آغاز شد کہ بعداً مصطفیٰ کمال
اتاترک بار فقائش آن را مزید ترقی دادہ بہام عروج رسانیدند و از سبب آن در صورت
وسیرت، و آزادی نسوان، و طریق لباس و خوراک، و در افکار و تصورات اقوام ترکیہ
بالکل مثل مردم اروپا گشتند و از ثقافت و تاریخ ماضی و ذخائر علمی خود کہ
برسم الخط غربی بود با الکل خود را بریدہ بے تعلق کردند بعد از آن نوبت مصر آمد .

مصر | مصر یک نقطہ اتصال است در میان تعلیمات شرقی و غربی - و آن
وجود جامع الازہر و دیگر وسائل وسیع نشر و اشاعت آن یک کشور اسلامی یکتا شدہ
می شود . و مالک آن نہر سویز است کہ نقطہ اتصال ظاہری شرقی و غربی است . آن
قابل این بود کہ دوم نہر سویز عقلی و فکری نیز جاری کند کہ ضرورت آن برای شرق و
غرب از نہر سویز ظاہری زیادہ تر بود و در میان ہر دو ناحیہ شرقی و غربی توازن قائم
می شد . و از تبادلہ اموال بذریعہ نہر سویز ظاہری تبادلہ علوم بذریعہ نہر سویز
باطنی اشد ضرورت بود . بہین نہر سویز باطنی مشرقی را کہ در علوم طبیعی و صنعتی پیماندہ
بود با مغرب ہمکناری کرد . اگرچہ مغرب با وجود ترقی یافتہ بودنش سرگشتہ و حیران
و از اخلاق و روحانیت تہی دامن و براہ مایوسی و بدگمانی و خودکشی گامزن است . و برہی

تمام کشورهای اسلامی چنین نمونه تقدیم می‌توانست کرد که از یک طرف ممالک اسلامی در علوم طبیعی و صنعتی با دولت های اروپا همسرمی شدند، و از طرف دیگر بجزبات ایمان و یقین و کبر و پاکیزه آراسته می شدند، مگر از تعلیم ملیانه اروپا که از آتش غرور کم نیست بحفاظت بیرون شدن آسان نبود بلکه برای این یقین ابراهیمی در مبارزه این قابل تغیب است که عسرها وجود مرکز ایمان و یقین و چشمه تهذیب بودنش در عرب کدام ناقد جدید پیدا نشد. و عجم با وجود دور بودنش از این مرکز مثل جمال الدین افغانی و اقبال و محمد علی جوهر مفکرین و ناصحین جدید را دارا شد. بلکه چقدر افراد عسرها که از تعلیم گاه و دانشکده های غربی بیرون شدند تماماً شاگرد و مقلد و خوشه چنین تهذیب غربی و غرق شده در احساس کمتری یافته شدند. لهذا امید نهر سوزنه علمی از ایشان پور نه شده بلکه در مقابل افکار و تهذیب غربی شکستی خود را عملاً تسلیم کردند چنانچه در تصدیق این دعوا دکتور طه حسین که ترجمان ذهنیت جدید مصر و مدیر اخبار سرکاری در الاهرام، است در کتاب خود (مستقبل الثقافه فی مصر، ص ۳۲) می نویسد که زندگی معنوی ما با وجود اختلاف منظرها خالص مغربی است، و نظام حکومت ما نیز غربی خالص است. این نظام را ما از اروپا با الکل بحالت اصلیش نقل نموده گرفته ایم که درین تردید از ما سر زده شده است البته ما خود را فقط درین مسئله ملامت کردن می‌توانیم که در آن خود کردن این نظام با و طریقهای زندگی سیاسی از تاخیر و سستی کار گرفته ایم. مذکور در ص ۳۱ مینویسد که نمونه اعلی برای زندگی دنیوی و مادی یک مصری زندگی مادی یک غربی است. در ص ۳۴ درج است که ما را بطریق اروپا رفتار کردن می باید و سیرت و عادات آنها را اختیار کردن می باید تا که برابری آنها را کردن بتوانیم و از خیر و شر و تلخ و شیرین و پسندیده و ناپسندیده تهذیب خبردار شویم و در هر چیز رفیق کار و شریک حالی آنها گردیم. این حال آن طه حسین است

که الحال لسان حکومت مصر شمرده می شود و در ۱۹۳۹م وزیر معارف مصر نیز بود در ۱۸۸۹م پیداشد در خور دی از بنای چشم محروم شده بود، در مکتب قرآن مجید را حفظ کرد بعد از آن در جامعه مصریه بقیه تعلیم را تکمیل رسانید و در پیرس سند دکتوری و فاضلیت حاصل کرد. زرش فرانسوی بود.

(جمال عبدالناصر) سابق رئیس جمهور مصر که الميثاق الوطني باب اول تحت عنوان نظرة عامة می نویسد که چنین معاشره در کار است که حیات، اشتراکیت، و اتحاد را اساس زندگی و جد و جهد را مقصدی قرار دهد. و در باب سوم منشور قومی، نوشته است که ریشه های مساعی مصر را در تاریخ فرعون تلاش باید کرد که آن بانی اول تهذیب مصری و انسانی است. ازین انقلاب مصر کدام اثریکه در کشور با عربی رونما شده است این است.

شام و عراق | این هر کشور مرکز علوم و ثقافت اسلامی بوده اند آبادی مسلمانان در شام نود فیصد است و در عراق نود و سه فی صد. درین وقت در شام حکومت حزب البعث است که بانی آن مثیل عطق عیسائی است این حزب در منشور خود می نویسد که حزب البعث یک جماعت اشتراکیت پسند است و عقیده ایشان این است که اشتراکیت که از بنای ا قوام عربی پیدای شود یک نظام بهترین است که از سامان صلاحیت شمرده می شود. فقط در این دو ملک به پردگی زبان و اختلاط مرد و زن و دواج تعلیم مخلوط در میان زنان و مردان یافته می شود عناصر لادینی و بیزاری مذهب بر زندگی ایشان حاوی است هر دو حکومت خوابان نیشنلزم عربی (قوم پرستی عربی) و اسکولارزم (لادینی) اند.

ایران | رضا شاه کوشش کرد که ملک را در میدان تعلیمی و معاشرتی بمصر جدید منطبق کند. در ۱۹۲۵م نظام مدالتی و قانونی فرانس را در ملک نافذ کرد و در ۱۹۳۵م

برقع را برای زنان ممنوع قرار داد. در همین سنه یک انجمن ادبی قائم گرداناکه
بان فارسی از الفاظ عربی پاک کرده شود. قانون تنسیخ زمین داری نافذ کرده حقوق
ملکیت مالکان اراضی را ختم کرده شد. کشمکش اسلام و مغریت ص ۱۳ البته
اینقدر تصریح کرده شد که سرکاری مذهب ایران اسلام و فقه جعفری است. مجلس شورا
را اختیار حاصل نیست که خلاف اصول اسلام یعنی فقه جعفری قانون وضع کند.

اندونزی | آباوی اندونزی ۹ فیصد مسلمان است اندونزی یاد در دستور ۱۹۴۵
و ۱۹۵۰ اعلان کرد که بنیاد این ریاست یقین بر خدا است مگر از رئیس جمهور گرفت
تا یک نوکر ادنی این شرط نیست که آن مسلمان باشد البته برای ملازم و نوکر سرکاری،
این ضرور است که برای اظهار وفاداری بنام خدا تعالی یا بنام محمد صلی الله علیه و سلم
قسم خورد بنام آنحضرت صلی الله علیه و سلم را یا نام خدای تعالی برای قسم یک مبعصر یکانی
لوی فتر پیش کرده بود بغلطی و قصدی چونکه قسم بنام غیر الله در اسلام جائز نیست. اکثر آبادی
این کشور حکومت غیر اسلامی و غیر مذهبی را انکار کرده مخالفت کردند لکن ارباب اقتدار
چونکه دلدادۀ تہذیب غربی بودند و ایشان بر تمام شعبہ زندگی حاوی بودند، لهذا انظار
مذهبی ممکن نبود تا که بعمل آوردن می توانستند

تیونس | تیونس در ۱۹۵۶ آزاد شد بمجرّد آزاد شدن رئیس جمهور حبیب بورقیه
به نقش قدم ترکیه رفتار نموده ثقافت فرانسوی را در ملک رائج کردن گرفت. تعداد ازدواج
را تقید کرد. زنان را در ترکی شدن مجلس شوری و در اختیار کردن ملازمت و منصب
آزادی حاصل شد. فی الحال صد زن در شعبہ و یک نیم هزار در دیگر دفاتر و هفت هزار
در دیگر تجاوز و منصوبه یا کاری کنند. رئیس جمهور بورقیه می گوید که اگر چه اصلاحات
من پسند نفوس قرآن کریم نیست لکن با روح قرآن منافی هم نیست.
چنانچه مصر جامع الازهر را برقرار و باقی داشت همچنان تیونس جامع

زینویسہ راینر محفوظ داشت. پروفیسر شاخت در یک مقالہ جدید در مسائل قانون اسلامی جدید در متعلق تیونس می نویسد کہ تیونس بالآخر از ہمہ پیش تر محکمہ اوقاف را ختم کرد چنانکہ شام و مصر ختم کرده بودند، بعد از آن اختیار عدالت شرعیہ را سلب کردہ شد، چنانچہ کہ مصر سلب کردہ بود و یک قانون جدید نام مجلہ الاحکام الشخصیہ، نافذ کردہ شد. اگرچہ قانون وراثت اسلامی را برقرار داشت و طو قوانین نکاح و طلاق را چنان بدل کرد کہ نوع آن را بر گزشتہ نہ می شود. این مجلہ الاحکام از قانون اسلام چنان مختلف است کہ مثل قانون دیوانی ترکیہ سیکولر سول کوڈ، (مجموعہ قوانین تمدن ولادینی) کشکش اسلام و مغربیت ص ۱۴۶.

الجزائر | الجزائر برای حصول آزادی دہ ملک جان را قربان کرد و مگر بعد از آزاد شدن تہذیب غربی و سوشلزم را از خود کرد. بنیاد فلسفہ حیات خود را بر قومیت وطنی نهادند. این است افکار تہذیب غربی در ممالک اسلامی نو آزاد کہ فاتحانہ داخل شدہ است. این عجیب واقعہ است کہ ہر گاہ در کدام ملک اسلامی در مقابلہ اقتدار بیرونی جنگ آزادی جاری می شود تمام قائدین مسلمان بجز زبان مذہب بدیگر هیچ زبان آشنانہ میباشند و بدون نام اسلام دیگر نام چیزی را نہ نمی گیرند و بہ لغو ہای اسلام سپاہی تواج جنگ آزادی را از قوت یمانی بجوش می آرند و قیکہ جنگ آزادی ختم شد ملک آزاد شود یک جنگ دوم بخلاف خود اسلام برای قنا کردن قوت ایمانی ناقابل تسخیر عوام بذریعہ تہذیب و الحاد غربی شروع می شود از آن سبب است کہ در ممالک نو آزاد حکومت مستحکم نہ می باشد بلکہ وقتاً فوقتاً انقلاب برپا می شود. بالآخر اقتدار بدست کسانی می آید کہ یقین ایشان بہ نسبت خدا و رسول و اسلام بر غربیت و تہذیب غربی زیادہ می باشد. مقصد بزرگ آزادی

نزد ایشان این است که آثار و معاشرت اسلامی که از برکت آن دو جنگ
فتح حاصل کرده بودند ببرد و دی ختم نموده بجای آن معاشرت و طرز فکر غربی را نافذ
کنند.

علاج برای این کشمکش اسلام و غربیت چنان مردان کار را انتظار باید کرد
که ایشان فنون جدید و طبعی غربی را از خود کرده چنین قوت پیدا کنند که اسلام را
درین فنون از ممالک غربی سبقت بدهند از طرف دیگر با این قوت مادی قوت
روحانی خود را بذریعہ عقائد و اخلاق و اعمال اسلامی اضافه کنند تا که عوام برای
نفس العین و مقصد اسلام حیات خود را در قربان کردن جان خود با بپذیرند، بلکه
برای این مقصد موت را بر حیات ترجیح بدهند تا که تنظیم ملت از وحدت فکری
بیشتر قائم ماند و افکار اجنبی در آن انتشار پیدا کردن نتواند و نه کمزوری ایمانی
برایشان طاری شود. کاش که از بت خانهای مغیبر چند افراد ناقد و صاحب
عزم و واقف اسرار حیات پیدا شده این کار را با انجام بپرسانند. ازین حد فاصله
در میان دو دریا که مجموعه دین فطرت و قوت مغربی است، شرق و غرب
هر دو رنجات حاصل خواهند شد و از معرکهای خونی پیدا کرده دنیاى غربى و از
و از جذام اخلاقی و تهذیب آن انسان محفوظ خواهند ماند.

اقبال مرخوم در متعلق تهذیب جدید خوب فرموده است.

تأیه و بالانگردد این نظام : دانش و تهذیب دین سوادای خام

کشورهای اسلامی و تہذیب غربی

این یک سوال مشکل است که تہذیب غربی در ممالک اسلامی چہ را اینقدر فاحشاً
کامیاب شد و از آن اسلام یک دین فطرت است و شہ چهار دہ صد سالہ آن در ہم
برہم شد؟

برای حل این سوال قبلاً این معلوم کردن ضروری است کہ تہذیب و ثقافت اسلامی
را در تمام تاریخ خود صفر بہ صفر کہ بنیادی پیش آمده است -
تصادم اسلام با تہذیب ایرانی و رومی اول معرکہ آن بود کہ اسلام در صد
اول ہجری با دو طاقت عظیم دنیا کہ تہذیب های رومی و ایرانی ہ بود تصادم کرد
و در آن تہذیب اسلامی با دو تہذیب و قوتہای عظیم مشرق و مغرب سبہر د آزمای شد کہ
آن تہذیب ایرانی و رومی بود . راجع با سبب مادی آن ہر دو قوت مذکورہ از سامان
بکلی مسلح بودند مگر در افکار و نظریات و تہذیب حیات ایشان جان بنود اسلام
فرزندان خود را آن استحکام اعتقاد و فکر و عملی بخشید کہ جواب آن بہ نزد
دو قوت صریف اسلام بنود . ثقافت در اصل نام است بہ نخلگی عقائد و افکار و سیر
و کردار را کہ مقابلہ جو شش عمل و العزمی پیدا میشود و از آن بیچ قوم بمقابلہ ثقافت
ایستادہ شد کہ بتواند ثقافت عبارت از رقص و سرود و زندگی عیاشانہ نیست کہ از آن
اوصاف بلند مذکورہ انسان ختم شود ، و صفت زنی و گریز از مشقت در جو شش آید
نتیجہ آئی تصادم این شد کہ تہذیب اسلامی آن ہر دو تہذیب را شکست دادہ
علاقہ مقبوضہ ایشان را فتح نمود و آن علاقہ مقبوضہ چنان از رنگ تہذیب
و ثقافت اسلام رنگین شد کہ تا اکنون آن رنگ اسلامی فی الجملہ باقی موجود است
تصادم تہذیب اسلامی با تہذیب تاتاری معرکہ دوم حملہ ہلاکو و چنگیز بود

به با ثقافت اسلامی تصادم کرد و این معرکه در وقت بظهور آمد که اثرات ثقافت اسلامی در مسلمان بوجه عمق و بختگی باقی نمانده بود، علوم تا یک اندازه بود ولی قوت ایمانی کمزور شده بود، اعمال اسلامی از دست فسق و فجور، عیاشی و رذالت پسندی صفر نامش مانده بود، البته فقط علوم و افکار اسلامی در ایشان باقی بود که بر آن یقین داشتند، و در مقابل ایشان چنین قوم بود که تعلیم یافته نبودند و از علوم و فنون خالی بودند کدام تهذیب فکری در ایشان نبود مگر بر جوش عمل نصیب العین خود یقین پخته داشتند که آن در مسلمانان آن وقت کم بود نتیجه این برآمد که، یک قوم وحشی و غیر تعلیم یافته بر اقوام تعلیم یافته مسلمان غالب شده خشت حکومت‌های اسلامی را از دیوارشان کنند، لکن کدام عقائد و افکار پخته و علوم متعلقه آن که برای یک ثقافت منبسط ضروری بود تا تاتاری یا از آن خالی بودند بالاخر نتیجه این شد که قوم مسلمان و تهذیب اسلامی اگر چه مفتوح معلوم میشد مگر پسان تر فاتح گشتند و تکیه تا تاتاریان بر کت آن فتوحات به تهذیب و ثقافت اسلامی روشناس شدند از اثر تهذیب و ثقافت اسلامی در دل و دماغ ایشان تبدیلی نمودار شدن گرفت، و دشمن کعبه پاسبان آن گشت، تیمور و اولاد آن و ترک عثمانی خاندان های مختلف همین تاتاری ها بودند که اسلام را در علاقهای دور و دراز شایع کردند، و عظمت اسلامی را برقرار داشتند.

تصادم تهذیب اسلامی با تهذیب غربی | معرکه سوم که اسلام را در پیش آمد آن مقابله بود با تهذیب و ثقافت غربی که از نوزدهم صد عیسوی شروع شده تا الحال جاری است در تاریخ اسلام این شدیدترین مقابله است. تهذیب غربی عبارت است از آن افکار و تصورات که در تمام دنیا اهل مغرب از اشاع می کنند و آن، طریقهای که در زندگی ایشان عملاً یافته می شود، از نگاه عقل اگر چه این تهذیب بالکل غیر متوازن است، مگر در پشت این یک قوه سیاسی عظیم موجود است، علاوه

برین یک نظام تعلیم وسیع و ذخیره تصنیفات و تحریرات و دام بای تقادیر
 و فلهما برای اشاعت این نیز موجود است درای برتری اقتصادی و معاشی نیز
 است. این امور بالاچنین اشیاء اند که چشم ظاهر بنیان را خیره می کند. علمبرداران
 این تهذیب از خود مسلمانان و از نژاد نوایشان یک حسرت با اثر و با اقتدار تیار کرده اند
 که آنان در فنا کردن تهذیب اسلامی از اهل مغرب زیاده سرگرم عملند. و نتیجه همان
 است که ممالک نوآزاد اسلامی در میان تهذیب و افکار غربی و تهذیب و افکار اسلامی
 مسلسل جنگ جاری است، و هیچ مملکت اسلامی را استحکام نصیب نشده است
 بهر روز انقلاب جدیدی برپا می شود بنظر خاتمه این جنگ بنظر نمی آید تا وقتی که فریقین
 جذبات را گذاشته جنگی را از تدبیر و بصیرت عمیق گرفته حل صحیح این شکل را تلاش
 نکنند. هر دو جانب در مرتبه فراط و تفریط اند راه راست را اعتدال است. در آریاب
 تعلیم قدیم صاحب تحقیق و احتدال بکثرت یافته می شود. لکن در علمبرداران تعلیم
 جدید بسیار کم بلکه نایاب است. این به روی برای ملت اسلام زهر قاتل
 است و برای قوت های استعماری زیاده مفید است. ایشان میدانند که ازین
 جنگ مسلمانان کمزور شده زیرا اثر قوت های استعماری می شوند و طاقت مادی هم
 مقابله در نزد مسلمان کم است. مگر مسلمانان چیزی دارند آنوقت روحانی ایشان
 است ازین جنگ آن هم کمزوری شود پس مسلمان برای قوت های استعماری یک
 لقمه تری گند وند.

حل اصلی کش مکش در میان قدیم و جدید | برای حل اصلی ضروری اینست
 که هر دو طبقه در ذهن خود چیزی تبدیلی پیدا کنند طبقه تعلیم یافته جدید از جذبه
 تقلید مغرب باز آمده از عقل و بصیرت کار گیرند. و جذبه تنقید مغرب را در خود
 پیدا کنند و تحریف اصلی اسلام را گذاشته راه تحقیق اختیار کنند. بجای اینکه اسلام
 را از تحریرات دشمنان محال کنند در فهمیدن اسلام تا حد امکان باین انداز که گوش

کنند که اسلام چه می گوید و چه مطالبه می کند. چنین نباید کرد که قبلاً از اثر انکار و انقیاد
 یک رأی دل و ذهن خود قرار بدهند و بعداً اسلام را غلط سلط کرده بآن منطبق
 کنند اگر اسلام بآن رأی مقرر کرده خیال غسری منطبق گردد پس در پرده تأویل
 راه اختیار کنند که در آن انکار اسلام باشد و یا از بدی بودن اسلام منکر شده آن
 را قانون وقتی قرار داده برای قانون وقتی بودنش سعی کنند. وجود علمی و خارجی
 چهارده صد ساله اسلام که تار و پود آن از علم و تقوی و کارنامه های مجاهدانه آن
 اشخاص تیار شده است که بر فردایشان با عظمت که دارند نه برای چند مغرب پرست
 و بس بلکه برای تمام اهل مغرب ثقیل معلوم می شوند نه اینکه حقیقت اسلام را نفهمیده
 کرور با اشخاص برجسته که از نتیجه آن اسلام از مراکش تا اندونیزیا و تا دیوار چین
 رسیده ظلمت جهل را سلب نموده و روشنی خود را منتشر کرده است غلط فهمیده شود
 و در مقابل آن بعد از چهارده صد سال چند ماسطر مغرب زده که از دشمنان اسلام
 تعلیم حاصل کرده نام آنرا اسلام صحیح نهاده اند درحالی که قبل از چهار صد سال هرگز نام و نشان
 نداشت. من حیرانم اگر مالک مغربی که در حالت نزاع است با تهذیب خود و لوازمات
 آن در طوفان باید روجن غرق شود، و یک تهذیب و تمدن جدید بروی کار آید که از
 تهذیب ایشان بالکل مختلف باشد این حضرات بذریعہ تحریر فی علمی خود بر تحریف
 و کردار سابقه خود با خط تنبیخ می کشند و یا که اسلام را دوم بازیچه اطفال می سازند؟
 خود بدلتی نہیں قرآن بدل دیتے ہیں ہوتے کس درجہ فقیہان حرم بے توفیق
 ترجمہ :- اخلاق خود تبدیل نہ می کنند بلکه می خواہند کہ قرآن را تبدیل کنند و دشمنان
 مغرب چقدر بے توفیق شدہ اند کہ دین را تبدیل می کنند در طبقہ تعلیم یافتہ عدم ک
 علماء حقیقی اند بہر بی را ضرورت نیست. البتہ این ضروری است کہ تعلیم یافتہ جدید
 گمانی را گذارند در فہم و ادراک اسلام از ایشان کوشش کنند. چونکہ برای ہر فن ماہر و باہر یکہ
 م حرم مغرب

شأن ضروری است که از خم و پیچ و ماله‌ها و ما علیها آن فن اطلاع داشته باشد
 نه برای اینکه علماء قدیم اجاره دار اسلام حقیقی باشند چونکه برحمت و پاپائیت در اسلام نیست
 زیرا بن هر دو نظریه نسلی اند و اسلام برین قائل نیست. و آن مهارت فنی و دقیقه شناسی
 نزد علماء قدیم یافته می شود نه جدید لهذا باید که دانشمندان هر دو طبقه باهم متحد شده غور
 کنند که اسباب که امروز در نزد اروپا موجود است کدام آن اسباب ترقی است و کدام آن
 برای روح اسلام مضرت است؟ و آنچه با ترقی تعلق ندارد ولی مباح است آن کدام است؟
 باین ترتیب فهرست اشیاء سه گانه تیار می شود.

(۱) اشیائی که با ترقی تعلق دارند.

(۲) اشیائی که تعلق با ترقی ندارند ولی حرام اند.

(۳) اشیائی که با ترقی تعلق ندارند مگر مباح اند.

من در موضوع "ترقی و اسلام" یک کتاب تصنیف کرده ام از مطالعه آن واضح
 می شود که نزد اروپا چنان اسباب ترقی نیست که اسلام و قرآن چهارده صد سال قبل حکم بآن
 نه کرده باشد. لهذا این گفته حسن فریب خورده مغرب که اسلام سده راه ترقی است ازین
 سبب ما مغربیت را برای ترقی اختیار نمی کنیم چنان دعوا غلط و بی اصل است که مثل
 دو ضرب دو (۲×۲=۵) مساوی پنج. پس برای حصول ترقی تحریف اسلام قدیمه
 را بیچ ضرورت نیست و نه حاجت ازوپا بختن آن است بلکه ترقی دادن همین
 اسلام ضرورت است، تا که با اسباب مادی جوش عمل و رسوخ روحانی نیز پیرا
 شود. و از نظریات درآمد کرده از مالک غیر اسلامی از قبیل سرمایه داری، سود خوری
 آذوقه منصفی و طرز معاشرت اخلاق کش را داشته اکت و خدا بیزاری و از تباهی ملت
 را منبسط کرده شود. بے راه روی و انتشاری غریب و حدت فکری اسلام را پاره نکند اشیاء

قسم دوم که از جزایر هند و اروپا اند و با ترقی تعلق ندارند بلکه برائے ترقی و اسلام واقع
مفراند. ملوک اسلامی باید که در استخراج آن از هند و خود جہاد کنند. و قسم سوم که با ترقی تعلق ندارد
ولی در اسلام مباح است اختیار کردن آن اجازت است. نتیجه این تحقیق مشترک بین بیرون
خواهد شد که گنہگاری اروپا که برای ترقی مفراست آنرا ترک کنیم و صنعت کاری ایشان که
سبب ترقی است آنرا از خود کنیم که خود قرآن مجید برین حکم داده است. **وَاعِزَّ اللَّهُ**
مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ. آن اشیاء که مسلمان از آن طاقت درمی شود مثل علوم و صنعت
و حرفت اروپا که حاصل کردن آن برای مسلمان در حصول طاقت با الکل فرض است. اگر فرض همین
کلام اقبال مرحوم را مد نظر گرفته شود نیز جنگ قدیم و جدید ختم نمی تواند شد قوت مغترنه از جنگ و ربا
نے زرقص دختران بے حجاب نے ز سحر ساحران لاله دوست : نے زمربانی ساق و نے از
قطع پوست محکم اور انہ از لادینی است : نہ فروغش از خط لاطینی است : قوت افزنگ
از علم و فن است : از زمین آتش چراغش روشن است افسوس کہ مادر ایجا دات جدید نہ کدام
سائنسدان قابل پیدا کردیم. و نہ مثل اروپا کدام شرکت اسلحہ سازی تیار کردیم، و نہ کدام
فلسفی مشہور و ماہر درست کردیم تمام قوت مادر تحریف دین و در جنگ قدیم و جدید مفتر
می شود. و بجای صنعت و ہنر اروپا ہند و گنہگار انہ آنرا جزو زندگی خود گردانیدہ ایم
و در این می گوئیم و ہمین را معراج ترقی مبدلیم. بہر حال اگر تعلیم ملوک خارجی باین مقصد حاصل
کرده شود کہ آن علوم فی الواقع سبب ترقی است در آن بہارت پیدا کردہ شود و از فلسفہ
الحادی و تشکیکی آن پرہیز کردہ شود پس قوم و رعیت از قوت مادی و روحانی ہر دو بہرہ
در خواہند شد ما چقدر کہ در علوم مادی کوشش کنیم باز ہم در این علوم بہ نسبت اروپا در درجہ
دوم شمار می شویم لکن اگر جذبہ دینی و روحانی ما محفوظ ماند و در اضافہ کردن آن کوشش
کنیم کمی مادی ما کہ آن ناگزیر است از قوت جذبہ روحانی تدارک آن را می توانیم کرد و
مانند اسلاف خود با این قوت مادی کمزور و قوت روحانی و جذبہ ایمان داری دشمن
کہ صاحب قوت مادی عظیم انشان باشد شکست دادن می توانیم چنانچہ در جنگ ستمبر

۳۶ کروارست پرستاران شنو که مذہب حکمرانان جاپانی است تعداد ایشان ۹ کروار
 است، تعداد پیروان بودا ۵ کروارست هند و همراه اجوت اصلی تعداد ایشان ۲۸
 کروارست (مذہب عالم را ملاحظہ فرمائید امر دوم رقبہ است رقبہ تمام دنیا تقریباً ۳ کروار
 مربع میل است کہ بہ ۲۳ فیصد آن مسلمان قابض اند و در باقی آن تمام مذہب عالم ترکیب
 سوم پترول است پیداوار پترول در روس (شوروی) ۳ کروارتن است و در اردو
 دہ لک تن و خج پترول در عالم ۴۱ کروار ۳ لک تن است تبیل پیداوار امریکا ۱۵
 فیصد و از روس و چین دہ فیصد و از مشرق وسطی ۷ فیصد است بہ نسبت پیداوار
 تمام عالم، نوای وقت (۱۹۶۸ء) اگر تیل شرق اوسط بند شود تمام نظام عالم
 در ہم برہمی شود از بہین سبب است کہ اقوام غیر روز و شب در کوشش اند کہ عالم اسلام
 متحد نشوند۔ حال خود عربان بہین کہ گاہ اقوام دشمن برای تیز کردن جذبہ قومیت در
 میان ایشان انتشار پیدا می کنند و گاہ با وجود دشمن بودن با اسلام در زندہ کردن تہذیب
 علاقائی می کوشند تا کہ اسلام را کہ ربط ایشان است بدو رعبہ تہذیب کہن کہ آن بہتر لہ
 بُت باشد ختم کرده شود، اکنون برای مسلمانان فرض است کہ درین کلمات غور کنند
 ما در فرصت کم صرف یک خاکہ محقر پیش کردیم تا اہل نظر در آن غور کنند
 چون گہر در رشتہ اوسفتہ شو ورنہ مانند غبار آشفٹہ شو،
اتحاد اسلامی | بنجاہ ریاست امریکا در یک وحدت است، تقریباً ۲۲ ریاست
 روس (شوروی) بشکل یک اتحاد است۔

دولت مشرق کہ برطانیہ تقریباً بہشت مملکت مشتمل یک وحدت گشتہ است با،
 وجود یکہ در میان اینہا اختلاف مذہبی، نسلی و جغرافیای موجود است، آیا مسلمانان
 آسیا و آفریقا کہ بر چندین ریاستہای کوچک و بزرگ مشتمل اند ازین ہایک اتحاد
 اسلامی تیار نمی شود؟ اگر این اتحاد اسلامی قائم شود برای امن عالم یک طاقت بیشال

خواهد بود و تمام مسائل عالم اسلام بدون جنگ فحوض ربی حل خواهد شد. آن
اسباب که برای قوت ضروری است سوی همین اتحاد اسلامی مجوزه دیگر هیچ حکومت
دنیا را حاصل نیست صرف انتظار وحدت و تنظیم است که بوقوع آید

قوت عددی مسلمانان از همه بیشتر فوقیت عددی است. مسلمانان را تا هنوز
صحیح عدد خود معلوم نبود چونکه عدد و شمار را ندیده اروپائی های کردند که ایشان
تا می توانستند مسلمانان را کم نشان دهی می کردند تا مبادا مسلمانان از اکثریت خود
واقف گشته بیدار شوند، از همه قبل شکیب ارسلان کوشش کرد که صحیح عدد مسلمانان
را معلوم کند. و عبدالله مسدوسی در مذاهب عالم نیز تعداد مسلمانان را درج کرده
است مطابق اطلاع اخبار کوهمستان مندرجه ۲، دسمبر ۱۹۶۵ء تعداد مسلمانان ۰.۹۵
کرور است و اصلی تعداد عیسائیان مطابق تخریر مذاهب عالم ۰.۵۲ کرور است
کینوشیان که مذہب حکمرانان چین است تعداد ایشان ۰.۳۶ کرور است و شنطوپرستان
که مذہب حکمرانان جاپان است تعداد ایشان ۰.۵ کرور است و تعداد پیران بودا ۰.۱۵
کرور است، اصلی تعداد هندوان ۰.۲۸ کرور و تعداد سیکان ۰.۱۳ کرور است و تعداد یهود
تمام عالم یک و نیم کرور است (مذاهب عالم از مسدوسی) ازین موازنه بشما معلوم
شده باشد که قوت عددی مسلمانان چقدر است؟ فقط از سبب قوت عددی روس
و امریکا بهارت در هندوستان را بر پاکستان ترجیح می دهند که آبادی بهارت ۰.۴۵
کرور است و آبادی پاکستان ۰.۱۱ کرور مگر ایشان صرف تعداد را می بینند اگر چه کرور شیر
باشند و ۰.۴ کرور شغال -

قوت پترول و تیل ۰.۵۱ فیصد تیل تمام دنیا از شرق اوسط بدست می آید که از
جمله ممالک اسلامی است. اگر اروپا و امریکا و شورایی دیگر داده نشود ایشان نه
جنگ کردن می توانند و نه شرکت با خود را جاری کردن. لهذا نظر بنگی در بالای شرق

اوسط است و برای همین اسرائیل را آنکه کار خود ساخته اند.

فوقیت بلحاظ رقبه | چیز سوم رقبه زمین است تمام دنیا ۱۳ کر و مربع میل

است که بر ۲۴ فیصد آن مسلمانان قابض اند و در باقی اقوام دیگر شریک اند. چیز چهارم

ربر است که برای مواصلات نهایت ضروری است، پیدوار ربر بر تمام دنیا در

اندونیزیا و ملایا زیاده است که از جمله کشورهای اسلامی اند.

اتصال جغرافیای | این عجیب سخن است که اتحاد اسلامی مجوزه در تمام خطهای

آن از پاکستان گرفته تا ترکی و مراکش اتصال جغرافیای دارند البته اتصال دل با باقی

است که ذریعه آن تعلیم اسلامی و فروغ دادن جذبه اسلام است.

جذبه شجاعت و جفاکشی | فتح و کامرانی در جنگ منی بر جذبه دینی است خصوصاً

که دین حق باشد و در آن روح توحید موجود باشد باین طور که فتح قطع نظر از اسباب

موقوف بر امداد خداوندی است که تمام نصرتهای علوی و سفلی آن با اهل حق است اگر چه در

تعداد و سامان جنگ از دشمن کم باشند کَهِمِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةُ كَثِيرَةٍ.

کثیره باذن الله. ترجمه: بسا جماعت کوچک است که غالب می آید بر جماعت بزرگ نمیدان

جنگ اگر مشیت خدا با ایشان باشد، باز این جذبه جهاد برای مسلمان بهر حال

کامیابی است یا فتح خواهد بود یا خیات فانی را بحیات باقی تبدیل کردن اگر شهادت نصیب

شد این جذبه بهر فرد شکر اسلام را از موت و بخوف می کشاند بلکه موت محبوب معلوم میشود و در

نقصادم جبال دشمن و قوت آن لذت محسوس می کند.

عاشقی توحید را بر دل زدن و انگیزه خود را به هر شکل زدن

اگر بیسنداری بحسب صحراست و اگر تری بهر موجش نهنگ است

به سبب این جذبه دینی قوت اسباب و مسبب الاسباب هر دو قوت در هر سپاهی جمیع

می شوند که در مقابله آن، اقوام که صرف بر اسباب اعتماد دارند هرگز ایستاده شدن نمی توانند

تاریخ قابل فخر ماضی پدید کننده زندگی و جوشش عمل در یک قوم تاریخ سابق آن قوم میباشد، چونکه از تاریخ زندگی اقوام بدست می آید، تاریخ سابق اسلام در قرآنی و جافروشی یک تاریخ بیشال است که دیگر قوم را نصیب نه شد است. اگر در مربوط کردن اهل اسلام با تاریخ ماضی آن کوشش کرده شود هر مجاهد اسلام بایستد و جنیم می گردد چنانچه هر واقعه تاریخ ماضی برین گواه است.

جو دیکھی بسطری اس بات پر کامل یقین آیا جسے مرزا نہیں آیا اسے جینا نہیں آیا. ترجمه کسیکه تاریخ را مطالعه کرده است آنرا باین سخن یقین حاصل است که کسی را که طریق مردن معلوم نباشد طریق زندگی نیز معلوم معلوم نیست.

برای طاقت بیشال گشتن ملت اسلامیر محمد الله این هشت اسباب موجود است که پنج قوم دنیا را نصیب نیست مگر این قوت را انتشار و لامرگزیت ماتبا کرده است اگر یکا مرتبه بشکل اتحاد اسلامی این قوت منظم شود تک و دو فیصله های روس و چین و امریکا و اروپا بدست اتحاد اسلامی خواهد آمد. اکنون ما خاکه مختصر اتحاد اسلامی را پیش می کنیم که آن ذریعه واحد است برای حل مسائل تمام عالم اسلام خواه آن حل کشمیر باشد یا قبرص مسئله عرب و اسرائیل باشد یا مسئله نایجریا نقشه آن حسب ذیل است.

مرکزیت اتمام مللکتهای اسلامی خواه نظام ایشان جمهوری باشد یا شاهی و خواه مغربی جمهوریت باشد یا دیگر قسم جمهوریت، خواه پارلمانی نظام باشد یا صدارتی همگی در یک مجلس شوری مشترکه منسلک شوند، و از هر مللکت حسب تعداد نماینده منتخب گردد شود مگر در وکلاء و نمایندگان صفات ذیل را ملحوظ داشته شود.

۱. بر اسلام یقین پخته داشته باشد ۲. جرأت و شجاعت و تدبیر ۳. عاقبت اندیشی و ادراک سیاسی ۴. پاک بودن از حرص مال و جاده و از مفاد ذاتی و خود غرضی ۵. بقدر ضرورت فهم اسلام و با خبر بودن از فریب با و نفاق دور حاضر. ۶.

بانبندی اعمال اسلامی.

اشتراک تمام کشورها در امور ذیل ضروری است

(۱) اشتراک در امور خارجه، دوستی، دوستی، دشمنی دشمنی

۲ دفاع و شرکت های منطقه دفاع از سرمایه مشترک ساخته شود.

۳ صنعت مشترک هر آن صنعت که در آن سرمایه یک مملکت کافی نباشد یا مواد خام میسر نشود در آن از تعاون یک دیگر کار گیرند.

۴ تجارت، مصنوعات و تبادله اشیا، خام تا حد امکان در زیر دست اتحاد اسلامی باشد و تدریجاً خود را قابل این کنند که از درآمد کردن اشیا، سیرونی خود را بپای نیاز کنند.

۵ مطابق اصول اسلامی مملکت های مربوط به اتحاد اسلامی باید مشترک داشته باشند و بدون ضرورت در مالک خارجی سرمایه خود را نگذارند.

۶ نصاب تعلیم تا حدت الامکان یک باشد.

۷ قانون عدالتی در تمام ممالک اسلامی یک باشد.

۸ اگر ممکن باشد سرکاری زبان مالک اتحاد اسلامی نیز یک باشد مناسب تر این است که آن زبان عربی باشد.

۹ با وجود آزادی تبلیغ کوشش کنند که هر آن تحریک که متصادم مقاصد اتحاد اسلامی باشد بر آن پای بندی عائد کنند.

تمت بالخیر